

مرا در منزل جانان چه امن و عیش چون هر دم  
جرس فریاد می دارد که بر بندید محمل ها

● استاد کریم محمود حقیقی

□ از خاک تا افلاک

(جلد پنجم)

فریاد جرس

حقیقی، کریم محمود، ۱۳۰۴  
فریاد جرس (از خاک تا افلاک: جلد پنجم) / استاد کریم محمود حقیقی . - - قم: موسسه  
انتشارات حضور، ۱۳۸۳.  
ج ۵

ISBN 964-6272-25-8 (ج ۱)

فهرستویسی بر اساس اطلاعات فیبا.  
مندرجات: ج ۱ از خاک تا افلاک. - - ج ۲ پیک مشتاقان. - - ج ۳ هدهد سیا. - - ج ۴ مرغ  
سلیمان. - - ج ۵ فریاد جرس. - -  
ج ۵ (چاپ اول: ۱۳۸۳).

ISBN 964-6272-98-3

۱۳۰۰۰ ریال:  
کتابنامه: ص. ۲۸۷. همچنین به صورت زبرنویس.  
۱. عرفان. ۲. خودسازی (اسلام) الف. عنوان.  
۴ الف ۷۴ ج / ۲۸۶ BP ۲۹۷ / ۸۳  
کتابخانه ملی ایران

### مؤسسه انتشارات حضور

قم / میدان شهدا / خیابان حجتیه / شماره ۷۵  
تلفن ۷۷۴۴۶۵۱ فاکس ۷۷۴۳۷۵۶ (کد ۰۲۵۱)

### فریاد جرس

(از خاک تا افلاک: جلد پنجم)

تألیف: استاد کریم محمود حقیقی

● ویرایش: سید رضا باقریان موحد

● چاپ اول: تابستان ۱۳۸۳ ● چاپخانه: پاسدار اسلام

● قطع رقعی: ۲۸۸ صفحه ● تیراژ: ۳۰۰۰ جلد

همه حقوق برای ناشر محفوظ است.

شابک: ۳ - ۹۸ - ۶۲۷۲ - ۹۶۴ - 98 - 3 ISBN 964-6272

۱۳۰۰ تومان

بسم الله الرحمن الرحيم ☐

## فهرست مطالب

۷	سخن ناشر
۱۱	راه پر خطر
۱۲	مقدمه
۱۴	هدف‌های سراب‌گونه
۱۶	فریبای فریبنده
۲۱	دنیای محمود
۲۸	غنیمت وقت
۳۴	یاد مرگ، بهترین وسیله خلوص
۴۲	حالِ آمادگان سفر
۴۹	مرگ، آخرین منزل دنیا
۵۴	دنیا، دانشگاه و مدرسه آخرت
۵۹	مرگ، فنای انسان نیست
۶۳	بازشناسی روح از قالب
۷۱	روز تنهایی
۷۴	مرگ، حق است
۸۲	در هر دم، انسان را مرگی است
۸۶	مرگ، در تعقیب انسان
۸۸	مرگ، نزدیک است

گیرنده جان کیست؟	۹۰
حکایتی از مثنوی	۹۳
مرگ خوبان و بدان	۹۴
حکایت حضرت ابراهیم	۱۰۱
بسیاری از ساعت مرگ خود خبر داشتند	۱۰۹
مرگ آگاهانه	۱۱۱
داستانی از کوچک علی	۱۱۳
روزهای آخر عمر یک عارف	۱۲۰
مرگ مرحوم هیدجی	۱۲۲
دنیا، سرای کوچ	۱۳۰
دورنمای بهشت یا جهنم	۱۴۲
دیدار رسول الله و ائمه در حال احتضار	۱۴۶
حالت احتضار یک عالم متقی	۱۵۴
هدیه برای متوفی	۱۵۹
آثار ما تأخر	۱۶۰
مرگ، بهترین پندآموز	۱۶۴
اجل	۱۶۸
اجل نزدیک و آروزهای دراز	۱۷۴
خویش را ارزان بفروش	۱۸۰
جهان بینی مؤمن و کافر	۱۸۴
نسائم رحمت	۱۹۵
نسیم گلزار یقین	۱۹۸
واقعه بی تردید	۲۰۳

۲۰۹	.....	ظاهرت از باطن باز ندارد
۲۱۶	.....	پشیمانی در غروب زندگی
۲۲۱	.....	پایندهای تعلق
۲۲۳	.....	بازشناسی محبوب‌ها
۲۳۰	.....	محبوب‌های دروغین
۲۴۰	.....	تمناً
۲۴۵	.....	دام فریبای شیطانی
۲۴۷	.....	مدخل‌های شیطان
۲۵۰	.....	تسخیر دل
۲۵۴	.....	دلربایی دنیا
۲۵۸	.....	رهایی از دام شیطان
۲۶۲	.....	چگونگی رهایی
۲۶۵	.....	ولایت الهی
۲۷۲	.....	نموداری از ولایت
۲۸۳	.....	واژه نامه
۲۸۷	.....	کتاب نامه

## سخن ناشر<sup>۱</sup>

استاد گرانقدر «جناب آقای کریم محمود حقیقی» از شاگردان برجسته «حضرت آیت الله نجابت رحمته» در آغاز جوانی از تقوا و تهجد بهره‌ها داشت به طوری که با مادر متدین خود اغلب سحرها برمی‌خاست و با معبود خود به راز و نیاز می‌پرداخت و شبهای جمعه را غالباً در حرم حضرت احمد بن موسی علیه السلام (شاهچراغ) احیاء می‌داشت.

به اقتضای سن و زمان زندگی از عشقی مجازی در التهاب بود و چون طبع شعری هم داشت که گاه از آن التهاب درون ابیاتی می‌تراوید.

معلمی متدین به نام مرحوم «حبیب مشکسار» اخلاق اسلامی و اصول عقاید به وی می‌آموخت. همو اولین کسی بود که استاد را با شریعت آشنا نمود و در جلسات، مورد توجه خاص خود قرار داد.

از همان دوران علاقه و انس به تنهایی و نیز تفکر و نظاره آسمان او را از مجالس دعا و جمع دوستان جدا می‌کرد، به گونه‌ای که گاهی او را به تصوف و دیوانگی منتسب می‌کردند.

از جمع دوستان کناره می‌گرفت و در کناره جویبارها تنها، به دنبال گمشده

---

۱. این مطالب برای آشنایی با شخصیت مؤلف و با استفاده از کتاب «لطف حق» تقدیم خوانندگان محترم می‌شود.

جان می‌گشت؛ گمشده‌ای که ندیده و نشناخته، دوستش داشت و به آن عشق می‌ورزید. بعد از توسل و عرض حاجت به محضر مولا امام امیرالمؤمنین علیه السلام، در عالم رؤیا مژده اتصال به کاروان نور به وی داده شد و در همان رؤیا به حضور حضرت امام زمان (عجل الله تعالی فرجه) شرفیاب شد و عرض حاجت و آرزوی انتظار نمود و مورد تفقد قرار گرفت. از این رؤیا بسیار تحت تأثیر قرار گرفته، توجه به معنی و مراقبت در شریعت را پیشه نمود.

در هیجده سالگی کتابی در موضوع عبور از «مجاز و روی آوردن به حقیقت» به نام «طوفان عشق» نگاشته و به چاپ رساند. «حضرت آیت الله نجابت» بعد از رسیدن به درجه اجتهاد در مراجعت از نجف اشرف به طرف شیراز، کتاب مذکور را در دست کسی می‌بینند و علاقمند دیدار مؤلف می‌شوند. در اولین ملاقات به نحو عجیبی آن بزرگوار به ایشان پیشنهاد رفاقت و دوستی می‌فرماید. شاگرد که گویی گمشده خود را یافته، خود را با تمام وجود به آن مرشد کامل و عارف متألّه تسلیم می‌نماید.

رفاقت روز به روز گرمتر می‌شود و اغلب روزها در دامن طبیعت و کوه و دشت و شبها در نور مهتاب، در جلسات انس با حضرت استاد، در کنار جویبارهای طبیعت از چشمه‌سار زلال معرفت جامهای پیاپی به ریشه جان می‌نوشاند.

غیبت او در نزد اقران و دوستان سابق، گاهی سبب انتقاد و اعتراض می‌گردد و به بحث و مجادله می‌انجامد و پاره‌ای اوقات، سردی و تردید در روحیه شاگرد پدیدار می‌شود. وقتی مشکل خود را با استاد در میان گذاشت و از او درخواست نمود تا از خداوند برای او حجت غیبی بخواهد که تردیدش برطرف شود. در عالم خواب به او گفته می‌شود که: «از آقای نجابت پیروی کن». از آن پس پرده شک و



تردید زایل و راه در پیش چشمش روشن می‌شود و وقتی برای آقا (آیت الله نجابت) رؤیا را نقل می‌کند، لبخند رضایت بر چهره آقا می‌نشیند.

«استاد حقیقی» به همراه یکی از یاران و به امر استاد خود برای زیارت و کسب فیض از حضرت آیت الله حاج آقا جواد انصاری (استاد آیت الله نجابت) عازم همدان می‌شود و در آن جا با استقبال گرم حضرت استاد مواجه می‌شوند، گویی آن‌ها از قبل هم‌دیگر را می‌شناسند. چند روزی که در محضر ایشان بودند، حداکثر استفاده و کسب فیض نموده و به شیراز مراجعت می‌کنند.

در سفر دوم که به همراه جمعی از دوستان به همدان داشت باز هم از بهره‌های معنوی سرشار می‌شود. در سفر سوم نیز همراه با «حضرت آیت الله نجابت» و «حضرت آیت الله دستغیب» (رحمهما الله) و گروهی از یاران به محضر ایشان در همدان می‌رسند و توشه‌ها برگرفته و خوشه‌ها می‌چینند.

«جناب استاد حقیقی» در زمان مرحوم «آیت الله نجابت» و با تأیید ایشان بیش از چهل سال، جلسات هفتگی برای جوانان و شیفتگان علوم و معارف الهی تشکیل می‌دادند و پویندگان راه کمال را هدایت و ارشاد می‌نمودند، که بسیار مورد توجه استاد بود و جلساتی را نیز خود آقا شرکت می‌فرمود و هم اکنون نیز همان برنامه‌ها ادامه دارد. خداوند بر تأییدات ایشان بیفزاید.

حدود ده سال قبل از فوت «مرحوم آیت الله نجابت» بعضی از خواهران تحصیل کرده تقاضای تشکیل جلسه و ویژه خانم‌ها کردند. استاد حقیقی می‌فرماید: «باید از استادم اجازه بگیرم». و ایشان امر می‌کنند که «حتماً این کار را بکن». در جلسات مذکور همچون قلمستانی، نهال‌هایی که می‌بالیدند، به بوستان اشجار طیبه آقا (حضرت آیت الله نجابت) منتقل می‌شدند.

بعد از تألیف کتاب «فروغ دانش در قرآن و حدیث»، بود که آقا (حضرت آیت الله نجابت)، استاد حقیقی را به نوشتن و تألیف کتب امر و ترغیب نموده و می فرمودند: «کار به چاپ آنها نداشته باش، تو باز هم بنویس، خدا کریم است». به طوری که شاگردان آقا، همه منتظر چاپ کتب ایشان بودند. کتاب های «تخلّی» و «تزکّی» و دو جلد «تخلّی» و یک جلد «تجلّی» در زمان حیات آقا و با کمک ایشان چاپ شد که همگی مورد توجّه خاص و عنایت آن بزرگوار قرار گرفت. عاقبت دست اجل بین مراد و مرید جدایی افکند و روح ملکوتی استاد به سوی معبود پر کشید و آتش حرمان فراق در دل عاشق افکند. روحش شاد.

«استاد کریم محمود حقیقی» در حال حاضر علاوه بر این که راه استاد را در رشد و تعالی بخشیدن به نسل جوان و جویندگان کمال و حقیقت ادامه می دهند، با تألیف و تدوین آثار جاودانه نیز عطش تشنگان زلال معرفت را فرو می نشانند.<sup>۱</sup>

خداوند بر عمر و عزّت و توفیقاتشان بیفزاید. آمین.

#### انتشارات حضور

---

۱. علاقمندان برای تهیه هریک از آثار استاد با انتشارات حضور تماس حاصل فرمایید.

## راه پر خطر

«الایا ایها السّاقی ادر کأساً و ناولها»

که عشق آسان نمود اول ولی افتاد مشکلها

به بوی نافه‌ای کآخر صبا زان طره بگشاید

ز تاب جعد مشکینش چه خون افتاد در دلها

به می سجاده رنگین کن گرت پیر مغان گوید

که سالک بی‌خبر نبود ز راه و رسم منزلها

مرا در منزل جانان چه امن و عیش چون هر دم

جرس فریاد می‌دارد که بر بندید محملها

شب تاریک و بیم موج و گردابی چنین هائل

کجا دانند حال ما سبک باران ساحلها

همه کارم ز خودکامی به بدنامی کشید آخر

نهان کی ماند آن رازی کزو سازند محفلها

حضوری‌گر همی خواهی از او غائب‌مشو «حافظ»

«مَتئى ما تلقى من تهوى دع الدنیا و أهملها»

(حافظ)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

### مقدمه

به نام خداوندی که کلّ موجودات، آیات و کلمات او هستند و در زبان ملکوتی هر موجود دو صفیر آهنگ برآورده که یکی گوید: مرا پروردگاری عالم و قادر است و دیگری گوید: من از اویم و بازگشت من به سوی او است. صفیر نخستین از حدوث خویش دم می‌زند و چون حادث را آغاز، عدم است، ناچار ذات قدیمی را برای ایجاد خود معرفی می‌نماید و چون در معرض زوال است و زوال مطلق در کار نیست، بازگشت خویش را به سوی آن ذات مُعَرَّف است.

نوز کجا می‌رسد کهنه کجا می‌رود؟ گرنه و رای نظر عالم بی‌منتهاست  
(مولوی)

پیام اول لیبکی بر این تنبیه:

«أَوَلَا يَذْكُرُ الْإِنْسَانُ إِنَّا خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلِ وَ لَمْ يَكُ شَيْئًا»<sup>۱</sup>

«آیا انسان متذکر نمی‌گردد که ما او را آفریدیم و چیزی

نبود؟»

---

۱. سورهٔ مریم، آیهٔ ۶۷.

و پیام دوم تصدیقی بر این معرفت که:

«أَنَا لِلَّهِ وَأَنَا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ»<sup>۱</sup>

«ما از خداییم و به سوی او بازگشت می‌کنیم.»

اما این رجوع را آبرویی لازم است و آبرو را ساز و برگ ضروری است؛ و ساز و برگ را از اینجا توان برد، ناچار در تهیه ساز و برگ سستی نتوان کرد.

«أَكْثَرُ مِنَ الزَّادِ فَإِنَّ الطَّرِيقَ بَعِيدٌ بَعِيدٌ وَجَدَّ السَّفِينَةَ إِنَّ الْبَحْرَ

عَمِيقٌ عَمِيقٌ وَ أَخْلَصِ الْعَمَلَ إِنَّ النَّاقِدَ بَصِيرٌ بَصِيرٌ»<sup>۲</sup>

«توشه را زیاد بیندوز که راهی که در پیش است، بس طویل

است؛ کشتی را نوسازی کن که دریایی که در راه است، بس

ژرفناک است؛ عملت را خالص نما که ناقد و عمل سنج بس

بیناست؛»

اگر در توحید و نبوت تو را شک است، این دفتر فرو نه و به دنبال تثبیت

آن دو اعتقاد رو و اگر تو را شک نیست، این مجموعه با استفاده از وحی و

احادیث معصومین تو را برای زاد اندوزی تهییج می‌کند؛ باشد که با مطالعه

تذکرات این کتاب ان شاء الله در هنگام رفتن، دستت از زاد خالی نباشد، چه

اگر مصائب این جهان را یک یک بر شماری، مُصِيبَتِي از این عظیم‌تر نباشد

که عمر به سر آید و بازار کسب بسته شود، ابدیت در پیش و دست از زاد

تهی باشد.

۱. سوره بقره، آیه ۱۵۶.

۲. الاختصاص، ص ۳۴۱ (حدیث قدسی).

## هدف‌های سراب‌گونه

ای عزیز! مبادا عمری در تک و تاخت، و سعی و کوشش، به سر آری و چون به پایان راه رسیدی بینی که از آغاز در بیراهه بودی.

«وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمَالَهُمْ كَسَرَابٍ بِقِيَعَةٍ يَحْسَبُهُ الظَّمْآنُ مَاءً حَتَّىٰ إِذَا جَاءَهُ لَمْ يَجِدْهُ شَيْئًا وَوَجَدَ اللَّهُ عِنْدَهُ فَوْقَاهُ حِسَابَهُ وَاللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ.»<sup>۱</sup>

«آنان که کافر شدند، اعمالشان هم چون سرابی است در بیابان، که تشنه آن را آب پندارد؛ چون بر آن رسید، آن جا چیزی نیابد و خود را در پیشگاه خدا یابد و خداوند به حسابش برسد که او سریع الحساب است.»

این است معنی ایده و آرزوهای عبث که عمری انسان را به بازی گیرد، سراب را آب جلوه دهد و چون پایان زندگانی رسید، دریابد که سعی و کوشش عمرش در خیال و پندار به باد رفت و هیچش در دست نیست.

«وَقَدَّمْنَا إِلَىٰ مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَّنْثُورًا.»<sup>۲</sup>

«رجوع کردیم به اعمال بی حاصل آن‌ها و همه را نابود گردانیدیم.»  
تشبیه دیگری را بر تجسم حال اینان در هنگام مرگ در این آیه به

۱. سوره نور، آیه ۳۹.

۲. سوره فرقان، آیه ۲۳.

تماشا نشین:

«أَوْ كَظُلُمَاتٍ فِي بَحْرٍ لُجِّيٍّ يَغْشَاهُ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ  
سَحَابٌ ظُلُمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ إِذَا أَخْرَجَ يَدَهُ لَمْ يَكِدْ يَرِيهَا وَ  
مَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ»<sup>۱</sup>

«یا همانند تاریکی‌ها در لجه دریایی که آن ظلمت را درافزاید،  
موجی که بالای آن موجی دیگر باشد و در فراز سرش ابری تیره  
آسمان را پوشانیده باشد، تاریکی‌ها بسا بعضی بر بعضی برتری  
داشته باشد تا بدانجا که اگر دستت را پیش آوری آن را هم نبینی،  
آن‌کس را که خداوند نوری قرار نداد دیگرش هرگز نوری نباشد.»  
کمی بر این آیه به تفکر نشین و خود را در دل شبی ظلمت‌زا و توفانی  
در لجه آن بحر پندار. گرچه تجسم آن برای ما ساحل نشینان بس بعید  
باشد و بسان منظور لسان الغیب از این بیت، عدم درک این واقعه  
وحشت‌زاست:

شب تاریک و بیم موج و گردابی چنین هائل

کجا دانند حال ما سبک‌باران ساحل‌ها

عزیزا! اگر در اینجا بار خود نبستی، تا ابد در این گرداب سرگردان مانی.  
مباد سرای غرور تو را از سرای سرور باز دارد و سراب را برای تو آب نماید.

دور است سرِ آب در این بادیه هُش دار

تا غول بیابان نفریبد به سرابت

(حافظ)

## فریبای فریبده

هیچ فریبایی، فریباتر از دنیا نیست، در این برهوت فریبا، گمگشتگان فراوان بودند و در این گرداب سهمگین، بسیار کشتی‌ها فرو رفته که کس را اثری از آن یافت نشده است؛ بس در زندگانی به گلزاری در بهاران به تماشا نشستهای، عطر گلزار و تلون رنگ‌ها و جمال و زیبایی تو را سرمست نموده و دل به آن سپرده‌ای، چون در خزان بر این گلزار گذر افتد، نه آبی، نه رنگی، نه جمالی و نه عطری؛ بسا غارت باد خزان آن را به ویرانه‌ای تبدیل کرده آن همه جلوه و زیبایی‌ها در کارسازی آب بود و چون آب تبخیر شد و روی به آسمان آورد، نه گلی ماند و نه گلزاری، گلزاری که گل‌های آن هر یک بر دیگری تفاخر داشت، امروز در زباله‌دان باغ فسرده و جمال و عطر از دست داده‌اند. فریبایی دنیا نیز چنین است و این تشبیه نه از من بلکه از خالق دنیا است.

«إِنَّمَا مَثَلُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَاءٍ أَنْزَلْنَاهُ مِنَ السَّمَاءِ فَاخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ مِمَّا يَأْكُلُ النَّاسُ وَالْأَنْعَامُ حَتَّى إِذَا أَخَذَتِ الْأَرْضُ زُخْرُفَهَا وَازَّيَّنَتْ وَظَنَّ أَهْلُهَا أَنَّهُمْ قَادِرُونَ عَلَيْهَا أَتَاهَا أَمْرُنَا لَيْلًا أَوْ نَهَارًا فَجَعَلْنَاهَا حَصِيدًا كَأَن لَّمْ تَغْنَبِ بِالْأَمْسِ كَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ.»<sup>۱</sup>



«به راستی که مَثَل حیات دنیا هم چون بارانی است که از آسمان فرود آید، سپس با گیاهان در آمیزد گیاهانی که هم مردم از آن می خوردند و هم حیوانات، تا چون زمین جمال و زیبایی خود را در بر گرفت و مردم پنداشتند که بر دوام آن توانایند، امر ما شبانگاه یا روزگاهی در رسید آن‌ها را آن گونه درویدیم که گویی هرگز نرسته بود، این چنین آیات و نشانه‌های خود را برای اندیشمندان به شرح می‌نشینیم.»

با خرد دوش در سخن بودم	کشف شد بر دلم مثالی چند
گفتم ای مایه‌ی همه دانش	دارم الحق ز تو سؤالی چند
چیست این زندگانی دنیا؟	گفت: خوابیست یا خیالی چند
گفتمش چیست مال و ملک جهان؟	گفت: درد سر و وبالی چند
گفتم اهل زمانه در چه رهند؟	گفت: در بند جمع مالی چند
گفتم او را مثال دنیا چیست؟	گفت: زالی کشیده خالی چند
گفتمش چیست کدخدایی؟ گفت:	هفته‌ای عیش و غصه سالی چند
گفتم این نفس رام کی گردد؟	گفت: چون یافت گوشمالی چند

(عطار)

غزالی سخنی جالب گوید:

«اگر کسی را مخیر کنند که آیا کوزه‌ای سفال خواهی از آن خودت یا کوزه‌ای طلا که چند روز به امانت در دست تو باشد، بر عاقل واجب بودی که سفال باقی را بر طلای امانت ترجیح دهد، و اما کدام نادان است که طلای باقی را بر سفال فانی برنگزیند. و بدانکه دنیا سفال فانی است و

آخرت طلای باقی».

بیندیش ای عزیز! که مبادا این فریبا چنانت فریب دهد که سفال فانی  
را بر طلای باقی برگزینی!

«مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ»<sup>۱</sup>

«هر آن چه نزد شماست، فانی است و آن چه نزد خدا است،  
جاودانی است.»

ای عزیز! بنگر که تمام مجاهدات شبانه روز تو یا برای تن خاکی است و  
یا برای وارث، آن روز که جانث آهنگ پرواز کند با خود چه داری؟

مردی است که چون روز در اکتساب است و خانه هم ندارد در شبانگاه  
به ساختمان خانه محقری برای خویش می پردازد و چندین سال زحمت  
شب‌های دراز را بر عهده می‌گیرد، اما آن گاه که می‌خواهد به منزل خویش  
روی آورد، درمی‌یابد که به اشتباه در زمین دیگری سال‌ها رنج برده. آیا  
سرنوشت ما در هنگام مرگ چنین نیست؟ رنج ما برای خود است یا دیگران؟!

در زمین دیگران خانه مکن	کار خود کن، کار بیگانه مکن
کیست بیگانه، تن خاکی تو	کز برای اوست غمناکی تو
تا تو تن را چرب و شیرین می‌دهی	گوهر جان را نیابی فرّهی
گر میان مشک تن را جا شود	وقت مردن کند آن پیدا شود
مشک را بر تن مزین بر جان بمال	مُشک چبُود؟ نام پاک ذوالجلال
و آن منافق مشک برتن می‌نهد	روح را در قعر گلخن می‌نهد

(مولوی)

۱. سوره نحل، آیه ۹۶.

مردی در خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام عرض کرد: یا علی! دنیا را برای من توصیف فرما. علی علیه السلام فرمود:

«ما أَصْفُ لَكَ مِنْ دَارٍ مَنْ صَحَّ فِيهَا مَا آمَنَ وَ مَنْ سَقَمَ فِيهَا نَدِمَ وَ  
مَنْ أَفْتَقَرَ فِيهَا حَزَنَ وَ مَنْ أَسْتَعْنَى فِيهَا فُتِنَ، فِي حَلَالِهَا الْحِسَابُ  
وَ فِي حَرَامِهَا الْعَذَابُ.»<sup>۱</sup>

«چگونه برای تو وصف کنم خانه‌ای را که هر آن کس در آن  
تندرست باشد، ایمن نیست و هر که دردمند و بیمار باشد،  
پشیمان است و هر کس تهی دست باشد، اندوه دارد و هر که  
بی‌نیاز باشد، فریفته و مفتون گردد؛ در حلال آن حساب و در  
حرام آن عذاب است.»

ای عزیز! اگر شمیم عطر آگین وصال، شامه تو را نواخت و نسائم قرب  
در دلت بهاران آورد، دیگر دنیا برایت تنگ می‌شود و دنیاداران را تاب  
دیدارت نیست.

«تَقَرَّبَ إِلَيَّ بِالْإِسْتِهَانَةِ الدُّنْيَا وَ حُبِّ الْأَبْرَارِ وَ بُغْضِ الْفُجَّارِ.»<sup>۲</sup>  
«نزدیک شو به من با کوچک شمردن دنیا و محبت نیکان و  
خشم گنه کاران.»

«لَا تَجِدُ الرَّجُلَ حَلَاوَةَ الْإِيمَانِ فِي قَلْبِهِ حَتَّى لَا يُبَالِيَ مِنْ أَكْلِ  
الدُّنْيَا.»<sup>۳</sup>

۱. محجة البيضاء، ج ۵، ص ۳۶۱.

۲. حدیث قدسی.

۳. حضرت محمد صلی الله علیه و آله، سفینه البحار، ج ۱، ص ۴۶۴.

«مرد مؤمن شیرینی ایمان را در دل خود احساس نمی‌کند تا

بی‌اعتنا باشد که دنیا را چه کسی می‌خورد.»

بیش از کسان دیگر حضرت مولی‌الموحدين دنیا را شناخت که فرمود:

«وَاللَّهِ لِدُنْيَاكُمْ هَذِهِ أَهْوَنُ فِي عَيْنِي مِنْ عِرَاقِ خَنْزِيرٍ فِي يَدِ

مَجْدُومٍ»<sup>۱</sup>

«به خدا سوگند که این دنیای شما در نظر من پست تر است از

استخوان خوکی که در دست مرد جذامی باشد.»

در این تشبیه جالب دقت شود که اجزای بدن خوک، نجس‌العین است

و این نجس چون به دست بیمار جذامی افتد دست آلودن به آن، بسا

سرایت بیماری خطرناکی را برای آدمی احتمال بود و بنابراین کم‌آدمی

است که در ورطه‌ی سهمناک دنیا طلبی بیفتد و ایمان سالم با خود ببرد.

لقمان حکیم با پسر خود گفت:

«إِنَّ الدُّنْيَا بَحْرٌ عَمِيقٌ قَدْ هَلَكَ فِيهَا عَالِمٌ كَثِيرٌ فَأَجْعَلْ سَفِينَتَكَ

آلِإِيمَانٍ»<sup>۲</sup>

«ای پسر من! دنیا دریایی است بس ژرفناک که در آن مردم

بسیاری غرق گشته‌اند. پس تو از ایمانت زورق نجاتی بر این

دریا بساز.»

چون در مجلدات قبل از دنیا بس سخن رفت، دیگر اینجا به تکرار

مطلب ننشینیم، چون آهنگ بحث مرگ و رستاخیز داریم.

۱. قصارالحکم، ۲۳۶.

۲. سفینة البحار، ج ۱، ص ۴۶۷.

## دنیای محمود

جمال، مرهون حیات است، و دانی که در کلّ ستارگان منظومه‌ی شمسی اثری از حیات جز در زمین کشف نشد، فضانوردانی که از ورای جوّ به زمین نگاه کرده‌اند آن را مروارید آبی نام نهاده‌اند، در این قرن بود که ماه دل‌آرا جمال خود را از دست داد و کره‌ی زمین زیباترین ستاره‌ی آسمان نام‌گرفت.

«وَفِي الْأَرْضِ آيَاتٌ لِلْمُوقِنِينَ»<sup>۱</sup>

«و در زمین نشانه‌هاست برای اهل یقین.»

از مصادیق جمال، چند نمونه تاکنون در زمین به تماشانشسته‌ای؟ آیا هرگز مسحور زیبایی یک شب مهتابی بوده‌ای؟ نقوش پر طاووس چشمانت را گاه خیره کرده است؟ جمال را همراه با جلال در تماشای آسمان پر ستاره یک جا احساس نموده‌ای؟ بال‌های صد رنگ پروانه‌ها چگونه؟ از خاک بی‌رنگ زمین چند گل صد رنگ می‌روید؟ خورشید از طلوع فجر تا غروب با آسمان و ابرهای هزارپاره چند تابلوی زیبا می‌آفریند؟ تماشای رقص برگ‌های درختان و گیسوی بید مجنون با ترانه نسیم، هرگزت به وجد نشانند؟ زمزمه جویبار چگونه؟ نغمه هزار آوای عندلیبان سرمست، به سرمستیت نشانند؟ این همه جمال از کجاست؟

---

۱. سوره ذاریات، آیه ۲۰.

ای عزیز! اگر آشنای حضرت جمیل باشی، در هر جمال، رنگی از او  
یابی.

چو شوریدگان می پرستی کنند      به آواز دولا ب مستی کنند

(سعدی)

آیا طبیعت بدین جمال و زیبایی، دنیا است؟ اینجا همه دیدگاه آیتی از  
محبوب است.

چه عروسی است در جان که جهان ز عکس رویش

چو دو دست نو عروسان تر و پُرنگار گردد

(مولوی)

مگر می‌کرد درویشی نگاهی	در این دریای پر دُر الهی
کواکب دید چون شمع شب افروز	که شب از نور ایشان گشته چون روز
تو گویی اختران استاده‌اندی	زبان با خاکیان بگشاده‌اندی
که هان ای خاکیان هشیار باشید	در این درگه شبی بیدار باشید
رخ درویش بی دل زین نظاره	ز چشمش دُر فشان شد چون ستاره
که یارب! بام زندانت چنین است <sup>۱</sup>	که گویی چون نگارستان چین است
ندانم بام ایوانت چه سان است؟	که زندان بامت هم‌چون بوستان است

(عطار)

و همه نقاشی نقّاش خیال‌انگیز است که روح آشفته و زندانی عاشقان  
را آرامش داده و با تجلی پرتوی از جمال خود ساغری به کام خمارآلودگان  
می‌ریزد.

---

۱. اشاره به این حدیث نبوی است که: «الدنيا سجن المومن؛ دنیا زندان مؤمن است» و مفهوم دو  
بیت یعنی: وقتی این زندان آن قدر جمال و زیبایی دارد، جمال بهشت چگونه باشد؟!

عکس روی تو، چو در آینه جام افتاد  
عارف از خنده می، در طمع خام افتاد  
حُسن روی تو، به یک جلوه که در آینه کرد  
این همه نقش، در آینه اوهام افتاد  
این همه عکس می و نقش مخالف که نمود  
یک فروغ رخ ساقی است، که در جام افتاد  
(حافظ)

خیره ممان در شکوه دریایی که بسا در ساحل آن به تماشا نشستهای.  
حیران منشین به جلال کهکشانی که بسا شبها منظر دیدگانت بوده.  
به تماشای خود نشین، که آینه تمام نمای بیکرانها هستی!

«وَفِي أَنفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ»<sup>۱</sup>

«و در جانهایتان آیا نمی‌نگرید؟»

در آفرینش هیچ مخلوق، حضرت خلاق به خود آفرین نفرمود، جز در  
آفرینش انسان که در پایان خلقت او فرمود:

«فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ»<sup>۲</sup>

بنابراین به هنر پروردگار و دست ربوبیت او در خود نگر.

چشم در صنْع الهی باز کن، لب را ببند

بهتر از خواندن بود، دیدن خطِ استاد را

(صائب تبریزی)

بنابراین مپندار که عالم طبیعت و کالبد تو، که جزئی از آن است،

۱. سوره ذاریات، آیه ۲۱.

۲. سوره مؤمنون، آیه ۱۴.

دنیاست که اینها همه آیات الهی اند که تورا برای دیدار آن آفریدند.

مراد ما ز تماشای باغ عالم چیست؟ به دست مردم چشم از رخ تو گلچیدن  
(حافظ)

در بُعد دیگر باید دانست که سعادت سرمدی به دست نیاید جز از  
همین دنیا.

«أَنَّ الدُّنْيَا سُوقٌ مِنَ الْأَسْوَاقِ مِنْهَا خَرَجَ قَوْمٌ بِمَا يَنْفَعُهُمْ وَ مِنْهَا

خَرَجُوا بِمَا يَضُرُّهُمْ»<sup>۱</sup> (امام باقر علیه السلام)

«همانا جهان بازاری است از بازارها، گروهی از آن با سود و  
منفعت بیرون روند و گروهی زیان بار.

«الدُّنْيَا مَزْرَعَةٌ الْآخِرَةُ»<sup>۲</sup>

«دنیا کشتزار آخرت است.»

آن که نکاشت بر نداشت؛ گر در مزرعه بذر خار نشانی، خارستان ثمر  
است و چون گل نشانی، گلستان. بس دیده‌اید دنیا پرستانی که گه‌گاه به  
نکوهش دنیا پردازند، به ویژه در شنیدن خبر مرگ‌های ناگهانی، اما فردای  
آن روز باز دست در آغوش دنیا آرند.

مردی از این گروه خدمت مولا امیرالمؤمنین علیه السلام دنیا را بد گفت.  
حضرت فرمود:

«ای نکوهنده جهان و فریفته به نیرنگ آن! به ژاژهایش دل باخته

و مع ذلک به نکوهش آن پرداخته‌ای، فریفته‌ای و سرزنشش

می‌نمایی، دنیا کی سرگشته‌ات ساخته؟ و چسان به دام فریبت

۱. بحار، ج ۷۵، ص ۱۸۱.

۲. غوالی اللالی، ج ۱، ص ۲۶۷.



انداخته است؟ با آرامگاه پدرانت که در آن پوسیدند؟ یا با قبرهای مادرانت که در آن آرمیدند؟ چند بیمار با دستانت در بستر گذاشتی؟ آرزوی بهبودی آن‌ها را داشتی، دردهایشان را به پزشک می‌نمودی، در بامدادی دیگر می‌یافتی که داروی پزشک برای آن‌ها سودی نداشت و آن‌چه خواهانش بودی به تو نرسید، آیا دنیا از این برای تو الگویی نساخت؟ و پرتگاه خود را به تو نمود؟ دنیا خانه راستی است برای آن‌کس که آن را راستگو انگاشت، خانه تندرستی است برای آن‌که شناخت و باورش داشت، برای پندنیوش بس پندآموز است، دنیا مسجد عاشقان خداست، نمازگاه فرشتگان است، فرودگاه وحی الهی است و تجارت‌خانه دوستان او، کیست که دنیا را نکوهد؟ و حال آن‌که خود را جدا شدنی معرفی می‌کند، فریاد برآورده که ماندنی نیست؛ و فرمود: خداوند را فرشته‌ای است که هر بامداد بانگ بر می‌آورد: بزایید برای مردن، فراهم کنید برای نابودی و بسازید برای ویرانی»<sup>۱</sup>.

و بخشی از این حکمت را عطار به نظم کشیده است:

آن یکی در پیش شیر دادگر	ذم دنیا کرد بسیاری مگر
حیدرش گفتا که دنیا نیست بد	بد تویی جانا که دوری از خرد
هست دنیا بر مثال کشتزار	هم در آن‌جا کشت باید کرد و کار
تخم امروزینه فردا بر دهد	ور نکاری، ای دریغا! بر دهد

۱. نهج البلاغه، حکمت ۱۳۱.

بس نکوتر جای تو دنیای توست      زانکه دنیا توشه عقبای توست  
(عطارد)

حضرت علی علیه السلام می فرماید:

«نِعْمَ الْعَوْنُ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ»<sup>۱</sup>

«دنیا یاور خوبی است برای کسب آخرت.»

ای عزیز! غریب به هر خاشاک برای نجات خود در آویزد و غریب از هر  
آشنایی راه جویای وطن باشد. چند در قرآن حق «سارعوا» دیده‌ای؟ چند  
«سابقوا»؟ زینهار به سوی دوست شتاب؛ و از یاران سبقت گیر.  
در عشق دوست ای دل شیدا چگونه‌ای؟

ای قطره با کشاکش دریا چگونه‌ای؟

ای طایر خجسته پی مرغزار انس

در تنگنای وحشت دنیا چگونه‌ای؟

هیچ از مقام اصلی خود یاد می‌کنی

دور از دیار خویشتن اینجا چگونه‌ای؟

یاد آور ای عدم ز نهانخانه قدم

پنهان چگونه بودی و پیدا چگونه‌ای؟

در بحر بی‌کنار، کنارم کشید و گفت:

بی ما چگونه بودی و با ما چگونه‌ای؟

ای «فیض» خویش را به غم عشق ما سپار

وانگه ببین که در کنف ما چگونه‌ای؟<sup>۲</sup>

(فیض کاشانی)

۱. بحار، جلد ۷۳، ص .

۲. دیوان، ج ۳، ص ۸۷۳.

## غنیمت وقت

عزیزا! از آینده خبرت دهند که چون دوزخیان در دوزخ فریاد برآورند و به استغاثه درآیند که پروردگارا! ما را به دنیا برگردان تا خویشتن باز سازیم و به اعمال صالح پردازیم، خدایشان فرماید:

«أَوَلَمْ نُعَمِّرْكُمْ مَا يَتَذَكَّرُ فِيهِ مَنْ تَذَكَّرَ وَجَاءَكُمُ النَّذِيرُ.»<sup>۱</sup>

«آیا عمر ندادیم شما را آن قدر که پند گیرنده متذکر شود و پند گیرد و آیا نیامد شما را بیم دهنده؟»

یاس خوشبورا یک سپیده بیش عمر نیست، و لاله عباسی را منحصرأ یک شب، پروانه را یک فصل و موران را یک سال و همه در کار تسبیح:

«كُلٌّ قَدْ عَلِمَ صَلَاتَهُ وَتَسْبِيحَهُ.»<sup>۲</sup>

«همگی آشنای نماز و تسبیح خویش هستند.»

برای آدمی این سنین طولانی کم است که خدا را نیافته دنیا را ترک کند؟!

من نخواهم در دو عالم بنگریست تا بدانم کاین دو مجلس وان کیست؟

بی تماشای صفت‌های خدا گر خورم نان در گلو گیرد مرا

چون گوارد لقمه بی دیدار او؟ بی تماشای گل رخسار او؟

(مولوی)

۱. سوره فاطر، آیه ۳۵.

۲. سوره نور، آیه ۴۱.

«این قدر عمر که تو را مانده در تفحص حال خود خرج کن،  
در تفحص عالم چرا خرج کنی؟!»

(شمس تبریزی)

دل به صحرا مبر، صحرا را به دل آر تا بینی که صحرا از روح جان تو صد  
ریحان برآورد. ندایی از بیرون آید که بیا، ندایی نیز از درون که بر خیر.  
سلوک لبیک گفتن به این دو نداست که عمری بر آن پشت کردی و نجوای  
آن را در سکوت و تنهایی بسا شنوده‌ای و آن را به هیچ‌گرفتی و همان ندا  
است که تو را به سعادت سرمدی می‌خواند، دعوتی به عالم ملکوت که در  
همین تنگ جای، بی‌زمانی و بی‌مکانی و بی‌وزنی آن درک می‌شود و  
غوغای بیرون را در سکوت درون گوازه می‌گرداند. درها باز است، شب باز  
و روز باز و خدایت در انتظار.

«الَّذِي جَعَلَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ خَلْفَهُ لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يَذْكَرَ أَوْ أَرَادَ  
شُكُورًا»<sup>۱</sup>

«هم اوست که قرار داد شب و روز را از پی یکدیگر برای هر  
آن کس می‌خواهد متذکر شود و یا سپاس دارد.»

چو غنچه و گل دوشینه صبحدم فرسود

من و تو جای شکفت است گر نفرساییم

بدین شکفتگی امروز از چه غیره شوی

چه روشن است که پژمردگان فرداییم

خوش است باده رنگین جام عمر، ولیک

مجال نیست که پیمانهای به پیماییم

ز طیب صبحدم آن به که توشه برگیری

که آگه هست که تا صبح دیگر اینجاییم؟

فضای باغ تماشاگه جمال حق است

من و تو نیز در آن از پی تماشا مییم

چو غنچه‌های دگر بشکفند ما برویم

کنون بیا که صف سبزه را بیاراییم

(بروین اعصامی)

«عَجِبْتُ لِمَنْ يَنْشُدُ ضَالَّتَهُ وَقَدْ أَضَلَّ نَفْسَهُ فَلَا يَطْلُبُهَا.»<sup>۱</sup>

«در شگفتم از کسی که گمشده خود را می جوید و در پی یافتن

آن است و خودش را گم کرده و آن را طلب نمی نماید.»

از خود عزیزتر برای تو کیست؟ هر چه را دنبال کردی ممکن است که

هرگز نیابی و اگر یافتی دانی که روزی آید که همه یافته‌ها با تو پشت کنند؛

آن روز در سفر طولانی که در پیش داری تنگدستی و این بس دردناک

است؛ پس به خود پرداز و کار خود کن، کاری که نتیجه آن را توانی با خود

ببری.

«فَمَنْ شَغِلَ نَفْسَهُ بِغَيْرِ نَفْسِهِ تَحَيَّرَ فِي الظُّلُمَاتِ وَ أَرْتَبَكَ فِي

الْهَلَكَاتِ وَ مَدَّتْ بِهِ شَيْطَانُهُ فِي طُغْيَانِهِ وَ زَيَّنَتْ لَهُ سَيِّئِ أَعْمَالِهِ

---

۱. غررالحکم، ص ۲۳۳، حدیث ۴۶۵۸.

فَالْحَنَّةُ غَايَةُ السَّابِقِينَ وَالنَّارُ غَايَةُ الْمُفْرَطِينَ»<sup>۱</sup>

«هر آن کس نفسش را به غیر از خویش مشغول ساخت، در تاریکی‌ها حیران بماند و در مهالک سقوط خواهد کرد و شیطان در سرکشی‌ها او را یاری خواهد کرد و اعمال زشتش را در چشم او بیاراید. باری، نهایتِ کار پیشی‌گیرندگان بهشت؛ و نهایتِ کار خطاکاران جهنم است.»

آن‌جا دریایی که عمری را به بازی گذرانیده‌ای، بازار بسته، عمر بر باد رفته، دست خالی، شبستانی بس تار و شمعی در دست نه.

گفت: دنیا لهو و لغو است و شما	کودکید و راست فرماید خدا
از لَعِبِ بیرون نرفتی کودکی	بی زکات روح کی باشی زکی؟
خلق اطفالند جز مست خدا	نیست بالغ جز رهیده از هوی
جنگ خلقان همچو جنگ کودکان	جمله بی معنی و بی مغز و مهان
جمله با شمشیر چوبین جنگشان	جمله در لاینبغی آهنگشان
جملشان گشته سواره بر نئی	کاین براق ماست یا دلدل پی‌ای
باش تا روزی که محمولان حق	اسب تازان بگذرند از نه طبق

(مولوی)

«إِنَّ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ يَعْمَلَانِ فِيكَ، فاعْمَلْ فِيهَا وَ يَأْخُذَانِ مِنْكَ فَخُذْ مِنْهَا.»<sup>۲</sup>

«به راستی که شب و روز در تو کار می‌کنند (تو را

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۵۷.

۲. غرر الحکم، ص ۱۵۱، حدیث ۲۷۸۹.

می فرسایند)، پس تو نیز در آن‌ها کار کن، آن دو از تو مادام می‌گیرند، تو نیز از آن‌ها چیزی برگیر.»  
عزیزا! در این آیه به تفکر نشین که فرمود:

«وَابْتَغِ فِي مَا آتَاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ وَلَا تَنْسَ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا وَأَحْسِنَ كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ.»<sup>۱</sup>

«بجوی در آن‌چه داد تو را خداوند سرای آخرت را و فراموش مکن بهره‌ات را از دنیا، نیکی کن همان‌گونه که خداوند با تو نیکی نمود.»

در تفسیر این آیه امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام فرمود:

«لَا تَنْسِ صِحَّتَكَ وَ قُوَّتَكَ وَ فِرَاغَكَ وَ شَبَابَكَ وَ نِشَاطَكَ أَنْ تُطَلَّبَ بِهَا الْآخِرَةُ.»<sup>۲</sup>

«فراموش مکن سلامتی و آسایش و جوانی و نشاطت را، که بجویی در آن‌ها بهره آخرتت را.»

و از حضرت پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رسیده است که:

«إِعْتَنِمْ خَمْسًا قَبْلَ خَمْسٍ: حَيَاتِكَ قَبْلَ مَوْتِكَ، صِحَّتَكَ قَبْلَ سُقْمِكَ، فِرَاغَكَ قَبْلَ شُغْلِكَ وَ شَبَابَكَ قَبْلَ هَرَمِكَ وَ غِنَاكَ قَبْلَ فَقْرِكَ.»<sup>۳</sup>

«غنیمت دان پنج چیز را پیش از پنج چیز: زندگانیت را قبل از مرگت، سلامتیت را قبل از بیماریت، آسایشت را پیش از

۱. سوره قصص، آیه ۷۷.

۲. معانی الاخبار، ص ۳۲۵.

۳. الامالی طوسی، ص ۵۲۵.

گرفتاریت و جوانیت را قبل از پیریت و بی نیازیت را قبل از

فقرت.»

و هر آن کس را که این پنج نعمت روی آورد و در آن کار خود نساخت  
وای از ندامت او.

بنگر که امسالت از سال پیش چه گام برتر به سوی خدا داشتی؟ اگر  
همانی، که بس مغبونی و اگر بدتر از آنی، بس ملعونی. وای از در جازدن و  
صد وای از واپس رفتن.

بوسعید می خواست منبر رود و وعظ گوید، مسجد بس جنجال بود و  
جای برای تازه واردها نبود، خادم بر پله اول منبر برآمد و گفت: خداوند،  
عاقبت کسی را به خیر کند که یک قدم پیش تر آید. همه از جای برخاستند  
و یک قدم پیش آمدند. بوسعید بر منبر رفت و گفت: آن چه من  
می خواستم در وعظ گویم. این خادم در جمله ای گفت و از منبر فرود آمد.

خرآسی دید روزی پیر خسته	که می گردید اُشتر چشم بسته
بزد، یک نعره و در جوش آمد	که تا دیری از آن باهوش آمد
به یاران گفت کاین سرگشته اُشتر	زبان حال بگشاد از دل پُر
که رفتم از سحر که تا شبانگاه	مگر گفتم ز پس کردم بسی راه
چو بگشادند چشمم شد دُرستم	که چندین رفته بر گامِ نخستم
بر آن گام نخستینیم جمله	اسیر رسم و آیینیم جمله
بقای ما بلای ماست، ما را	که راحت در فنای ماست، ما را
اگر شادیست ما را، گر غم از ماست	که بر ما هر چه می آید، هم از ماست

(عطارد)



## یاد مرگ، بهترین وسیله خلوص

«إِنَّا أَخْلَصْنَاهُمْ بِخَالِصَةِ ذِكْرِي الدَّارِ»<sup>۱</sup>

«به راستی ما خالص کردیم ایشان را با یاد بی غش برای آن

سرای.»

همه می‌دانیم که مرگ، یک واقعیت است نه یک خیال و پندار؛ بنابراین چون بر این واقعیت همه معتقدیم اگر به آن طرف مرگ معتقد نباشیم، هستی خود را در یک محدودیتی می‌دانیم که مرز آن هم برایمان روشن نیست. بسا همین امروز باشد. به ناچار چنین اعتقادی زندگی را عبث می‌نماید، امید به کمال و علو را از بین می‌برد.

تا آن انسان معتقد به جهان آخرت، خود را آماده انتقال به جهان عظیم‌تر و اعلی‌تر از این عالم خلق می‌یابد، پرتو امید مادام در جانش درخشان است.

«وَ إِذَا رَأَيْتَ تُمَّ رَأَيْتَ نَعِيمًا وَ مُلْكًا كَبِيرًا»<sup>۲</sup>

«و چون بنگری بینی آن جا را نعمت‌ها و جهانی کبیر را.»

طبیعی است که این امید شور آفرین، مادام جانش را می‌نوازد و او را آماده و مهیای توشه اندوزی برای آن دیار می‌نماید.

---

۱. سوره ص، آیه ۴۶.

۲. سوره دهر، آیه ۲۰.

بر خلاف عدم اعتقاد به معاد و یا فراموشی و نسیان آن، که ایده و همت انسان را کوچک می‌کند، فعالیتش همه در محدوده زندگانی چند روز دنیا خلاصه می‌شود، حیات خود را پوچ می‌انگارد، پایان حیات این جهانی را عدم صرف می‌داند.

«يَتَمَتَّعُونَ وَيَأْكُلُونَ كَمَا تَأْكُلُ الْأَنْعَامُ»<sup>۱</sup>

«بهره می‌برند و می‌خورند همان گونه که چارپایان.»

به راستی اینان در این منزلگاه فریبا چه دیده‌اند که قافله عمر را همین جا بار انداخته‌اند؟

چه شکرهاست در این شهر که قانع شده‌اند

شاهبازان طریقت به شکار مگسی

کاروان رفت و تو در خواب و بیابان در پیش

و ه که بس بی‌خبر از غلغل بانگ جرسی

(حافظ)

خشکیدن طراوت جوانی، بانگ جرس است؛ آژنگ پیشانی، بانگ

جرس است؛ سپید شدن مو، بانگ جرس است و خمیده شدن قامت

بانگ جرس.

«الَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ وَمَا نَزَلَ مِنَ الْحَقِّ

و لَا يَكُونُوا كَالَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلُ فَطَالَ عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ

فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَ كَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ.»<sup>۲</sup>

۱. سوره محمد، آیه ۱۲.

۲. سوره حدید، آیه ۱۶.

«آیا نرسیده است آن گاهی که دل‌های گروندگان برای یاد پروردگار و آنچه فرستاده خاشع و ترسان شود؟ نباشید در زمره آنان که داده شدند پیام آسمانی را در گذشته، پس دراز شد برایشان زمان در نتیجه سخت شد دل‌هایشان و بسیاری از ایشان فاسقاند.»

آیه می‌فرماید:

خدا را یاد کن و از جلال و عظمتش هراسان باش و دلی خاشع با یاد او فراهم آر در آیات قرآن بیندیش. مباد که در زمره پیشینیانی باشی که کتاب بر ایشان فرستادیم زمان عمر بر ایشان دراز نمود، مرگ را از یاد بردند در نتیجه دل‌های ایشان سخت شد و بیشتر جزء گنه کاران و فاسقان بودند.

سائلی گفتش که بر می‌گویی باز	یافت مردی گورکن عمری دراز
چه عجایب دیده‌ای در زیر خاک؟	تا چو عمری گور کندی در مغاک
که سگ نفسم پس از هفتاد سال	از عجایب گفت: دیدم حسب حال
یک دم فرمان یک طاعت نبرد	گور کردن دید و خود یک دم نبرد

(عطار)

نازم فضیل عیاض را، که دزدی بود بر سر رهگذار کاروان‌ها، شبی که برای سنجش مال کاروان به نظاره آمده بود، چون بر پشت خیمه‌ای گذارش افتاد، جوانی در آن خیمه بعد از تهجد به قرائت قرآن مشغول بود و به همین آیه رسیده بود که:

«الْمَ يَا لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ.»<sup>۱</sup>

بلافاصله بعد از استماع این آیه گفت: بلی رسید آن وقت، کوله بار از پشت بیاندخت و راه رفته را جبران نمود. و روی به درگاه حضرت غفار آورد. شود آیا که ما نیز با یک آیه از خواب غفلت به در آییم؟ قدر پس مانده ایام عمر بدانیم. از کوچه و خیابان های شهرت که می گذری، کمتر خانه ای بینی که روزی صاحب خانه را از این دار غرور و فریب به آن دار جاودانی نبرده باشند. ندیدی که:

هر که آمد عمارتی نو ساخت      رفت و منزل به دیگری پرداخت  
و آن دگر پخت، همچنان هوسی      وین عمارت به سر نبرد کسی

(سعدی)

و بر سرگذشت سرای خودت بنگر آنان که در همین اتاق هامی زیستند،  
در این مسکن به عبادت و نماز و راز و نیاز سحرشان کار بود یا خدای ناکرده  
به معصیت خدای می پرداختند؟

«و سَكَنْتُمْ فِي مَسَاكِنِ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ وَ تَبَيَّنَ لَكُمْ كَيْفَ فَعَلْنَا  
بِهِمْ وَ ضَرَبْنَا لَكُمْ الْأَمْثَالَ.»<sup>۲</sup>

«سکونت گزیدید در منازل آنان که بر خویشان بس ستم  
کردند و بر شما آشکار گردید که با ایشان چه کردیم و برای  
شما بس مثل آوردیم.»

به راستی برای آن کس که آخر منزلش آرامگاه است، اندامش فرو

۱. سوره حدید، آیه ۱۶.

۲. سوره ابراهیم، آیه ۴۵.

ریختنی است، چهره شادابش خاک شدنی است و اعضاء بدنش خوراک مار و مور است؛ جا دارد، که این پایان نامه حیات را فراموش نکند و به جای فرو رفتن در تمتعات دنیایی، کمی هم به فکر آن طرف پردازد. مباد تو را که تا وصول بدان منزل، از خواب غفلت بیدار نشوی

«اَقْتَرَبَ لِلنَّاسِ حِسَابُهُمْ وَ هُمْ فِي غَفْلَةٍ مُّعْرِضُونَ.»<sup>۱</sup>

«حساب بر ایشان نزدیک شد و ایشان در غفلت و روی گردانی اند.»

بیندیشم به حساب. بیندیشم به پس دادن امانت‌ها، بیندیشم به کیفر گناهان، همه اینها آمدنی است چرا آماده برای مواجه شدن با آنها نباشیم؟

«قُلْ إِنَّ الْمَوْتَ الَّذِي تَفِرُونَ مِنْهُ فَإِنَّهُ مُلَاقِيكُمْ ثُمَّ تُرَدُّونَ إِلَىٰ عَالِمِ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ.»<sup>۲</sup>

«بگو: همانا مرگی که از آن می‌گریزید، سرانجام آمدنی است و آن را ملاقات خواهید نمود، پس شما را به سوی دانای آشکار و پنهان می‌راند و بر آن چه انجام دادید، می‌آگاهاند.»

جانی که در گرو عشق هزار وابستگی است، جز در یاد مرگ از دنیا برکنده نمی‌شود و وای بر آن درخت که چونش از زمین برکنی در خاکش هزار ریشه بینی.

**عزیزا! جان اولیاء درخت بازگونه است، گر چه از زمین می‌خورند، ولی**

۱. سوره انبیاء، آیه ۱.

۲. سوره جمعه، آیه ۸.

ریشه در آسمان دارند. آن که ریشه‌اش در آسمان است، چون شاخه‌اش را ببری باز جوانه از سر گیرد. یاد مرگ، کمتر اثرش این است که علایق گران‌بار را از قلب فرو نهد.

رسول خدا ﷺ فرموده است:

«مرگ را که ویران‌کننده لذات است، زیاد یاد کنید.»<sup>۱</sup>

روزی رسول خدا ﷺ از مجلسی می‌گذشت که خنده در آن بالا گرفته

بود. فرمود:

«مجلس خود را با یاد منغص‌کننده لذت‌ها بیامیزید. پرسیدند:

منغص‌کننده لذت‌ها چیست؟ فرمود: یاد مرگ.»<sup>۲</sup>

**با گروهی که بخندند و بخندانند**

چه کنم؟ چون نه بخندم نه بخندانم

خنده از بی‌خردی خیزد، من چون خندم؟

که خرد سخت گرفته است گریبانم

از پی آن‌که دی از بهر چه خندیدم

تا دم صبح به دل خسته و گریانم

(ناصر خسرو)

ای عزیز! مگویی که از نشاط و خنده‌ام باز می‌داری، خواهم که از نشاط

کاذب باز دارم و به شادمانی سرمدیت رسانم. روزی بود که به یک اسباب

بازی شادمان بودی، روز دیگر به لباسی آراسته و سپس به منزلی پیراسته،

---

۱. کافی، ج ۲، ص ۵۳.

۲. محجة البیضاء.

امروز شادمانیت به تمتعات برتری است، ولی این را بدان که بزرگان،  
بندگان شاکری بودند که تمتعات این جهانی هرگز به شادمانیشان نرساند  
و لحظه‌ای وصال دوست را به کل تمتعات این جهانی نفروختند.

ابی عبیده گوید: به خدمت امام باقر علیه السلام رسیدم، عرض کردم: آقا! به من  
اندرزی ده که از آن سود برم. فرمود:

«مرگ را زیاد یاد کن، چه هر آن کس که زیاد به یاد مرگ

باشد، نسبت به دنیا بی رغبت می شود.»<sup>۱</sup>

آنان که روی دنیا با چشم عقل دیدند

چون صید تیر خورده از دام وی رهیدند

مرغان باغ جنت در کشتزار دنیا

دیدند دام پنهان، از دانه دل بریدند

مردان حق ز دنیا بستند دیده و دل

از نیک و بد گذشته جز حق کسی ندیدند

از جور اهل دنیا در سجن غم غنودند

وز طالبان دنیا دشنام‌ها شنیدند

آن طایران لاهوت ناسوتشان مکان شد

آخر قفس شکستند سوی وطن پریدند

باش تا با این زندان خونکنی تاروژی که در به ملکوت گشودند علی علیه السلام

گونه فریاد «فُزْتُ و رَبِّ الْكَعْبَةِ» سر دهی.

«أَلَا حُرِّيدِعْ هَذِهِ اللَّمَّازَةَ لَا هَلْهَاءُ؟»<sup>۱</sup>

«آیا آزاده‌ای پیدا می‌شود که این مانده لای دندان‌های

گذشتگان را ترک کند؟»

فرمایش امام صادق علیه السلام است:

«یاد مرگ، شهوت‌ها را در نفس می‌میراند، ریشه‌های غفلت

را قطع می‌کند، جان را به وعده‌های حق تعالی نیرو می‌بخشد،

طبع را رقیق می‌نماید، خواهش‌های نفسانی را در هم

می‌شکند، آتش حرص را خاموش می‌نماید و دنیا را در چشم

انسان پست و حقیر می‌نماید.»<sup>۲</sup>

نگویی یاد مرگ، مُخَدَّر است که برعکس پندار بعضی مُهتِج است.

ندیدی که در چند روزی که مردم در سال دکان‌ها بریندند و بازار تعطیل

کنند، روز قبل همه برای زاد و توشه فردا به راه افتند و بازار و ناوایی‌ها را

از دحام فراگیرد و در خرید سبقت گیرند.

بنابراین یاد این مطلب که عنقریب بازار کسب را در، بریندند، و فصل

کشت به سر آید و دست اکتساب کوتاه شود و حساب پس انداز مسدود

گردد. تو را به اندیشه فردا کشاند و دمی از برداشتن توشه و اکتساب آن

غافل نگذارد.

---

۱. نهج البلاغه، ص ۱۰۵.

۲. مصباح الشریعه، ص ۱۷۱.



## حالِ آمادگانِ سفر

مژده وصل تو کو کز سرجان برخیزم

طایر قدسم و از دام جهان برخیزم

به ولای تو که گر بنده خویشم خوانی

از سر خواجگی کون و مکان برخیزم

(حافظ)

خوش است حال راغبان آخرت و عاشقان وصال که جمله «انا لله و انا

الیه راجعون» ترنم جان آن هاست، نه تنها شنیدند که «الدنیا سجن

المؤمن» که دریافتند ایام عمر را در زندان دنیا به سر بردند و مرگ را در

گشایی زندان یافتند.

حجابِ چهره جان می شود غبار تنم

خوشا دمی که از این چهره پرده برفکنم

چنین قفس نه سزای چو من خوش الحانیست

روم به روضه رضوان که مرغ آن چمنم

(حافظ)

عاشقان لقای محبوب را نگر که درد ناگهانی فرود آمدن شمشیر بر فرق

سرشان نتوانست لذت وصال را واپس زند و نظاره جمال محبوب آن

چنانشان مجذوب افتاد که ندای «فزت و ربّ الکعبه» سردادند. و نیز

فرمود:

«و الله ما فجأنی من الموت وارداً کرهته و لا طالع انکرته و ما کنت  
الا کقارب ورد و طالب وجد و ما عند الله خیر للابرار.»<sup>۱</sup>  
مرگ اگر مرد است گو نزد من آی تا در آغوشش بگیرم تنگ تنگ  
من از او عمری ستانم جاودان او ز من دلقی ستاند رنگ رنگ  
و هم چنین در جای دیگر در وصف خوبان فرمود:

«صحبوا الدنيا بآبدان، أرواحها معلقة بالمحل الأعلى<sup>۲</sup>، لولا  
الآجل لآلذی کتب لهم لم تستقر ارواحهم فی اجسادهم طرفه  
عين شوقا الى الثواب و خوفا من العقاب.»<sup>۳</sup>  
«مصاحبت می دارند در دنیا با کالبدشان اما جان آن‌ها وابسته  
به جایی برتر است؛ اگر نبود مقدرات مرگ که بر ایشان نوشته  
شده، باقی نمی ماند جان در کالبدشان لحظه ای از شوق پاداش  
و ترس عقاب.»

ای عزیز! اینجا محل هبوط و عمق چاه عالم هستی است، اگر چنگ به  
ریسمان وحی زدی و ندای «و اعتصموا بحبل الله» را لبیک گفتی و از چاه  
به در آمدی و حجب عالم طبع را بر دریدی، آن وقت است که تجلیات عالم  
اسماء آن گونه در کام جانت لذت آفرینند که دیگر دنیای گذشته را حوصله  
دیدار نداری.

۱. نهج البلاغه، ص ۳۷۸.

۲. نهج البلاغه، حکمت ۱۴۷.

۳. نهج البلاغه، خطبه ۱۹۱.

عاشقی را یکی فسرده بدید      که همی مرد و خوش همی خندید  
گفت: کاخر به وقت جان دادن      چیست این خنده و خوش استادن؟  
گفت: خوبان چو پرده برگیرند      عاشقان پیششان چنین میرند  
(سنایی)

و به این فرمایش رسول الله ﷺ توجه فرما:

«أَفْضَلُ الزُّهْدِ فِي الدُّنْيَا ذِكْرُ الْمَوْتِ وَأَفْضَلُ الْعِبَادَةِ ذِكْرُ الْمَوْتِ وَ  
أَفْضَلُ التَّفَكُّرِ ذِكْرُ الْمَوْتِ فَمَنْ اثْقَلَهُ ذِكْرُ الْمَوْتِ وَجَدَ قَبْرَهُ رَوْضَةً  
مِنْ رِيَاضِ الْجَنَّةِ.»<sup>۱</sup>

آمدنی را آماده باید بود و پرسیدنی را پاسخ باید گفت و مسافر را ساز و  
برگ سفر باید. تا چون ندای رحیل آمد، دست و پا را گم نکنی و آن زندانی  
را مانی که در زندان بر او گشودند.

چون بلال از ضعف شد همچون هلال

رنگ مرگ افتاد بر روی بلال

جفت او دیدش، بگفتا: وا حرب

پس بلالش گفت: نی، نی، وا طرب

تا کنون اندر حرب بودم ز زیست

تو چه دانی مرگ چه عیش است و چیست؟

این همی گفت و رُخس در عین گفت

نرگس و گلبرگ و لاله می شکفت

آبرو و چشم پر انوار او  
می‌گواهی داد، بر گفتار او  
گفت جفتش: الفراق ای خوش خصال!  
گفت: نی، نی، الوصال است، الوصال  
گفت: جفت امشب غریبی می‌روی  
از تبار خویش غائب می‌شوی  
گفت: نی، نی، بلکه امشب جان من  
می‌رسد خوش از غریبی تا وطن  
گفت: ای جان و دلم! وا حسرتا!  
گفت: نی، نی، جان من! وا دولتا  
گفت: آن رویت کجا بینیم ما  
گفت: اندر حلقة خاص خدا

(مولوی)

نه مقامی که ره‌ایش از آن رنج آور باشد، نه تعلقی که جدا شدنش درد  
زاید، نه دلبری که دل برکنند از آن دشوار آید، آن که راضی است این‌گونه  
باشد فرشته مرگ را گوید: رو تا می‌رویم.  
رابعه را گفتند: از کجا می‌آیی؟ گفت: از آن جهان. گفتند: کجا خواهی  
رفت؟ گفت: به آن جهان. گفتند: در این جهان چه می‌کنی؟ گفت: نان این  
جهان می‌خورم و کار آن جهان می‌سازم.<sup>۱</sup>

---

۱. تذکرة اولیاء، ص ۹۶.

حال رفتن، دنیا را فراموش کردن و فراموش شدن را از یاد مبر.  
مرگ، نزدیک‌ها را دور و دورها را نزدیک می‌کند. خواهی آن روز  
ناراحت نباشی، هم امروز در این کار باش.  
به این گفتار غزالی نیز توجه نما:

«ای نفس! اندیشه نمی‌کنی، چقدر به خود و عده می‌دهی و  
فردا و فردا می‌کنی. فردا هم که آمد امروز شد، با آن چه کردی؟  
نمی‌بینی که فردایی که آمد و امروز شد حکم دیروز را پیدا  
می‌کند. اصلاً آن چه امروز از انجامش عاجزی فردا  
عاجزتری، چرا که شهوت چون درخت ریشه داری است که  
آدمی بخواهد آن را از ریشه در آورد؛ اگر امروز ناتوان باشد و  
نتواند آن را ریشه کن کند، جوان نیرومندی را ماند که امسال  
نیروی این کار را ندارد، مسلم فردا عاجزتر است در حالی که  
خود می‌داند که هر چه زمان می‌گذرد، درخت راسخ‌تر و  
نیرومندتر و کننده درخت ناتوان‌تر و سست‌تر خواهد شد.»<sup>۱</sup>

### بنابراین ای عزیز!

از گرداب غفلت به در آی، خطای گذشته را با توبه‌ای جانانه جبران نما  
و دقایق مانده از عمر را غنیمت دان.

چو خواهد شد رخ اندر خاک ریزان      رخ اندر خاک مالید ای عزیزان  
بر اندیشید از آن ساعت که در خاک      فرو ریزد دو رخ چون برگ گل چاک

نخواهد بود با تو، هیچ همراه  
 چرا خفتی تو چون شد عمر بسیار؟  
 مگر سوز دل و آه سحرگاه  
 الا ای روز و شب در خواب رفته  
 نمی‌گردد که مرگت خفته گیرد  
 تو در خوابی و بیداران برفتند  
 عزیزا عمر شد، دریا بآخر  
 به شب خواب و به روزت خواب غفلت  
 زهی لذت که در شب‌های تاری  
 گشایی پیش حق دست نیازی  
 چنین شب گر کند یزدان کرامت  
 خوشا با حق شبی تاریک بودن  
 خوش بر آنان که مادام آماده رحلت و کوچ هستند.

خوشا هوشیاران فرخنده بخت که پیش از شتربان بسازند رخت  
 چون بانگ رحیل را هر روز می‌شنوند، باری از کس بر دوش ندارند،  
 واجبی را فرونگذاشتند و دل در گرو تعلقات این جهانی نسپرده‌اند.  
 ابوذر را گفتند: از چه تو از مرگ نمی‌هراسی؟ فرمود: شما دنیا را آباد  
 کردید و آخرتتان را خراب، معلوم است آن که بخواهد از آبادی به خرابی  
 رود اگر راه دارد و من دنیایم را خراب کردم و آخرتم را آباد و روشن است که  
 هر که بخواهد از خرابی به آبادی رود شادمانه می‌رود. حضرت رسول ﷺ  
 فرمود:

«کسی که از دیدار خدا کراهت دارد. خداوند از دیدارش

کراحت دارد.»<sup>۱</sup>

اما عاشقان سفر دیدار شادمانه می‌روند و آن را در انتظارند و نیز فرمود:

«مرگ تحفه مؤمن است.»<sup>۲</sup>

باز از آن حضرت پرسیدند: زیرک‌ترین و گرمی‌ترین مردم کیستند؟

فرمود:

«آنان که مرگ را بیش یاد کنند و آمادگی آن‌ها برای مرگ

بیشتر باشد، زیرکان آنانند، هم آنان شرف دنیا و کرامت

آخرت را به چنگ آورده‌اند.»<sup>۳</sup>

---

۱. صحیح بخاری، ج ۸، ص ۱۳۲.

۲. مجمع الزوائد، ج ۲، ص ۳۲۰.

۳. الترغیب و التهیب، ج ۴، ص ۲۳۸.

## مرگ، آخرین منزل دنیا

مرگ، آخرین صحنهٔ عمر و موعد جدایی و رهایی از تعلقات دنیوی و اولین نگرش به آخرت و گشودن حجب ناسوت و دیدار محصول و خرمن عمر است. به حسابی دیگر، عمر به یک رؤیا بیشتر شباهت دارد و بنابراین مرگ، آغاز بیداری است؛ گاه نیندیشیده‌ای که چرا قیامت را روز گویند؟ چون در روز ظلمات برخیزد و پنهانی‌ها عیان شود و زشتی‌ها و زیبایی‌ها بر ملا گردد؟ پس اگر قیامت روز است دنیا شب می‌باشد و حضرت پیامبر فرمودند: «مردم همه در خوابند، چون مرگ آمد بیدار می‌شوند با این اعتقاد مرگ سپیده و طلوعه روز قیامت است.»

و نیز فرمودند:

«مَنْ مَاتَ فَقَدْ قَامَتْ قِيَامَةٌ؛ هر کس مُرد قیامتش برپا گردیده است.»  
چرا که کل حقایق بر او آشکار گردیده و مرگ برای ماسوای حضرت پروردگار واقعه‌ای فراگیر است. حتی برای کُرّات آسمانی.

«سَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ يَجْرِي لِأَجَلٍ مُّسَمًّى.»<sup>۱</sup>

«مُسَخَّرَ نمود خورشید و ماه را و همگی می‌روند به سوی اجل

تعیین شده.»



مرگ، آخرین منزل دنیا □ / ۴۹

«مَا خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَأَجَلٍ مُّسَمًّى»<sup>۱</sup>

«نیافرید آسمان‌ها و زمین و مابین آن‌ها جز از روی حقیقت و اجلی نامبرده شده.»

نیامد در تاریخ امتی جز اینکه همه بر دنیا پشت کردند، امپراتوری‌ها و سلسله سلاطین با وزیدن توفان مرگ همه بر باد رفتند.

«وَلِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ فَإِذَا جَاءَ أَجَلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ»<sup>۲</sup>

«برای هر امتی اجلی است و چون در رسد، لحظه‌ای در آن مقدم یا مؤخر نگردد.»

تو را زدست اجل کی فرار خواهد بود

قرارگاه تو دارالقرار خواهد بود

اگر تو ملک جهان را به دست آوردی

مباش غرّه که ناپایدار خواهد بود

تو را به تخته تابوت درکشند از تخت

گرت خزانه و لشکر هزار خواهد بود

اگر تو در چمن روزگار همچو گلی

دمیده بر سر خاک تو خار خواهد بود

نیازمندی یاران ندادت سودی

مگر عمل که تو را باز یار خواهد بود

---

۱. سوره روم، آیه ۸.

۲. سوره اعراف، آیه ۳۴.

بسا امیر که آن جا اسیر خواهد شد  
بسا اسیر که فرمان گذار خواهد بود  
بسا امام ریائی و پیشوای بزرگ  
که روز حشر و جزا شرمسار خواهد بود  
چرا ز حال قیامت دمی نیندیشی  
که حال بی خبران سخت زار خواهد بود  
به قطره قطره حرمت عذاب خواهد بود  
به ذره ذره حالات شمار خواهد بود  
(سعدی)

بنگر که از پدر متوقایت اگر اولاد خلفی باشی گه گاه یاد می کنی؟  
آرامگاه او را در میان گورستان آشنایی، از جدت چطور؟ جز افسانه ای  
چیزی نمی دانی، از پدر جدت بسا نامش را هم آشنا نیستی.

ای عزیز! دنیا آن من و تو تنها نیست، روزی آن کسانی بود که  
پوسیدند و بر باد رفتند و امروز اگر آن ماست، فردا آن دیگران است؛  
همگی آن گونه به دست فراموشی سپرده می شویم که گویی اصلاً در این  
جهان نیامده بودیم و تجسم دنیا را چه زیبا در این آیه مشاهده می نمایم:  
«إِنَّمَا مَثَلُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَاءٍ أَنْزَلْنَاهُ مِنَ السَّمَاءِ فَاخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ  
الْأَرْضِ مِمَّا يَأْكُلُ النَّاسُ وَالْأَنْعَامُ حَتَّى إِذَا أَخَذَتِ الْأَرْضُ  
زُخْرُفَهَا وَازَّيَّنَتْ وَظَنَّ أَهْلُهَا أَنَّهُمْ قَادِرُونَ عَلَيْهَا أَتَيْنَاهَا أَمْرًا لَيْلًا  
أَوْ نَهَارًا فَجَعَلْنَاهَا حَصِيدًا كَأَن لَّمْ تَغْنَبِ بِالْأَمْسِ»<sup>۱</sup>

«به راستی که مثل حیات دنیا هم چون آبی است که از آسمان فرود آید و با گیاهان و رستنی‌ها در آمیزد، چه رستنی‌هایی که طعام شما است و یا خوراک چارپایان است، چون زمین با این گیاهان آراسته و مزین گشت و پنداشتند زمینیان که بر دوام آن‌ها قادر و توانمندند امر ما شبانگاه یا روزگاهی رسید و آن‌ها را آن‌گونه درویدیم که گویی اصلاً نرسته بود.»

یکی مرغ بنشست بر کوه و خاست بر آن که چه افزود و ز آن چه کاست؟  
من آن مرغم و این جهان کوه من چو رفتم جهان را چه اندوه من  
پس مرگ را اگر آماده و منتظر باشی باید بدانی که روزی از در آید.

«مَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ اللَّهِ فَإِنَّ أَجَلَ اللَّهِ لَآتٍ.»<sup>۱</sup>

«هر آن کس که به لقاء و ملاقات خداوند امید دارد، باید بداند که آن آمدنی است.»

و اگر آن را انتظار نداشتی و برای ورود آن آمادگی‌ات نبود، روزی که به ناگاه از در آمد گویندت:

«و جَاءَتْ سَكْرَةُ الْمَوْتِ بِالْحَقِّ ذَلِكَ مَا كُنْتَ مِنْهُ تَحِيدُ.»<sup>۲</sup>

«و چون رسید بیهوشی مرگ به حق و حقیقت گویندت این همان واقعه‌ای بود که از آن دوری می‌جستی.»

و نیز فرمود:

«كُلًّا إِذَا بَلَغَتِ التَّرَاقِيَ... وَ التَّمَّتِ السَّاقُ بِالسَّاقِ إِلَى رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ

۱. سوره عنکبوت، آیه ۵.

۲. سوره ق، آیه ۱۹.

المَسَاقُ»<sup>۱</sup>

«نه چنان است! چون جان به گلو رسد، در آن هنگام که  
ساق‌های پا به هم پیچند، در آن روز گذار به سوی  
پروردگارت هست.»

ای عزیز! گذاشتنی‌ها را باید گذاشت، ماندنی را دریاب، به سرای موقت  
می‌پیچ، سرای جاودانی را نگر، عالم سرای جزء است، کل را مبادا از دست  
دهی، «إِنَّمَا تَقْضِي هَذِهِ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا.

بسیار سال‌ها به سر خاک ما رود

کاین آب چشمه آید و باد صبا رود

این پنج روزه مهلت ایام آدمی

بر خاک دیگران به تکبر چرا رود

ای دوست بر جنازه دشمن چو بگذری

شادی مکن که بر تو همین ماجرا رود

دامن کشان که می‌رود امروز بر زمین

فردا غبار کالبدش بر هوا رود

خاکت در استخوان‌رود ای نفس شوخ‌چشم

مانند سرمه دان که در او توتیا رود

این است حال تن که تو بینی به زیر خاک

تا جان نازنین که بر آید کجا رود؟

یارب مگیر بنده مسکین و دستگیر

کز تو کرم بر آید و از ما خطا رود

(سعدی)

## دنیا، دانشگاه و مدرسه آخرت

«أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ.»<sup>۱</sup>

«آیا می‌پندارید شما را عبث و بیهوده آفریدیم و به سوی ما بازگشتی ندارید!»

آخرت، مَتمم دنیا و دنیا مقدمه آخرت است، مدرسه و دانشگاه جهت آمادگی برای زندگانی است و بنابراین هیچ کس توقف در مدرسه را طالب نیست و اگر در کلاسی بیش از یک سال بماند برای ایشان مُصیبت است  
«مَا خَلَقْتُمْ لِلْفَنَاءِ بَلْ خَلَقْتُمْ لِلْبَقَاءِ وَإِنَّمَا تَنْقَلِبُونَ مِنَ الدَّارِ إِلَى الدَّارِ.»<sup>۲</sup>

«برای بقا خلق شدید نه فنا، با مرگ ز دنیایی به دنیای دیگر می‌روید.»

بنابراین هیچ کس برای دنیا آفریده نشده، خانه آن جاست اینجا مهمان خانه است.

«إِنَّا أَخْلَصْنَاهُمْ بِخَالِصَةٍ ذِكْرَى الدَّارِ.»<sup>۳</sup>

«ما اینها را با یاد خانه خالص کردیم.»

---

۱. سوره مؤمنون، آیه ۱۱۵.

۲. حضرت محمد ﷺ بحار جلد ۶ ص ۲۴۹.

۳. سوره ص، آیه ۴۶.

خداوند، آن جا را خانه می‌داند.

«إِنَّ الْأَخِرَةَ هِيَ دَارُ الْقَرَارِ»<sup>۱</sup>

«به راستی که سرای آخرت سرای آرام یافتن است.»

امام صادق علیه السلام می‌فرمایند:

«آدمی از دو شأن دنیا و آخرت خلق شده، آن هنگام که خداوند این دو شأن را با هم گرد آورد حیات آدمی در زمین مستقر می‌گردد؛ چه حیات از شأن آسمانی بر زمین نازل شده و هر آن گاه که خداوند بین این دو شأن مفارقت انداخت، آن مفارقت در حقیقت مرگ است و شأن آسمانی بر آن جا باز خواهد گشت و شأن زمینی در آن جا خواهد ماند.»<sup>۲</sup>

حضرت علی بن محمد علیه السلام بر بیماری از یارانش وارد گردید که او از خوف مرگ می‌گریست و جزع می‌نمود. حضرت به او فرمود:

«ای بنده خدا! چون مرگ را نمی‌شناسی از آن می‌هراسی. بنگر که اگر بدنت آلوده باشد و تو از آلودگی آن ناراحت باشی و بدانی که شستشوی در حمام همه را می‌زداید؛ از رفتن به حمام کراهت داری یا میل داری از آن آلودگی‌ها رهایی یابی. بیمار پاسخ داد: حمام را ترجیح می‌دهم. حضرت فرمود: پس بدان که موت، هم چون حمام رفتن و مرگ باعث زدودن گناهان تو می‌شود. چون موت بر تو وارد شد و از آن بگذری

۱. سوره غافر، آیه ۳۹.

۲. علل الشرایع، ج ۱، ص ۱۰۷.

از هر گونه هم و غم و ناراحتی نجات خواهی یافت و به هر گونه فرح و شادی خواهی رسید.»<sup>۱</sup>

به نقل از امام جواد علیه السلام آمده است: در میان شعله‌های آتش جنگ و باران مصائب و داغ‌ها چهره امام حسین ساعت به ساعت بر افروخته‌تر می‌شود و اشتیاق وصال ظاهرتر، اطرافیان با خود می‌گفتند: ببینید امام به کلی از مرگ نمی‌هراسد. حضرت فرمود:

«ای عزیزان! صبر پیشه سازید، زیرا که مرگ هیچ نیست جز پلی که شما را از سختی‌ها و دشواری‌ها به بهشت پهناور و نعمات جاوید می‌گذراند کیست که اکراه دارد از زندان به قصر و کاخ منتقل گردد ولی مرگ برای دشمنان شما انتقال از کاخ به زندان است.»<sup>۲</sup>

حضرت ابراهیم به فرشته مرگ هنگامی که برای قبض روحش آمده بود، گفت: هیچ دوستی را دیده‌ای که دوستش را بمیراند؟ خداوند به او وحی فرمود: هیچ دوستی را دیده‌ای که ملاقات دوستش را ناخوش دارد؟ حضرت ابراهیم به فرشته مرگ گفت: جانم را بگیر.<sup>۳</sup>

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرمایند:

«وَاللَّهِ لَابْنِ أَبِي طَالِبٍ اَنْسَ بِالْمَوْتِ مِنَ الطِّفْلِ بِتَدْيِ اُمِّهِ.»<sup>۴</sup>

---

۱. معانی الاخبار.

۲. معانی الاخبار، نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۲۱۸.

۳. بحار الانوار جلد ۶ ص ۱۲۷.

۴. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید جلد ۱ ص ۲۱۸.

«سوگند به خدا که فرزند ابوطالب انسیش به مرگ پیش از طفل

به پستان مادر است.»

علاقه به مرگ دلالت برکنده شدن از دنیا و رفع تعلق و عشق به لقای پروردگار است و یقین بر این امر که با مرگ عدم و نیستی نیست، بلکه ورود به عالمی دیگر است به از این عالم و جهانی برتر از این جهان، اما آن که بر این امر یقین دارد، این دنیای دوزخ را طبعاً نظر ندارد و «احسن» را فدای «حسن» نمی‌کند

آزمودم مرگ من در زندگیست	چون رهم زین زندگی پایندگیست
اقتلونی، اقتلونی یا ثقات	انّ فی قتلی حیات فی حیات
عاشقان را هر زمانی مردنی است	مردن عشاق خود یک نوع نیست
او دو صد جان دارد از نور هدی	و آن دو صد را می‌کند هر دم فدا
هر یکی جان را ستاند ده بها	از نُبی بر خوان تو عشر امثا لها
گر بریزد خون من آن دوست رو	پای کوبان جان بر افشانم بر او

(مولوی)

و این تمنای اولیای خدا برای رجوع از غربت به دیار آشنایی است.

«قُلْ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ هَادُوا إِن زَعَمْتُمْ أَنَّكُمْ أَوْلِيَاءُ لِلَّهِ مِن دُونِ النَّاسِ

فَتَمَنُوا الْمَوْتَ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ.»<sup>۱</sup>

«ای پیامبر! بگو: ای جامعه یهودیان! اگر می‌پندارید که شما

دوستان خدایید پس تمنا و آرزوی مرگ کنید. اگر راست



می گویند.»

پس روشن است که اولیای خدا از مرگ نه تنها بیزار نیستند، بلکه آرزوی آن را دارند.

اصبغ بن نباته می گوید: «پس از ضربت خوردن حضرت امیرالمؤمنین به عیادتش رفتم و خود را روی پای مبارکش انداختم و زار زار می گریستم. علی علیه السلام فرمود:

«ای اصبغ! برای چه گریه می کنی؟ من راه بهشت را در پیش دارم. عرض کردم: می دانم که تو عاشق لقای پروردگاری، من بر فقدان و مهاجرت تو می نالم در حقیقت بر خود می گریم.»<sup>۱</sup>  
باری، ای عزیز! چنان زندگی کن که چون بانگ رحیل سر دادند، برای رفتن آماده باشی و دست از پای گم ننمایی.

«فَإِنَّ الْغَايَةَ أَمَامَكُمْ، وَإِنْ وَرَائِكُمُ السَّاعَةُ تَحْدُكُمْ، تَلْحَقُوا

تَلْحَقُوا، فَإِنَّمَا يَنْتَظِرُ بِأَوْلَائِكُمْ آخِرُكُمْ.»<sup>۲</sup>

«به راستی که قیامت پیش روی شما است و با آهنگ حُدی شما را به سوی آن می رانند، بارها را سبک سازید تا زودتر رسید، پیشینیان که رفتند در انتظار شما آیند.»

---

۱. بحار الانوار جلد ۴۲ ص ۲۰۴.

۲. نهج البلاغه خطبه ۲۱.

## مرگ، فنای انسان نیست

آدمی هستی را دوست دارد و از فنا بیزار است، زین رو چون تصور می‌کند که مرگ نابودی است، از مرگ هراس دارد؛ آن‌چه در آیات و اخبار در کسب معرفت نفس توصیه شده است، به این جهت بوده که انسان اصالت خویش را در شناخت نفس یابد که آن موجودی جاودانیست و از این منزل غربت به سوی مبدأ و اصل خویش باز می‌گردد و در حقیقت مرگ، یعنی پیاده شدن روح از مرکب تن که هر کدام از این دو همراه به سوی اصل خویش باز می‌گردند. برای جسم که از خاک بود آسایش، رجوع به مبدأ است که فرمود:

«مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَ فِيهَا نُعِيدُكُمْ.»

«از این خاک آفریدیم شما را و بازگشت به سوی آن است.»

و برای جان فرمود:

«أَنَا اللَّهُ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ.»

«به راستی که از خداییم و به سوی او باز می‌گردیم.»

طفلی است جان و مهد تن او را قرارگاه

چون گشت راهرو فکند مهد یک طرف

در تنگنای بیضه بود جوجه از قصور

پر زد سوی قصور چو شد طائر شرف

## ز آغاز کار جانب جانان همی روم

مرگ آر پسند نفس نه، جان راست صد شرف

(متأله سبزواری)

جانی را که هوای وطن در سر نیست غافل است، مرغی است که با قفس خو کرده، پرواز در آسمان‌های قرب را از یاد برده، آهنگ ذات انسان فانی هم چون نای است تا دم جانان در او دمیده شود و غافلان خفته را بیدار کند و شوق وطن را در آن‌ها بیافریند. و این است این آوا:

بشنو از نی چون حکایت می‌کند      از جدایی‌ها شکایت می‌کند  
کز نیستان تا مرا ببریده‌اند      از نفیرم مرد و زن نالیده‌اند  
سینه خواهم شرحه شرحه از فراق      تا بگویم شرح درد اشتیاق  
هرکسی کاو دور ماند از اصل خویش      باز جوید روزگار وصل خویش

(مولوی)

باید دانست که مرگ، نوعی خواب است که آدمی چشمش از دنیا بسته می‌شود، نظیر خواب معمولی اما تفاوت بر این است که بعد از این خواب دیگر بیداری در این سرای صورت نمی‌بندد.

«اللّٰهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا فَيُمْسِكُ  
الَّتِي قَضَىٰ عَلَيْهَا الْمَوْتَ وَيُرْسِلُ الْأُخْرَىٰ...»<sup>۱</sup>

«خداوند است که به هنگام مرگ ارواح خلق را می‌گیرد و آن را که هنوز مرگش فرا نرسیده در حال خواب روحش را قبض

می‌نماید و آن را که مرگش فرا رسیده نگاه می‌دارد و دیگر به بدنش باز نمی‌گرداند.»

و دقت شود که توقی به معنی چیزی را کامل دریافت داشتن است و آن چه را خداوند توقی می‌نماید کل وجود آدمی است، نشانگر آن که بدن انسان ذات آدمی نیست، آدمی وقتی مُرد هیچ کاستی در خود نمی‌بیند، مستأجری را می‌ماند که منزلی را ترک کرده به منزل دیگر رفت اما از قفس به باغ آمد یا از باغ به قفس؟

هیچ مُرده نیست پر حسرت ز مرگ      حسرتش این است کجش کم بود برگ  
(مولوی)

مفهوم این حدیث نبوی:

«الدُّنْيَا سَجْنُ الْمُؤْمِنِ وَ جَنَّةُ الْكَافِرِ»

«دنیا زندان مؤمن است و بهشت کافر.»

نیز همین است که ولو بنده مؤمن در دنیا در رفاه و آسایش باشد مرگ او را به منزلی برد که آسایش و سعه دنیا برای او بی ارزش ماند و ولو کافر در دنیا در سختی و تنگدستی باشد بعد از مرگ به سختی و گرفتاری‌هایی دچار شود که همان تنگنای دنیا بر او بهشت باشد.

حوران بهشتی را دوزخ بود اعراف

از دوزخیان پرس که اعراف بهشت است

(سعدی)

کدح به معنی کوشش و سعی به جانب چیزی. حال در این آیه بنگر:

مرگ، فنای انسان نیست □ / ۶۱

«يا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ.»<sup>۱</sup>

«ای انسان! تو به سوی پروردگارت مادام در سعی و تلاشی و

در آخر به ملاقات او همی رسی.»

بنابراین از آن دم که آدمی پا به عرصه جهان گذاشت با گام ثانیه‌ها به

طرف پروردگارش در حرکت است، خواه ناخواه.

با زبان عقربک می‌گفت عمر      می‌روم بشنو صدای پای من

---

۱. سوره انشقاق، آیه ۶.

## بازشناسی روح از قالب

همان طور که در حدیث گذشته یاد آور گردید: آدمی را دو نشانه است یکی قالب تن و دیگری روح که اولی از خاک است و دیگری از افلاک. روح از عالم مجردات است و جسم از مواد زمین به زبان قرآن اولی را عالم امر و دومی را عالم خلق نامند که فرمود:

«أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ تَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ»<sup>۱</sup>

«آگاه باشید که خلق و امر از آن خداست برتر آمد پروردگار

جهان‌ها.»

و در جای دیگر که از روح پرسش می‌شود، می‌فرماید:

«قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي»<sup>۲</sup>

«بگو: روح از عالم امر پروردگار من است.»

و بدان که عالم مجردات زمان‌مند نیست و چون به مجرد امر پروردگار

ایجاد می‌شود، آن را عالم امر گفته‌اند.

«إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُون.»<sup>۳</sup>

«به تحقیق، عالم امر خداوند هر آن‌گاه که اراده فرماید به

---

۱. سوره اعراف، آیه ۵۴.

۲. سوره بنی اسرائیل، آیه ۸۵.

۳. سوره یس، آیه ۸۲.

مجرد آن که گوید: «باش» هستی می پذیرد.»

اما عالم خلق آفرینش در مجاورت زمان است. و بدان که حکما زمان را بُعد چهارم ماده دانسته‌اند. یعنی هر موجود مادی طول و عرض و عمق و زمان را دار است

ایجاد صورت ذهنی در انسان تشابه زیادی به ایجاد عالم امر در حضرت پروردگار است که به مجرد اراده ایجاد می‌شود؛ مثلاً اگر شما به زیارت حضرت امام حسین علیه السلام مشرف شده‌اید، الساعه در یک لحظه حرم آن حضرت را در ذهن خود یاد آورید، یا قیافه پدر و مادرتان را به مجرد اراده ایجاد می‌گردد. اما عالم خلق زمان مند است. حال در این آیه دقت فرمایید:

«وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ • ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَكِينٍ • ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَامًا فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنَ الْخَالِقِينَ.»<sup>۱</sup>

«به راستی آفریدم انسان را از خاکی پالوده، سپس قرار دادیم او را نطفه‌ای در مکانی استوار، سپس آن نطفه را تبدیل به خونی بسته کردیم و زان پس آن خون بسته را به صورت پاره گوشتی و سپس در آن رؤیاییدیم استخوان را و روی استخوان گوشت رؤیاییدیم سپس انشاء نمودیم در آن آفرینش

---

۱. سوره مؤمنون، آیه ۱۴.

دیگری.»

آن طور که در این آیه مشاهده می‌فرمایید، در تبدلات نطفه کلاً مرحله‌ای بعد از مرحله‌ای است و لغت ثم «زان پس» دلالت به گذشت زمان دارد و خلق آخر دمیدن روح است در این موجود پرورده که در جای دیگر فرماید:

«فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي<sup>۱</sup>

«پس چون آراسته شد در او از روح خودم دمیدم.»

و نیز فرمود:

«و ما امرنا إلا واحدة كلمح بالبصر<sup>۲</sup>

«و نیست عالم امر ما الا همانند چشم بر هم زدنی.»

با این مقدمات روشن گردید که اصالت انسان مربوط به عالم امر است و گرنه بدن او با ابدان سایر پستانداران چندان تفاوتی ندارد و آنان که مقام شامخ انسان را تا حد یک پستاندار تکامل یافته پایین آوردند، از عظمت روح انسانی و ملکوت او مسلم غافل هستند.

جان آدمی بی‌بدن بود و باز بار دیگر بی‌بدن خواهد ماند.

یکی جامه زندگانیست تن که جان داردش پوشش خویشتن

بفرساید آخرش چرخ بلند چو فرسود جامه، ببايد فکند

تن ما چو میوه است و او میوه‌دار بچیند یکی روز، میوه ز دار

(اسدی طوسی)

۱. سوره ص، آیه ۷۲.

۲. سوره قمر، آیه ۵۰.



و بدان که بقای روح بعد از فساد جسم اعتقاد و اتفاق همه ادیان الهی است و همگی معتقد به قیامت و ثواب و عقاب می‌باشند و نیست ملّتی مگر آن‌که در آن وعد و وعید مطرح گشته است، گویی بیضه‌ای شکست و جوجه سر از بیضه بر آورد، جوجه را از شکستن بیضه چه باک که از تنگنایی به در آمد و جهانی عظیم را مشاهده نمود. حال روح بعد از مرگ چنین است

جان عزم رحیل کرد گفتم که مرو      گفتا چه کنم خانه فرو می‌آید  
عیسی علیه السلام به حواریون گفت:

«چون من از این قالب مفارقت نمودم در هوا در طرف راست  
عرش در پیش پروردگار خودم و پروردگار شما خواهم  
ایستاد و برای شما شفاعت خواهم کرد، پس بروید به نزد  
پادشاهان اطراف و ایشان را به سوی خدا دعوت کنید و از  
ایشان مترسید زیرا من با شما خواهم بود به نصرت و تایید بر  
شما.»<sup>۱</sup>

و خداوند را بر بندگان مؤمن این دعوت است که:

«وَاللّٰهُ يَدْعُوۡا اِلَىۡ دَارِ السَّلَامِ وَاٰتِيۡهِمۡ مِّنۡ بَيْنِ يَدَيْۡهِۭۤ اِلٰى صِرَاطٍ  
مُّسْتَقِيۡمٍ.»<sup>۲</sup>

«خدا می‌خواند شما را به سوی سرای سلامتی و امن و ره  
می‌نماید هر که را خواهد به سوی راه راست.»

۱. انجیل متی باب ۲۸ شماره ۱۹.

۲. سوره یوسف، آیه ۱۰۱.

### باری ای عزیز!

بیندیش که روزگارانی بر جهان گذشت که تو در آن نبودی آن قدرتی که تو را آفرید بازت به سوی آن جهان برد و روزگارانی باز بر جهان گذرد که تو در آن نباشی هم او که آورد هم او باز برد و هم او باز آفریند.

«قُلْ اللَّهُ يُحْيِيكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يَجْمَعُكُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَا رَيْبَ فِيهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ.»<sup>۱</sup>

«بگو: خداوند شما را حیات بخشید و سپس میرانید سپس جمع آورد شما را در روز رستاخیزی که شکی در آن نیست، ولی اکثر مردم نمی دانند.»

و همی دان ای عزیز که در این آیه:

«وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتٌ بَلْ أَحْيَاءٌ وَلَكِنَّ لَّا تَشْعُرُونَ.»<sup>۲</sup>

«مپندارید و مگویید: آنان که در راه خداوند کشته شدند، مردگان اند بلکه همگی زنده اند، ولی شما نمی دانید.»

حیات بعد از مرگ، خاص شهداء نیست با آن که ما خود بدن شهیدان را به خاک می سپاریم و می دانیم که این بدن از بین می رود، پس چیست با این بدن که آن زنده است و عند ربهم یرزقون است؟ این مقام ویژه شهیدان است و گرنه روح را به کلی مرگ و نابودی نیست، چون نفحه الهی

۱. سوره جاثیه، آیه ۲۶.

۲. سوره بقره، آیه ۱۵۴.

است و خدای تعالی حیات مطلق است.

و از این برتر دان که حیات این جهانی، جز پندار و خیال نیست، حیاتی است آمیخته با ملمات عالم دایره کون و فساد است، صحت و بیماری در کنار هم، بهار و خزانش پیاپی، غم و شادیش آمیخته، در بدن انسان سلول‌هایی مادام در حال مرگ و گروهی در حال حیاتند، جوانی را پیری به دنبال است، اما

«إِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ»<sup>۱</sup>

«به راستی که سرای آخرت سرای حیات و زندگی است، اگر بدانید.»

و آنان که در مقام یقین اند حتی در همین دار دنیا آن سرای را به تماشا نشینند.

«كَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ»<sup>۲</sup>

«حتی اگر شما را علم یقین بود، جهنم را می‌دیدید.»

روایت شده است که: رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ چون روزی نماز صبح بگزارد بعد از نماز جوانی را در مسجد دید که چرت می‌زد و سرش را فرود می‌آورد. حضرت به او فرمود: ای جوان! چگونه صبح کردی؟ جوان گفت: یا رسول الله! در حال یقین. رسول الله از سخن او به شگفت آمد. پرسید: علامت یقینت چیست؟ جوان گفت: یقینم هست که مرا اندوهگین داشته، شب‌هایم را به بیداری و روزهایم را به تشنگی داشته. امروز چنانم که از

۱. سوره عنکبوت، آیه ۶۲.

۲. سوره تکوین، آیه ۱۶.

همین جا عرش پروردگارم را به تماشا نشستهم که برای حساب بندگانش بر پا داشته شده، و خلائق را می‌بینم که برای حساب محشور شده‌اند و خود را نیز در میان آن‌ها می‌یابم، اهل بهشت را در نعمت‌ها متنعم می‌بینم. گوییا اهل آتش را در میان عذاب معذب می‌یابم، صدای زبانه‌های آتش و فریاد جهنمیان را بگوش جان می‌شنوم، حضرت فرمود:

«هَذَا عَبْدٌ نَوَّرَ اللَّهُ قَلْبَهُ.

«بنده‌ای است که خداوند دلش را به نور ایمان روشن داشته است.»

سپس به جوان فرمود:

«الزَّمْ مَا أَنْتَ عَلَيْهِ. «از این حال جدا مشو.»

جوان عرض کرد: از خدا بخواه که شهادت را در خدمت تو نصیبم کند. حضرت دعا فرمود و طولی نکشید که جوان در یکی از جنگ‌ها به شهادت رسید.<sup>۱</sup>

و نیز بنگر که آن بنده زیان کار بی سرمایه را، که آن جا او را تمنی است که خداوند! مرا به بازار دنیا برگردان تا دوباره به کسب پردازم و تنگدستی خود را به جبران نشینم.

«حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ. كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ.»<sup>۲</sup>

۱. اصول کافی، ج ۲، ص ۵۳.

۲. سوره مؤمنون، آیه ۱۰۰.

«تا چون مرگ یکی از ایشان در رسد، گوید: پروردگارا! مرا باز بگردان. بسا توانم اعمال صالح انجام دهم و آنچه را نکرده‌ام جبران نمایم. حاشا این سخنی است که می‌گوید و زان پس در پشت سر ایشان برزخی است تا روز رستاخیز.»

و مباد که چون فریاد جرس برخاست و آهنگ رحیل سر دادند، و از آن منزل که مانوس تو بود و یارانی که عمری به پای آن‌ها گذاشتی تو را جدا نمودند، دست خود خالی بینی و سرمایه‌های عمر بر باد رفته، فرشتگانی که تو را به سوی آن منزل می‌رانند چون دستت را تهی بینند و عمرت را به عبث ضایع کرده بر قفای تو زنند و آنان که برای جلب و حبس تو از آن سرای آمدند، چون روی تو سیاه بینند، بر روی تو کوبند و به سوی دوزخ رانند به نگر تا این صحنه را از کجا آورده‌ام:

«فَكَيْفَ إِذَا تَوَفَّيْتَهُمُ الْمَلَائِكَةُ يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَ ادْبَارَهُمْ.»<sup>۱</sup>

«پس چگونه باشد زمانی که فرشتگان آن‌ها را بمیرانند همی

زنند بر روی‌ها و پشت سرشان.»

این یکی گوید: کو سرمایه عمری که در دنیا بگذاشتی و آن دیگر گوید: دیدی که از آن چه همه عمر در کسب آن کوشیدی چیزی تو را همراه نیست!

## روز تنهایی

در عمر، چند شب در خلوتکده سحرگاهان تنها با خدا راز گفتی؟ چند در سکوت خلوتی سفره دل بر خداوند خویش گشودی؟ و بر گناهانت اشک ریختی؟ این طور نبود که تو را با تنهایی و خلوت هرگز انس نبود؟ آیا نمی‌دانی که سفری در پیش داری که تنهای تنها هستی؟

«وَلَقَدْ جِئْتُمُونَا فُرَادَىٰ كَمَا خَلَقْنَاكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَتَرَكْتُمْ مَا خَوَّلْنَاكُمْ  
وَرَاءَ ظُهُورِكُمْ وَ مَا نَرِي مَعَكُمْ شُفَعَاءَكُمُ الَّذِينَ زَعَمْتُمْ أَنَّهُمْ فِيكُمْ  
شُرَكَاءُ لَقَدْ تَقَطَّعَ بَيْنَكُمْ وَ ضَلَّ عَنْكُمْ مَا كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ.»<sup>۱</sup>

«به راستی که آمدید به سوی ما یگه و تنها، همان گونه که اول بار شما را آفریدیم، و وا گذاشتید آنچه را به جنگ آوردید و رای خویش. نمی‌یابم با شما یارانتان را که می‌پنداشتید اینان یاور شما هستند، جدایی افتاد میان شما و آنان و گم شد از شما پندارهایتان.»

عمری امانت را تملک پنداشتی و بر تملکات خویش نازیدی و امروز

می‌یابی که:

«و نَرِيهِ مَا يَقُولُ وَ يَا تَيْنَا فَرْدًا.»<sup>۲</sup>

«و به میراث بریم آن چه می‌گفت و بر ما وارد می‌شود تنها.»

---

۱. سوره انعام، آیه ۹۴.

۲. سوره مریم، آیه ۸۰.

گوشه‌ای از دل وقف همسر و گوشه دیگر در تصرف فرزندان بخشی در تعلق اموال و یاران وای از آن روز که ساعت جدایی در رسد و تا چه زمان ریشه این تعلقات دل را بیازارد و ای از آن دل که به جای حضرت دوست دشمن در آن جای گرفت.

«و حیلَ بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ مَا يَشْتَهُونَ.»<sup>۱</sup>

«و جدایی افتاد میان ایشان و آنچه را دوست می داشتند.»

مپندار که فشار قبر، فشار دیواره‌های آن بر بدن است، در همین سرای پندار که روزی به سوی خانه روی و بینی که خانه و گل دارایی تو در آتش می سوزد. از کسان خود جويا شوی، گویند: همگی در این آتش جان سپردند، تو خود را بینی بی سرای و بی کس و بی دارایی، دست خالی، سرای ویران، و سرمایه بر باد رفته بنگر که در این حال، فشار به کدام اندام تو رسد، این است نمونه‌ای از فشار قبر!

ساعات عمر همه در کسب دنیا رفت، از مال خویش چیزی برای این سرای نفرستادم، حال می نگرم که بر سر سرمایه‌های اندوخته وارث به نزاع نشسته و چیزی را برای من نمی فرستند، ای کلش بار دیگرم خداوند حیات می بخشید تا بخشی از داراییم را می توانستم بدین سرای حواله کنم.

بنگر که قرآن از این صحنه چگونه خبر می دهد:

«و أَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ فَيَقُولَ رَبِّ

لَوْلَا أَخَّرْتَنِي إِلَىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ فَأَصَّدَّقَ وَ أَكُنَّ مِنَ الصَّالِحِينَ.»<sup>۲</sup>

۱. سوره سبأ، آیه ۵۴.

۲. سوره منافقین، آیه ۱۰.

«انفاق کنید از آن چه روزی دادیم شما را پیش از آن که یکی  
از شما را مرگ در رسد، گوید: پروردگارا! اگر مرگ مرا واپس  
زنی پس از مالم ببخشم و از بندگان نیکوکار شوم.»

ای عزیز! تو از چهار سوی در محاصره شیطانی:

«قال فَبِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ • ثُمَّ لَا تَنبَهُمْ  
مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَمِنْ خَلْفِهِمْ وَعَنْ أَيْمَانِهِمْ وَعَنْ شَمَائِلِهِمْ وَلَا  
تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ.»<sup>۱</sup>

«گفت: چون مرا راندی، بر سر راه مستقیم تو می‌نشینم، سپس  
بر ایشان هجوم می‌آورم از رو به رو و پشت سرشان، چپ و  
راستشان و نمی‌یابی بیشتر ایشان را بندگان سپاس‌گزار.»

منحصراً راه نجات تو راه آسمان است، دست به سوی آسمان بر آر و راه  
آزادی از آن سوی جوی.

در تزايد مرجعت آنجا بود	میل روحت چون سوی بالا بود
آفلی، حق لا یحب الافلین	ور نگو نساری سرت سوی زمین
پس مترس از جسم، جان بیرون شدن	آن تویی که بی بدن داری بدن
مرغ باشد در قفس بس بی قرار	روح دارد بی بدن بس کار و بار
تا ببینی هفت چرخ او را زبون	باش تا مرغ از قفس آید برون
می‌نجوید رستن، از نادانی است	مرغ کاو که اندر قفس زندانی است
انسبیا و رهبر شایسته‌اند	روح هایی کز قفس‌ها رسته‌اند
راه رستن مر تو را این است این	از برون آوازشان آید که هین
غیر این ره نیست چاره زین قفس	ما بدین رستیم زین ننگین قفس

(مولوی)



## مرگ، حق است

مرگ، واقعیتی است بر اساس حق، یعنی اگر مرگ نبود، عدالت نبود چرا که تاریخ بس ظالم را مشاهده کرده‌ای که در این دار به سزای اعمال خود نرسیده و حتی با مرگ طبیعی دنیا را ترک کردند و بسا مظلوم که در این سرای به حقوق حقّه خود نرسیدند. مسلم خداوند حکیم این دار را عبث و انگذاشته است.

گفت موسی: ای خداوند حساب	نقش کردی، باز چون کردی خراب؟
نرّ و ماده نقش کردی جانفزا	وانگهی ویران کنی، آخر چرا؟
گفت حق: دانم که این پرسش تو را	نیست از انکار و غفلت وز هوا
لیک می‌خواهی که در افعال ما	باز جویی حکمت سرّ و قضا
تا از آن واقف کنی مر عام را	پخته گردانی به این، هر خام را
پس بفرمودش خدا ای ذولباب	چون بپرسی بی‌باشنو جواب
موسیا تخمی بکار اندر زمین	تا تو خود هم وادهی انصاف این
چونکه موسی کشت و کشتش شد تمام	خوشه هایش یافت خوبی و نظام
داس بگرفت و مر آن‌ها را برید	پس ندا از غیب در کوشش رسید
که چرا کشتی کنی و پروری	چون کمالی یافت آن را می‌بری؟
گفت: یا رب زان کنم ویران و پست	که در این جا دانه هست و گاه هست
دانه لایق نیست در انبار گاه	گاه در انبار گندم هم تباه

نیست حکمت این دو را آمیختن      فرقی واجب می‌کند در بیختن  
گفت: این دانش ز که آموختی؟      نور این شمع از کجا افروختی؟  
گفت: تمیزم تو دادی ای خدا      گفت: پس تمیز چون نبود مرا؟  
در خلایق روح‌های پاک هست      روح‌های تیره و گِل ناک هست  
این صدف‌ها نیست در یک مرتبه      در یکی درّ است و در دیگر شبّه  
واجب است اظهار این نیک و تباه      هم‌چنان کاظهار گندم‌ها ز کاه  
بهر اظهار هست این خلق جهان      تا نماند گنج حکمت‌ها نهان  
(مولوی)

زین رو مرگ برای دریافت پاداش امتحانات عمری است که با آن  
مواجه بودیم.

«كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَ إِنَّمَا تُوَفَّوْنَ أُجُورَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ.»<sup>۱</sup>

«هر شخصی مرگ را خواهد چشید تا روز قیامت پاداش‌ها را  
به تمامی دریافت دارد.»

ای عزیز! آن که برای وصول به جایزه می‌شتابد و چون ندای «سارعوا  
إِلَى مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَ جَنَّةٍ» به گوش جان رسیده، شتابان به سوی لقاء  
پروردگار می‌تازد، با ملاقات فرشته مرگ این زمزمه را دارد:  
مژده وصل تو کو کز سرجان برخیزم

طایر قدسم و از دام جهان بر خیزم  
(حافظ)

برای اینان این سخن راست آمده که:

«الْمَوْتُ غَنِيمَةٌ وَالْمَعْصِيَةُ مُصِيبَةٌ»<sup>۱</sup>

«مرگ، سود و بهره و معصیت مصیبت است.»

برای زندانی گشایش در زندان موهبت است، مگر پیامبر نفرمود:

«الدُّنْيَا سِجْنُ الْمُؤْمِنِ؟»

رهایی از قفس برای مرغ گرفتار مگر می شود، درد و رنج باشد؟

«مَا بَيْنَ أَحَدِكُمْ وَبَيْنَ الْجَنَّةِ أَوْ النَّارِ إِلَّا الْمَوْتُ أَنْ يَنْزَلَ بِهِ.»<sup>۲</sup>

«میان شما و بهشت و دوزخ جز مرگ چیزی نیست که بر شما

فروود آید.»

بنابراین آن چه حق است آمدنی است، آمدنی را باید انتظار داشت، و

منتظر را آمادگی حاصل است و چون آمادگی بود، از آمده هراسی نیست.

بر این فرمایش مولا امیرالمؤمنین به دقت بنگر:

«شما را سفارش می کنم که مادام به یاد مرگ باشید و از آن

غافل نمانید، چگونه از آن غافل مانید که او از شما هرگز غافل

نماند. چگونه در چیزی طمع می ورزید که به شما مهلت

نخواهد داد، مردگانی که با چشم خویش نظاره گر آن ها بودند

برای عبرت گرفتن شما کافی نیست؟ همانان که به

گورستانشان کشیدند در حالی که بر مرکبی سوار نبودند در

میان گورشان قرار دادند بدون آن که خود به آن جا قدم نهند،

۱. کنز العمال، ج ۱۶، ص ۱۲۲.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۶۴.

دیری نپائید که از خاطرها آن گونه رفتند که گویی هرگز در جهان نیامده بودند، ولی از آن سوی به منزلی وارد شدند که گویی آنجا همواره خانه آنها بوده خانه‌ای را که از آن وحشت داشتند سرای جاودانی گزیدند، به چیزهای خود را سرگرم نموده بودند که از آنها جدا شدند، و آنچه را می‌بایست برای همیشه به آن رسند ضایع نمودند، نه توان آن که زشتی اعمال گذشته را از خود دور سازند و نه قدرت آن که کار نیکویی به اعمال نیک خود بی‌افزایند، چون به دنیا انس گرفته بودند، مغرورشان ساخت و چون به آن اطمینان نمودند مغلوبشان نمود.»<sup>۱</sup>

«الدُّنْيَا سِجْنُ الْمُؤْمِنِ وَ جَنَّةُ الْكَافِرِ وَ الْمَوْتُ جِسْرٌ هُوَ لِإِلَى جَنَاتِهِمْ وَ جِسْرٌ هُوَ لِإِلَى جَحِيمِهِمْ مَا كَذَبْتَ وَ لَا كَذَبْتَ.»<sup>۲</sup>

«دنیا زندان مؤمن و بهشت کافر است و مرگ پلی است برای مؤمنان جهت وصول به بهشت و برای کافران جهت وصول به جهنم، نه دروغ گفته‌ام و نه از دروغ خبر داده‌اند.»

و همی دان که بر حسب حرکت جوهری موجودات همگی در سفراند تا هر موجود بالقوه به نهایت فعلیت خود رسد. و مرگ نهایت سفر در دار مُلک و آغاز سفر منزل دوم که برزخ است می‌باشد؛ روزی ولادت او در رحم مادر بود و بعد از نه ماه ولادتی دیگر در دار دنیا داشت و مرگ ولادت او در عالم

۱. نهج البلاغه، نامه ۳۱.

۲. المحجة البيضاء، ج ۸، ص ۲۵۵.

برزخ است. و چون بدن با توجه نفس قیام و بقا داشت هر آن‌گاه نفس نظر از بدن بر دارد، بدن از کار و حیات باز ماند و نفس در راه کمال به هجرت خود ادامه دهد.

و اگر تو را هر روز در زندگی به از دیروز بود و در حقیقت روز به بودی از مرگ نه‌راس، که جهان بعد، هزاران بار از این سرای غرور به بود.

«فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ»<sup>۱</sup>

«هیچ احدی نمی‌داند آن‌چه پنهان شده از برای ایشان آن‌چه که باعث نور چشمشان است پاداشی بدانچه نمودند.»

بمیر ای حکیم از چنین زندگانی	از این زندگانی چو مُردی بمانی
از این زندگی، زندگانی نخیزد	که گرگ است و ناید ز گرگان شبانی
به بستان مرگ آی تا زنده گردی	بسوز این کفن ژنده باستانی
از این مرگ صورت نگر تا نترسی	از این زندگی ترس کاکنون در آنی
که از مرگ صورت همی رسته گردد	اسیر از عوان و امیر از عوانی
به درگاه مرگ آی از این عمر زیرا	که آن‌جا امان است و این‌جا امانی

(سنایی)

از آغاز زندگانی، حیات تو تجلی حیات حضرت حیی بود و در طول زندگانی حضرت حافظ تو را محفوظ داشت و چون این نظر برگردد، حضرت ممیت در کار آید و در حقیقت حیات و مرگ همه در پرتو توجهات و تجلیات

---

۱. سوره سجده، آیه ۱۷.

اسماء او بود. و در هر مرحله داستان «إِنَّا لِلَّهِ وَأَنَا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ در کار:  
 «وَهُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ وَ يُرْسِلُ عَلَيْكُمْ حَفَظَةً حَتَّى إِذَا جَاءَ  
 أَحَدَكُمْ الْمَوْتَ تَوَفَّيْتَهُ رُسُلُنَا وَ هُمْ لَا يُفِرُّونَ ثُمَّ رُدُّوا إِلَى اللَّهِ  
 مَوْلِيَهُمُ الْحَقُّ أَلَا لَهُ الْحُكْمُ وَ هُوَ أَسْرَعُ الْحَاسِبِينَ.»<sup>۱</sup>  
 «اوست غالب برتر از بندگانش، برای شما نگهبان گسیل  
 فرموده، تا آن زمان که مرگ شما در رسد می میرانند او را  
 فرستاده‌های ما و هیچ در این کار کوتاهی ننمایند. زان پس  
 باز گردانیده می شوید به سوی خداوندتان که اوست. بر حق و  
 حکم از اوست و هم اوست سریع ترین حساب‌گر.»

در همین آیه بیاندهش که حیات و زندگانی همه از او بود، برای حفظ  
 حیات من از بذل روزیم یک روز باز نماند، از آفات زمان مرا نگهبانی کرد،  
 مرا از نزد خود آورد و باز به نزد خود برد و وای بر من اگر در این دوران از یاد  
 و حمد و شکر او باز ماندم، چرا که به دادگاهی می‌روم که قانون‌گزار و شاهد  
 و حاکم همه اوست. مبدأ و مرجع، ربّ و حافظ، معین و رازق همه او بود.  
 ای مبدل کرده خاکی را به زر      خاک دیگر را نموده بوالبشر  
 کار تو تبدیل اعیان و عطا      کار ما سهو است و نسیان و خطا  
 ای که خاک شوره را تو نان کنی      وی که نان مرده را تو جان کنی  
 دیده دل چون به گردون بنگریست      دید کانا هر دمی مینا گریست  
 تو از آن روزی که در هست آمدی      آتشی یا خاک یا بادی بدی

۱. سوره انعام، آیات ۶۱ و ۶۲.

گر بدان حالت تو را بودی بقا  
از مُبَدَل هستی اول نماند  
این بقاها در فناها یافتی  
زان فناها چه زیان بودت که تا  
چون دوم از اولیت بهتر است  
صد هزاران حشر دیدی ای عنود  
از جمادی بی خبر سوی نما  
تالب بحر این نشان پای هاست  
نیست پیدا اندر آن ره پا و گام  
در فناها این بقاها دیده‌ای  
هین بده‌ای زاغ جان و باز باش  
مرغ پرنده چو ماند بر زمین  
مرغ خانه بر زمین خوش می‌رود  
زانکه او از اصل بی پرواز بود  
کی رسیدی مرتو را این ارتقا؟  
هستی دیگر به جای او نشانند  
از فنا پس رو چرا بر تافتی؟  
بر بقا چسبیده‌ای ای بینوا  
پس فنا جوی و مُبَدَل را پرست  
تا کنون هر لحظه از بدو وجود  
وز نما سوی حیات و ابتلا  
پس نشان پادرون بحر لاست  
نی نشانست آن منازل را نه نام  
بر بقای جسم چون چسبیده‌ای  
پیش تبدیل خدا جانباز باش  
باشد اندر ناله و درد و حنین  
دانه چین و شاد و شاطر می‌دود  
وان دگر پرنده و پر، واز بود  
(مولوی)

این اشعار، همه حکمت است، خواهیم که از مرگ نهراسی که آب اگر  
یک جای ماند، گندیده گردد؛ لازمه کمال تحوّل است، کودک، دبستان را  
طی می‌کند برای دبیرستان و دبیرستان را می‌گذرانند برای دانشگاه و  
دانشگاه را پشت سر می‌گذارد برای ورود به زندگانی.

ای عزیز! زندگانی واقعی آن جا است.

«إِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ.»<sup>۱</sup>

«به راستی که سرای آخرت سرای حیات است، اگر بدانید.»

بنابراین مپندار که از این سرای به قبرستان می‌روی، به آن جا می‌روی

و بر سرایی وارد می‌شوی که خود ندانی؛ به این آیه توجه شایان نما:

«نَحْنُ قَدَرْنَا بَيْنَكُمْ الْمَوْتَ وَ مَا نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ عَلَىٰ أَنْ نُبَدَّلَ

أَمْثَالَكُمْ وَ نُثَبِّتُكُمْ فِيهَا لَا تَعْلَمُونَ.»<sup>۲</sup>

«ما مقدر نمودیم میان شما مرگ را، نیستیم ما مغلوب تا بدل

آریم گروهی دیگر امثال شما را و بیافرینیم شما را بار دیگر

در جایی که نمی‌دانید.»

و همان طور که قبلاً آوردم در مکتب جهان همه باید در آیند، بیاموزند

و سپس امتحان دهند و سرای جاودانی را در شأن بازده امتحان خود به

چنگ آورند. زین روست که خداوند غرض از مرگ و زندگی را در این آیه

منحصراً آزمایش می‌فرماید:

«الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَ الْحَيَاتَ لِيُبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا.»<sup>۳</sup>

«به راستی که مرگ و زندگانی را آفریدیم برای آزمایش شما

تا کدام یک عملی نیکوتر دارید.»

۱. سوره عنکبوت، آیه ۶۴.

۲. سوره واقعه، آیات ۶۰ و ۶۱.

۳. سوره ملک، آیه ۲.



## در هر دم، انسان را مرگی است

«فِي كُلِّ نَفْسٍ مَوْتٌ»،<sup>۱</sup> «در هر دم مرگی است.»

فیوضات و جلوات اسماء حق تعالی دم به دم با مخلوقات در کار است، منجمله حضرت یمیت و یحی، چون دم که حیات بخش است، هوا را در ریه آورد حیات در وجود مخلوق جلوه نماید و چون خارج شد جلوه‌ای از مرگ باشد، هم چنین است ضربان قلب که چون جهیدن نمود ظهوری از حیات باشد و چون ساکت ماند جلوه‌ای از مرگ؛ پس ما مادام در کار حیات و مرگ هستیم تا آن لحظه که مرگ را حیاتی در پی نباشد و این چنین است وضع هر سلول بدن.

از تو می‌میرد حیاتی دم به دم	پس بروید نو حیاتی از عدم
دم به دم تو در حیاتی و ممات	از مماتی تازه می‌روید حیات
سیل هستی می‌رود تا دشت لا	باز لا را می‌دهد هستی خدا
چون کفی بر سیل هستی و نمود	جان فدای آن که او بود است و بود
هم زخود جو آن محرک در وجود	تا که گردی راز دار آن که بود
هست تو از هست او جویدنشان	بود تو از بود او یابد امان
ای حیات ما نشان بود تو	ما همه موجیم اندر رود تو

---

۱. غررالحکم، ص ۱۶۱، حدیث ۳۰۹۷.

چون که می‌لغزی میان هست و نیست خود تماشا کن که با تو دست کیست؟  
(مؤلف)

باز بر این چند جمله امیرالمؤمنین بنگر:

«فِي كُلِّ وَقْتٍ فَوْتُ»<sup>۱</sup>، «در هر زمان مرگی است.»

«فِي كُلِّ لَحْظَةٍ أَجَلٌ»<sup>۲</sup>، «در هر دم اجلی است.»

«نَفْسُ الْمَرْءِ خَطَاةٌ إِلَىٰ أَجَلِهِ»<sup>۳</sup>، «هر نفس انسان گامی به سوی  
اجل است.»

و این حیات و مرگ نه خاص انسان که این قانون مستمر در کل جهان طبیعت در کار است. هیچ موجود، موجود دیروز نیست و موجود فردا موجود امروز نخواهد بود. در قاره عظیم بدن که کشورهای مختلف با ساکنان مختلف دارد و جمعیت آن هزاران برابر کل جمعیت کره زمین است، مادام سلول‌هایی می‌میرند و سلول‌هایی دیگری متولد می‌شوند،

این مسئله را در سلول‌های مو و ناخن به روشنی می‌یابی

«إِنْ يَشَاءُ يُذْهِبْكُمْ وَيَأْتِ بِخَلْقٍ جَدِيدٍ»<sup>۴</sup>

«اگر خواهد برد شما را و خلق جدیدی آورد.»

این مطلب را از این آیه استفاده کرده‌اند،

«بَلْ هُمْ فِي لَبْسٍ مِّنْ خَلْقٍ جَدِيدٍ»<sup>۵</sup>

۱. غررالحکم، ص ۱۶۰، حدیث ۲۰۵۰.

۲. غررالحکم، ص ۱۶۲، حدیث ۳۱۱۹.

۳. نهج البلاغه حکمت ۷۴.

۴. سوره ابراهیم، آیه ۱۹.

۵. سوره ق، آیه ۱۵.

«بلکه ایشان از آفرینش نو در شک اند.»

هر نفس نو می‌شود دنیا و ما      غافلیم از نو شدن اندر بقا  
هر زمان نو صورتی و نو جمال      تا ز نو دیدن فرو میرد ملال  
عمر هم‌چون جوی نو نو می‌رسد      مستمری می‌نماید در جسد  
آن ز تیزی مستمر شکل آمده      چون شرر کش تیز جنبانی به دست  
این درازی مدت از تیزی صنع      می‌نماید سرعت انگیزی صنع  
(مولوی)

مولوی، آتش گردان را به مثال آورده که اگر با سرعت آن را بجنبانی در شب شعله را به صورت دایره می‌بینی در حالی که آتش گردان هر لحظه در نقطه‌ای دیگر است.

مثال دیگر مثال «هرو کلیت» فیلسوف یونانی است. او می‌گفت: من در یک رودخانه هرگز دو بار شنا نکردم، اما بهتر بود که می‌گفت: من به هیچ رودخانه دو بار نظر نکردم. حال همین مطلب را از زبان شبستری بشنو:

جهان را نیست مرگ اختیاری      که آن را از همه عالم تو داری  
ولی هر لحظه می‌گردد مبدل      در آخر هم شود مانند اول  
همیشه خلق در خلق جدید است      و گرچه مدت عمرش مدید است  
از آن جانب بود ایجاد و تکمیل      وز این جانب بود هر لحظه تبدیل  
جهان کلّ است در هر طرفه العین      عدم گردد و لایبقی زمانین<sup>۱</sup>  
دگر باره شود پیدا جهانی      به هر لحظه زمین و آسمانی  
(شبستری)

بنابراین آن‌که دانست از آغاز حیات با مرگ و زندگانی پنجه افکنده

---

۱. «لایبقی زمانین»: باقی نمی‌ماند دو وقت

است، دیگرش از مرگ هراس نیست، اما خدا کند این تبدلات او را به کمال  
کشاند نه نقص.

تا نمردی از حیات خاک دان	کی شدی هم رنگ ریحان و جنان؟
آهویی تا این گیاه را ندرود	کی ز نافه مشک نابی پرورد
مشک میرد لذتی بر جان شود	جان چو میرد، در بر جانان شود
آزمودیم این حیات اندر مامت	تا نمیری کی رسی اندر حیات
سیر تا محیی است آنجا جان شدن	جان رها کردن بر جانان شدن

(مؤلف)

## مرگ، در تعقیب انسان

حادثه مرگ از بدو زندگانی در تعقیب انسان است، تو با گذشت ایام می‌روی و او دنبال تو همی‌آید تا کجا دستش به تو رسد! آن چه مسلم است این است که تو را از چنگ آن رهایی نیست.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در بخشی از وصیت به فرزندش امام حسن علیه السلام چنین می‌فرمایند:

«بدان ای فرزند که تو در حقیقت برای آخرت آفریده شده‌ای، نه برای دنیا، برای رفتن نه ماندن، برای مردن نه اینجا زیستن. تو در منزلگاه کوچ کردنی و سرایی ناپایدار و عاریتی و در مسیر آخرت هستی، مرگی که گریز از او ممکن نیست و سرانجام جوینده خود را به دست آورد. پس بیم دار که مبادا مرگ آن گاه تو را دریابد که مشغول گناه باشی، گناهی که تو نفس را به توبه از آن و عده می‌دادی و مرگ نگذاشت که توبه نمایی، در چنین حالی است که خود را به هلاکت افکنده باشی.»<sup>۱</sup>

«أَنْتُمْ طُرْدَاءُ الْمَوْتِ، إِنْ أَقَمْتُمْ لَهُ أَخَذَكُمْ وَإِنْ فَرَرْتُمْ مِنْهُ أَدْرَكَكُمْ وَهُوَ الزَّمُّ لَكُمْ مِنْ ظِلِّكُمْ الْمَوْتِ مَعْقُودَةٌ بِنَوَاصِيكُمْ.»<sup>۲</sup>

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۸۲.

۲. نهج البلاغه، ص ۳۸۳.

«مرگ به دنبال شما است، اگر توقف کنید، شما را دریابد و اگر هم بگریزد، به شما خواهد رسید، به راستی که او از سایه شما به شما نزدیک تر باشد و بر ناصیه‌های شما گره خورده است.»

الهی! ندانم ساعت مرگ خود را، حالات آخرین ساعت را، شیطان در کمین همان ساعت است تا مباد رویم را از درگاه جان بخشم بگرداند، از نفس خویش نیز در امان نیستم، و جز ساحت تو هم پناهی نیست.

خواننده عزیز! در این نجوا مرا همراهی کن:

ای دواى درون خسته دلان	مرهم سینه شکسته دلان
مرهمی لطف کن که خسته دلم	مرحمت کن که بس شکسته دلم
گرچه من سربه سر گنه کردم	نامه خویش را سیه کردم
تو در این نامه سیاه مبین	کرم خویش بین گناه مبین
با وجود گناه کاری‌ها	از تو دارم امیدواری‌ها
زان که بر تو است اعتماد همه	ای مراد من و مراد همه
تو کریمی و بی نوای توام	پادشاهی و من گدای توام
نه گدایی که این و آن خواهم	کام دل و آرزوی جان خواهم
بلکه باشد گداییم دردی	اشک سرخی و چهره زردی
تا به راحت ز اهل درد شوم	برنخیزم اگرچه گرد شوم
چون به خاک او فتم به صد خواری	تو ز خاکم به لطف برداری
عاقبت بگسلد چو بند ازد بند	بند بند مرا به خود پیوند

(هلالی جغتایی)

## مرگ، نزدیک است

آمدنی خواهد آمد و رفتنی خواهد رفت، مرگ آمدنی است و دنیا رفتنی است. این واقعه را دور نپنداریم.

بد نامی حیات دو روزی نبود بیش آن هم کلیم با تو بگویم چه سان گذشت  
روزیش صرف دادن دل شد به این و آن روز دگر به کندن دل ز این و آن گذشت  
(کلیم کاشانی)

«ای بندگان خدا! مواظب مرگ و نزدیکی آن باشید و ساز و برگش را فراهم آورید. زیرا که آن امری عظیم و حادثه‌ای بزرگ را با خود می‌آورد. یا خیری می‌آورد که با آن هیچ شری نیست و یا شری می‌آورد که با آن هیچ خیری نیست، پس چه کسی به بهشت نزدیک تر است، آن کس که برای آن کار می‌کند و چه کس به دوزخ نزدیک تر، آن‌که در راه آن می‌کوشد.»<sup>۱</sup>

بنابراین گام‌های ما در زندگانی در رهگذار بهشت یا دوزخ است، بنگر تا در کدام رهگذری؟ و روز و شبت به چه کار می‌گذرد؟ سرمایه زندگانی را در کدام بازار خرج می‌کنی!؟

---

۱. نهج البلاغه، ۲۷، حکمت ۲۹.

«أَوْقَاتُ الدُّنْيَا وَ إِن طَالَتْ قَصِيرَةٌ وَ الْمَتَعَةُ بِهَا وَ إِن كَثُرَتْ  
يَسِيرَةٌ.»<sup>۱</sup>

«زمان دنیا هرچند دراز باشد بس کوتاه بود، و بهره‌برداری از  
آن هرچند بسیار باشد، پس اندک است.»

یکی از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام پرسید: مرگ با انسان چه می‌کند؟

فرمود:

«مرگ یا بشارتی است به نعمت جاودان یا خبر از عذاب  
همیشگی و یا مایه اندوه و هراس برای کسی که کارش در  
بوته ابهام است و نمی‌داند در زمره کدام گروه باشد.»<sup>۲</sup>

---

۱. غررالحکم، ص ۱۳۳، حدیث ۲۲۸۸.

۲. معانی الاخبار، ص ۲۸۸.



## گیرنده جان کیست؟

در بعضی از آیات، خداوند، قبض روح را به خود نسبت می‌دهد:

«اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا»<sup>۱</sup>

«خداوند، جان‌ها را در هنگام مرگ می‌گیرد و نمی‌گیرد جانی را در هنگام خواب.»

که از همین آیه استنباط می‌شود که مرگ هم نوعی خواب است، اما خوابی که پس از آن بیداری در این جهان نیست.

در آیه دیگر توفی را وسیله رسولانش بیان می‌فرماید:

«وَهُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ وَ يُرْسِلُ عَلَيْكُمْ حَفَظَةً حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ

أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ تَوَفَّتْهُ رُسُلُنَا وَ هُمْ لَا يُفْرَطُونَ.»<sup>۲</sup>

«خداوند، غالب و پیروز بر بندگان خویش است. برای شما نگهبان‌هایی گسیل داشته تا آن‌گاه که مرگ کسی در رسد، فرستادگان ما جان را از او بر می‌گیرند و هیچ کوتاهی نمی‌کنند.»

بسا حفظه و نگهبان‌ها همین اندام اصلی انسانی مانند قلب و ریه و کلیه باشد که حافظ حیات انسان اند و به امر خداوند خویش در کارند تا

۱. سوره زمر، آیه ۴۲.

۲. سوره انعام، آیه ۶۱.

آن گاه که فرمان در رسد و از کار باز مانند.

و در جای دیگر عامل قبض روح را ملک الموت می فرماید:

«قُلْ يَتَوَفَّيْكُمْ مَلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ  
تُرْجَعُونَ.»<sup>۱</sup>

«بگو فرشته مرگ که بر شما گماشته شده جان شما را می گیرد،

زان پس به سوی پروردگارتان باز گردانیده می شوید.»

در بحث توحید افعال روشن است که علت و انگیزه همه اعمال اراده و

نیروی خداوند است، ولی برای انجام هر کار اراده آن گونه تعلق گرفته است

که کارها با وسیله انجام گردد:

«لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ.»

بنابراین در قبض روح خواه فرشته مرگ و خواه رسولان دیگر در کار

باشند، اصل انجام کار از ناحیه حضرت پروردگار است که اوست هم قابض و

هم باسط هم یحی و هم ممیت، ولی بعضی مفسرین را نظر بر این است که

جان اولیاء و مقربان را حضرت پروردگار خود دریافت می کند و بقیه افراد را

ملک الموت.

این جان عاریت که به حافظ سپرده دوست

روزی رخس ببینم و تسلیم وی کنم

(حافظ)

به ملک الموت گفته شد: چگونه جان هایی را که یکی در مشرق و

---

۱. سوره سجده، آیه ۱۱.

دیگری در مغرب است، می‌گیری؟ گفت: من آن‌ها را فرا می‌خوانم و آن‌ها مرا اجابت می‌کنند. دنیا در برابر من مانند کاسه است در برابر شما که هر چه بخواهید از آن بر می‌گیرید و یا در همی در مشت یکی از شما که هر گونه که خواهید آن را می‌چرخانید.

این پندار از آن حاصل می‌شود که عالم مجرد یا مثال را مانند عالم ملک و ماده پنداریم، در مجردات زمان و مکان معنی ندارد، حتی امواج رادیو و تلویزیون در لحظه‌ای از این سوی زمین به آن سوی می‌رسند و حتی از کره‌ای به کره دیگر نظیر امواج ماهواره‌ها.

## حکایتی از مشوی

ساده مردی چاشنگاهی در رسید  
رویش از غم زرد و هر دو لب کبود  
گفت: عزرائیل در من این چنین  
گفت: همین اکنون چه می‌خواهی بخواه  
تا مرا زاینجا به هندوستان برد  
باد را فرمود تا او را شتاب  
روز دیگر وقت دیوان لقا  
کاین مسلمان را به خشم از چه سبب  
گفت: ای شاه جهان بی‌زوال  
که مرا فرمود حق که امروز هان  
دیدمش اینجا و بس حیران شدم  
وز عجب گفتم گر او را صد پر است  
چون به امر حق به هندوستان شدم  
تو همه کار جهان را این چنین  
از که بگریزیم؟ از خود؟ این محال

در سرا عدل سلیمانی دوید  
پس سلیمان گفت: ای خواجه چه بود؟  
یک نظر انداخت پر از خشم و کین  
گفت: فرما باد را ای جان پناه  
بو که بنده آن طرف شد جان برد  
بُرد سوی خاک هندوستان بر آب  
شه سلیمان گفت عزرائیل را  
بنگریدی باز گو ای پیک رب؟  
فهم کژ کرد و نمود او را خیال  
جان او را تو به هندوستان ستان  
در تفکر رفته سرگردان شدم  
زو به هندوستان شدن دور اندر است  
دیدمش آنجا و جانش بستدم  
کن قیاس و چشم بگشا و ببین  
از که برتابیم؟ از حق؟ این وبال  
(مولوی)

## مرگ خوبان و بدان

«أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ اجْتَرَحُوا السَّيِّئَاتِ أَنْ نَجْعَلَهُمْ كَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَوَاءً مَحْيَاهُمْ وَمَمَاتُهُمْ سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ»<sup>۱</sup>  
«آیا می‌پندارید آنان که مرتکب اعمال زشت شدند، آن‌ها را همانند گروندگان و نیکوکاران قرار می‌دهیم و اینان در حیات و مرگ یکسانند؟ وه که چه زشت حکم می‌کنند.»

ایمان و کفر، تمام شئون حیات و ممات و بعد از ممات را تحت تاثیر قرار می‌دهند. راهرو راه‌دان که می‌داند از کجا حرکت کرده و به کجا می‌رود هرگز باگمراه سرگردان در بیراهه‌ها یکسان نمی‌تواند باشد.

در حدیث معراج از قول رسول الله چنین آمده:

«چون بنده خدا را مرگ فرارسد فرشتگان بر او وارد شوند، در دست هر یک جامی لبریز از آب کوثر و شراب ناب، جانش را از آن سیراب سازند آن چنانکه مستی و تلخی مرگ از او دور شود و او را به بشارتی عظیم نوید دهند، گویندش: ای پاکیزه! جایگاه تو نیز پاک بود، هم اکنون بر خداوند توانای دانای مهربان در آیی، زان پس روح با یاری فرشتگان به پرواز در

---

۱. سوره جاثیه، آیه ۲۱.

آید، و زودتر از چشم بر هم زدنی به سوی پروردگارش شتابد و دیگر هیچ حجاب و پرده‌ای بین او و خداوندگار نباشد، خداوندش دوست دارد و روح بر کنگره‌ای از عرش بیارامد. خطاب آیدش که چگونه دنیا را رها نمودی؟ عرض کند: به عزت و جلالت که مرا چندان نظری به دنیا نبود از آن روزم که آفریدی من از تو ترسان بودم. خدایش فرماید که: راست می‌گویی. تو با کالبد در دنیا به سر بردی اما جانت همه جا با من بود، من از آشکار و پنهانت آگاه بودم، هم اکنون آنچه خواهی بخواه تا تو را بخشم، این است تحیت من و مجاورت و قرب من، هر جا خواهی در آن بال گشای. بنده گوید: سپاس که آن‌گونه خود را به من شناساندی که از همه آفریدگانت بی‌نیاز بودم و هم اکنون به جلال و عظمتت سوگند که اگر بدانم خشنودی تو در آن است که مرا هفتاد بار قطعه قطعه کنند بر این تقدیر راضیم، چرا که تو در نزد من محبوب‌ترین محبوبانی. بار پروردگارم! بس خوارم اگر گرامیم نداری، سخت مغلوبم اگرم یاری نکنی، ناتوانم اگر نیرویم نبخشی، مرده‌ام اگر حیات ندهی، گرم پرده نپوشی سخت رسوایم، تو بودی که خردم بخشیدی تا توانستم تو را بشناسم...

سپس خداوندش فرماید: سوگند به عزت و جلالم که هم اکنون هیچ حجاب دیگر میان من و تو نیست، باری من چنین

با دوستانم رفتار نمایم.<sup>۱</sup>  
منم که دیده به دیدار دوست کردم باز  
چه شکر گویمت ای کار ساز بنده نواز  
نیازمند بلاگو رخ از غبار مشوی  
که کیمیای مراد است خاک کوی نیاز  
به یک دو قطره که ایثار کردی ای دیده  
بسا که بر رخ دولت کنی کرشمه نار  
طهارت ارنه به خون جگر کند عاشق  
به قول مفتی عشقتش درست نیست نماز  
زمشکلات طریقت عنان متاب ای دل  
که مرد راه نیندیشد از نشیب و فراز  
در این مقام مجازی به جز پیاله مجوی  
در این سراچه بازچه غیر عشق مجاز  
اگر چه حسن تو از عشق غیر مستغنی است  
من آن نیم که از این عشق بازی آیم باز  
(حافظ)

باری این است خدای بنده نواز تو که بنده را این گونه پذیرا باشد!  
«إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ مَا تُوا وَ هُمْ كُفَّارٌ أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ وَ  
الْمَلَائِكَةِ وَ النَّاسِ أَجْمَعِينَ.»<sup>۲</sup>

۱. بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۲۷.

۲. سوره بقره، آیه ۱۶۱.

«همه آنان که کفران ورزیدند و مردند در حال کفران، لعنت  
 خدای و فرشتگان و مردم همگی بر آنان باد.»  
 حال در این جا مرگ یکی از غافلان را از زبان امیرالمؤمنین علیه السلام به  
 تماشا می‌نشینیم:

«هیچ اندرز دهنده گوش فرا نمی‌دهد، در حالی که می‌بیند  
 افرادی که در بند فریب دنیا گرفتار شده‌اند آن گونه در بند  
 افتادند که نمی‌توانند خود را رها سازند، به ناگاه امری در  
 زندگانی آنها پیش آمد که آن را باور نداشتند، فراق و وداع از  
 دنیا در آن هنگام که از آن ایمن بودند ایشان را فرا گرفت و بر  
 سرای آخرت در آمدند و آن را بدان گونه که وعده داده شده  
 بود به مشاهده نشستند، آن شدائد و سختی‌ها و عذاب‌هایی که  
 به وصف در نیاید، با دو چیز دست به گریبان بودند: یکی  
 سكرات مرگ و دیگر رنج پشیمانی و حسرت از دست دادن  
 فرصت، فرصت آن ایام که می‌توانستند به تهیه زاد و توشه  
 سفر پردازند، شدت سكرات به آن گونه بود که کم‌کم اعضاء و  
 جوارح آنها به سختی از کار افتاد، رنگ سیماشان به زردی  
 گرایید. مرگ رفته رفته تمام اندامشان را یکی پس از دیگری  
 فراگرفت تا به دانجا که بین آنها و گفتارشان جدایی افتاد. اما  
 دیدگانش هنوز می‌بیند و گوش‌هایش می‌شنود، عقل و  
 ادراکش نیز بر جاست؛ اینجاست که به این اندیشه می‌افتد که  
 در چه کارها عمر گرانبمایه را به باد داد و به چیزها روزگار پر



بهای خود را گذرانید، به خاطر می‌آورد اموالی را که انباشته و در راه کسب آن‌ها دقت و تأمل ننموده، از بسیار اکتسابات که حلیت آن روشن نبوده به چنگ آورده. اکنون می‌باید که آثار این اکتسابات و عواقب آن‌ها از جان او لاینفک است. و در آستان فراق و جدایی از آن‌هاست، می‌بیند که همه از آن دیگران بعد از مرگش خواهد بود، آن‌ها با مال او سرشار در نعمت گردند و از آن بهره‌ها برند و این ارث عیشی گوارا برای آن‌هاست، ولی باری گران و وزر و بالای برای اوست با زنجیرهای گران آن چنان در تعلق آن اموال گرفتار مانده که طاقت رهایی از آن برایش باقی نیست.

در این حال است که نشانه‌های مرگ به خوبی برای او آشکار گشته، این جاست که سر انگشت ندامت برای عمر از دست رفته بر دهان گیرد، و در برابر بی‌اعتنایی بر آن چه شایسته و سزاوار بود تا بر آن رغبت داشته باشد و هم اکنون آن را از دست داده سخت نگران است، آن جاست که آرزو می‌کند کاش جای آن مردم فقیری بود که بر اموال او غبطه و حسد داشتند مرگ اندک اندک پیشتر می‌آید و برای تصرف اندام او اقدامی فراتر می‌نهد، به دنبال زبان، شنوایی گوشش را نیز از دست می‌دهد، به دان‌گونه که دیگر نه دردهای خودش از برای دیگران تواند باز گو کند و نه توان شنیدن گفتار دیگران را دارد.

تنها مختصر بینایی در چشمش باقی مانده زین رو پیوسته دیدگانش را به این طرف و آن طرف می‌گرداند؛ حرکات دهان اطرافیان که به گفتار گشاده می‌شود می‌بیند، ولی چیزی از آن نمی‌یابد؛ مرگ قدمی فراتر می‌نهد تا بدانجا که دید چشم را نیز او از او می‌گیرد، ساعتی بعد جان نیز کالبدش را ترک می‌کند، و به صورت مرداری در کنار اهل خود بر زمین افتاده تا بدانجا که خاندان او از وی وحشت دارند و از اطرافش دوری می‌گزینند، دیگر با گریه خود نمی‌تواند در گریه دیگران را یاری دهد، چیزی نمی‌گذرد که جنازه او را بر می‌دارند و به گورستان می‌برند و در دل خاک او را به دست عملش می‌سپارند و بر او پشت می‌کنند و از دیدار او برای همیشه ناامید می‌گردند.<sup>۱</sup>»

دشمن به دشمن آن نپسندد که بی‌خرد با نفس خود کند به مراد هوای خویش  
(سعدی)

به راستی که آدمی بلایی بر جان خویش به کفر و گناه آورد که هیچ دشمن راضی بر آن نباشد، بلایی ابدی و ضرری بی‌جبران!

«إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ مَا تَوْا وَ هُمْ كُفَّارٌ فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْ أَحَدِهِمْ مِلْءٌ  
الْأَرْضِ ذَهَبًا وَلَوْ افْتَدَىٰ بِهِ...»<sup>۲</sup>

«به راستی آنان که کافر شدند و در حال کفر مردند، اگر به

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۰۷.

۲. سوره آل عمران، آیه ۹۱.

اندازه گنج زمین طلا دهند تا خود را باز خرند نپذیرند.»  
اما برای بندگان متقی، مرگ گشایش در رحمت و بهارستان است.

«الْمَوْتُ رِيحَانَةُ الْمُؤْمِنِ.»<sup>۱</sup>

«مرگ برای مؤمن گل و ریحان است.»

بنده مؤمن لحظه‌ای که از این سرای رخت بندد، تا وصول به آن سرای  
جدید وحشت و احساس غربت نکند، خداوندش مژده دهد به این بشارت:

«أَوَّلُ مَا يُبَشِّرُ بِهِ الْمُؤْمِنُ أَنْ يُقَالَ لَهُ: أَبَشِّرُكَ بِرِضَاةِ اللَّهِ بِرِضَائِهِ وَ الْجَنَّةِ  
قَدَّمْتُ خَيْرَ مَقْدَمٍ قَدْ غَفَرَ اللَّهُ شَيْعَكَ وَ اسْتَجَابَ لِمَنْ اسْتَغْفَرَ لَكَ  
وَ قِيلَ مَنْ شَهِدَ لَكَ.»<sup>۲</sup>

«اولین مژده برای بنده مؤمن این است که او را گویند: بشارت  
باد بر تو ای ولی خدا! خشنودی پروردگار و بهشت، مقدمت بر  
این سرای مبارک باد و بدان که خداوند هر آن کس بر تشییع  
جنازه تو حاضر آمد او را ببخشد و هر آن کس در کنار جسد  
تو دعا کند دعا یش را مستجاب نماید.»

۱. کنز العمال، ج ۱۵، ص ۵۵۱.

۲. کنز العمال، ج ۱۵، ص ۵۹۳.

## حکایت حضرت ابراهیم

حضرت ابراهیم خلیل بس مهمان دوست بود و کمتر به تنهایی صرف غذا می نمود؛ روزی که به تنهایی بر سر سفره بود، مهمانی ناخوانده از در آمد. حضرت پرسید: کیستی؟ مهمان جواب داد: عزرائیل. حضرت پنداشت برای قبض روح او آمده ولی عزرائیل گفت: وقت آن نرسیده. تو را مشتاق مهمان دیدم، به اشتیاق پاسخ دادم. حضرت فرمود: تو را جمالی زیباست، تصورم چنین نبود. عزرائیل گفت: در هر قبض روحی مرا چهره‌ای خاص به رنگ اعمال متوفی است. حضرت درخواست کرد که بدان صورت که خوبان و بدان را قبض روح می‌کنی مرا بنمای، عزرائیل گفت: ای خلیل الله! در خواست منماید که تو را طاقت هیچ کدام نبود. حضرت اصرار کرد و عزرائیل او را ترک نمود و دیری نپایید که به صورت مردی سیاه چهره، ژولیده موی، بدبوی، با جامه‌ای ژنده وارد شد، از دهان و بینی او آتش بیرون می‌جست. حضرت با دیدار او بیهوش شد و چون به هوش آمد، گفت: ای عزرائیل! اگر تبه کار را عذاب جهنمی در کار نباشد، دیدار این چهره وحشت ناک عذاب او بس، و بار دیگر چون عزرائیل به صورت جمیل و زیبا خود را نمود، باز حضرت بیهوش شد. چون به هوش آمد، گفت: ای عزرائیل! اگر آدمی عمری را در رنج طاعت به سر برد و او را بهشتی نباشد، همین دیدار پاداش او را کفایت کند.

می‌شناختم شخصی را که در احتضار چند روز بیهوش بود، صبحگاهی با وحشت از خواب برخاست و فریاد بر آورد که این هیولای وحشتناک را بیرون کنید، این جمله گفت و بر زمین نقش بست.

و آشنایی را می‌شناختم که پیرزنی پاک دامان و متهجد بود و چون به واسطه سکتہ قسمتی از بدنش فلج شده بود و برای او دختر پرستاری استخدام کرده بودند. این دختر پرستار می‌گفت: من داشتم روی چرخ او را می‌گردانیدم به ناگاه گفت: این سید زیبارو به خواستگاری من آمده مگر نمی‌بیند من پیرزنی مسن هستم! من به شوخی گفتم: او را حواله به من ده این جمله من تمام نشده بود که هم چون چراغی به خاموشی گرایید. و شخصاً بر بالین یکی از بستگان بودم که در حال اغما بود، اما به ناگاه اشارت به سقف اتاق کرد و گفت: دو فرشته باغ‌ها و بستان‌های خود را دارند به رخ من می‌کشند، من چه کارم به این گلزارها آن شب ساعات آخرین زندگانی بود.

باری این هاست نموداری از حالات سفر خوبان، ولی هستند کسانی که خداوند برای پیامبرش سرنوشت آن‌ها را این‌گونه بیان می‌فرماید:

«وَلَوْ تَرَىٰ إِذْ فَرَغُوا فَلَا قُوَّةَ وَاتَّخَذُوا مِنْ مَّكَانٍ قَرِيبٍ»<sup>۱</sup>

«کاش می‌دیدى آن هنگام که مردم نابکار را می‌خواهند قبض روح کنند که چگونه ناله و فریاد بر آورند و گرفته می‌شوند از مکانی بس نزدیک.»

و دیگری را گویند:

«و جَاءَتْ سَكْرَةُ الْمَوْتِ بِالْحَقِّ ذَلِكَ مَا كُنْتَ مِنْهُ تَحِيدًا»<sup>۱</sup>

«بیهوشی مرگ که آن حق بود فرا رسید؛ این همان است که از

آن کنار می‌گزیدی.»

اما سخنی بشنو از احتضار بنده مؤمن که هم چون عیسی روح‌الله

علیه‌السلام تولد و حیات و مرگش همه غرق در سلامتی بود.

«و السَّلَامُ عَلَيَّ يَوْمَ وُلِدْتُ وَ يَوْمَ أَمُوتُ وَ يَوْمَ أُبْعَثُ حَيًّا»<sup>۲</sup>

«و درود مرا در تولدم و آن‌گاه که بمیرم و زمانی که برانگیخته

شوم.»

و هم آنان که چون گوش کالبدشان از این سوی بسته شد، در گوش

جانشان این نجوی طنین انداخت:

«يا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً

فَادْخُلِي فِي عِبَادِي وَ ادْخُلِي جَنَّتِي»<sup>۳</sup>

«ای نفس آرمیده بازگرد به سوی پروردگارت، تو خوشنود از او

و او راضی از تو، باز آی در صف بندگان خاص من، در آی در

بهشت خودم.»

دانی کسب رضای دوست را چه بهایی است؟ دانی بندگی خدای را چه

شرفی است؟ بهشت حور را نه، که بهشت غفور را چه لذت است؟

۱. سوره ق، آیه ۱۹.

۲. سوره مریم، آیه ۳۳.

۳. سوره فجر، آیات ۲۷ تا ۳۰.

«قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ مَا مِنْ شَيْءٍ أَتَرَدَّدُ عَنْهُ تَرَدُّدِي عَنْ قَبْضِ رُوحِ الْمُؤْمِنِ يُكْرَهُ الْمَوْتَ وَ أَنَا أَكْرَهُ مَسْأَلَتَهُ فَإِذَا حَضَرَ أَجَلَهُ أَلَّذِي لَا يُؤَخَّرُ فِيهِ بَعَثْتُ إِلَيْهِ بَرِيحَانَتَيْنِ مِنَ الْجَنَّةِ شَمِيَّ إِحْدَاهُمَا الْمَسْخِيَّةُ وَالْأُخْرَى الْمَنْسِيَّةُ فَأَمَّا الْمَسْخِيَّةُ فَسَخِيهٌ عَنْ بِمَالِهِ وَ أَمَّا الْمَنْسِيَّةُ فَنَسِيهٌ أَمْرَ الدُّنْيَا.»<sup>۱</sup>

«خداوند عز و جل می فرماید: من در هیچ امری تردید و درنگ نکردم هم چون تردّد و درنگ در قبض روح بنده مؤمنم، چون او از مرگ کراهت داشت و من کراهتم بود ناراحتی او. پس زمانی که اجل مختوم او رسید، من دو شاخه گل خوشبو از بهشت برای او فرستادم، یکی مسخیه نام داشت و دیگری منسیه و اما مسخیه پس او را نسبت به مالش بی اعتنا نمود و از همه بگذشت و اما منسیه او را از تمام شئون دنیا فراموشی داد.»

می بینی که خداوند حتی به اندوهی که از دوری مال و بستگان مؤمن بسا برایش حاصل شود راضی نیست و با ارسال دو ریحان از ریاحین بهشت بنده را مشغول دارد که جزیبی تعلّقات هم از دل او برخیزد، آن محبوب که از آن هرگز جدایی نیست خداست. آخرت از دنیا بهتر است.

«وَ الْآخِرَةُ خَيْرٌ وَ أَبْقَى.»<sup>۲</sup>

اما خداوند از دنیا و آخرت بهتر باشد.

۱. بحار الانوار، ج ۶، ص ۱۵۲.

۲. سوره اعلی، آیه ۱۷.

«وَاللَّهُ خَيْرٌ وَأَبْقَى»<sup>۱</sup>

«يَا وَلِيِّيَ وَنِعْمَتِي يَا دُنْيَايَ وَآخِرَتِي»<sup>۲</sup>

«ای کارگزارم و ای نعمتم و ای دنیا و آخرتم.»

عاشقان را شادمانی و غم اوست	دست مزد و اجرت و خدمت هم اوست
غیر معشوق ارتماشایی بود	عشق نبود هرزه سودایی بود
عشق آن شعله است کاو چون بر فروخت	هرچه جز معشوق باقی جمله سوخت
تیغ لا در غیر عشق حق براند	در نگر آخر که بعد از لا چه ماند
ماند الا الله باقی جمله رفت	شاد باش ای عشق شرکت سوز
زفت	خود هم او بود اولین و آخرین

شرک جز از دیده احوال مبین.

(مولوی)

### ای عزیز!

دریاب عمر را، آن چنان کن که هر روز خود را به خداوند خویش نزدیک تر بینی، هم چون موم باش در کف خداوند رحمان، هر روز نرم و تسلیم تر، تا از تو بسازد موجودی هم شأن قربت خویش.

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ وَ لَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَ أَنْتُمْ

مُسْلِمُونَ»<sup>۳</sup>

«ای گروندگان! بترسید از خدا، حق ترسیدنش، مبادا که

۱. سوره طه، آیه ۷۳.

۲. صحیفه سجاده، مناجات المریدین.

۳. سوره آل عمران، آیه ۱۰۲.



بمیرید جز اینکه تسلیم امر او باشید.»

و دانی که چون حضرت عیسی عَلَيْهِ السَّلَامُ به دنیا آمد، غنچه دهانش راگشود و عرض کرد: من بنده خدا هستم و داده مرا کتاب و گردانید مرا پیامبر خویش، و در این ماموریت که به انجام رسانیدن طریق بندگی و رسالت و ابلاغ کتاب است:

«وَالسَّلَامُ عَلَيَّ يَوْمَ وُلِدْتُ وَ يَوْمَ أَمُوتُ وَ يَوْمَ أُبْعَثُ حَيًّا»<sup>۱</sup>

«سلام بر من روزی که زاده شدم و روز مرگم و روز برانگیختنم.»

مرحوم میرزای محلاتی در آخرین ساعت احتضار شروع کرد به تلاوت آیات آخر سوره حشر

«هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَالِمُ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ هُوَ الرَّحْمَنُ

الرَّحِيمُ هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلَامُ»<sup>۲</sup>

در اینجا جان به جان آفرین تسلیم کرد.<sup>۳</sup>

این جان عاریت که به حافظ سپرده دوست

روزی رخس نـیم و تسلیم وی کنم

(حافظ)

دقت شود که نه تنها سلام از اسماء جلاله هست که هم چون عیسی

مسیح چه شیرین است که پایان کار کسی با سلام و سلامت باشد

۱. سوره مریم، آیه ۳۳.

۲. سوره حشر، آیات ۲۲ و ۲۳.

۳. داستان‌های شگفت، شهید دستغیب.

«قَالَ رَسُولُ اللَّهِ: يَبْعَثُ كُلُّ عَبْدٍ عَلِيٍّ مَا مَاتَ عَلَيْهِ.»<sup>۱</sup>

«هر بنده بر آن عقیده که مرده است، برانگیخته می شود.»

جزءها را روی‌ها سوی کل است بلبلان را عشق بازی با گل است  
آن‌چه از دریا به صحرا می‌رود از همانجا که آمد آن‌جا می‌رود

«يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ.»<sup>۲</sup>

«ای انسان! تو کوشنده‌ای به سوی پروردگارت، کوشایی

سخت پس او را ملاقات نمایی.»

### ای عزیز!

مپندار که آدمی چون از مرگش خبر یافت. در آن دم می‌تواند عوض  
شود، خواندی در فرمایش رسول خدا که هر کس آن گونه می‌میرد که  
زندگی کرد و آن گونه محشور می‌شود که می‌میرد.

روزی مرا خواندند تا بر بالین محتضری شهادتین گویم، در کنارش به  
مهربانی نشستیم و مدتی از لطف و عفو کرم پروردگار گفتم، سپس توصیه  
کردم تا شهادتین را با من تکرار کند. دیدم به جای شهادتین نام شخصی را  
می‌آورد و با خشم نسبت با او بد می‌گوید. چون تفحص کردم نام مستأجر  
دکانی بود که چند ماه مال الاجره‌اش را پرداخت نکرده بود. باری این است  
مرگ آن کسان که چند ریال وجه گذران دنیا را بر نام و ذکر پروردگار در  
زندگانی ترجیح داده‌اند. و بدان که هر چه جز خدا در دل نشست در هنگام  
کوچ پایبند انسان است.

۱. رِضْلُ الصَّالِحِينَ، ص ۶۸.

۲. سُوْرَةُ الشَّقَاقِ، آيَةُ ۶.

در این باب داستان دیگر بشنو:

شخصی از ارباب نعمت و ناز را مرگ در رسید. در حال احتضار او را به کلمه شهادتین تلقین کردند در عوض او این بیت گفت:

یا ربّ قاتلة یوماً و قد تعیت      این الطریق الی حمّام منجاب

«کجا شد آن زن خسته که می پرسید: کجاست حمّام منجاب؟»

علت آن بود که روزی زنی عقیقه می خواست به حمام منجاب رود و راه حمام را آشنا نبود. این مرد بر در خانه اش ایستاده بود. زن از او آدرس حمام را پرسید، مرد اشاره به خانه خود کرد که حمام اینجاست، آن زن به خیال حمام داخل خانه شد و مرد در خانه را بست و به زن در آویخت، زن که خود را در چنگ او اسیر دید، چاره جز حيله ندانست. ناچار خود را نسبت به آن مرد متمایل نشان داد و گفت: من خیلی گرسنه ام خوبست قدری خوراک و لوازم آرایش تهیه کنی تا خود را برای تو آماده تر سازم و مرد را به این حيله از خانه برون فرستاد و خود فرار کرد، مرد چون بازگشت شکار از بند گریخته را محال دید و حسرت بر دلش ماند و این حسرت در هنگام مرگ از جان بر زبانش زبانه کشید.

شیخ عباس قمی رحمته الله بعد از نقل این داستان می فرماید: تأمل نما که عزم

گناه در این مرد چگونه او را از نقل شهادتین باز داشت.<sup>۱</sup>

## بسیاری از ساعت مرگ خود خبر داشتند

مردی بود زاهد و عابد، حالات عجیبی داشت نامش «حاج مؤمن» بود. بعضی از وقایع زندگی او در کتاب داستان‌های شگفت آیت الله شهید دستغیب مندرج است، اما بنده چند داستان را از زبان خودش شنیدم از جمله اینکه فرمود:

«سید علی خراسانی»<sup>۱</sup> اوایل هفته گذشته به من فرمود: شب جمعه آینده سعی کن در حجره من باشی، چرا که شب آخر عمر من است. آن شب بعد از نماز در حجره‌اش حاضر شدم، از همه دم شادمان‌تر بود، مقداری شیر روی آتش داشت، جرعه از آن نوشید و بقیه را برای من ریخت سپس فرمود: من امشب از دنیا خواهم رفت. کار تجهیز من با جناب سید هاشم.<sup>۲</sup>

فردا عدالت که همسایه مسجد است، می‌خواهد کفن مرا متقبل شود: قبول نکن: ولی از حاج جلال قناد قبول نما، این بگفت و رو به قبله نشست و مشغول تلاوت قرآن شد من در گوشه حجره با ترس متوجه حالات او بودم، سپس قرآن را زمین نهاد، قریب یکصد بار کلمه طیبه لا اله الا الله را تکرار نمود. سپس ایستاد و چند بار عرض کرد: السلام علیک یا جداه،

۱. این مرد، زاهدی بود که در حجره مسجد سردزدک شیراز مقیم و مشغول عبادت بود.

۲. سید هاشم امام همین مسجد بود.

بسیاری از ساعت مرگ خود خیر داشتند □ / ۱۰۹

سپس رو به قبله خوابید و گفت: یا علی یا مولای و به من گفت: مترس و به من نگاه مکن، من از دنیا نجات یافته به جوار جدّم می‌روم.  
چند دقیقه‌ای بیش نگذشت که چشمانش روی هم افتاد و خاموش گشت و به رحمت ایزدی واصل گشت.

حجاب چهره جان می‌شود غبار تنم

خوشا دمی که از این چهره پرده برفکنم

چنین قفس نه سزای چو من خوش الحانی است

روم به روضه رضوان که مرغ آن چمنم

(حافظ)

## مرگ آگاهانه

همان حاج مؤمن مذکور تعریف کرد که:

من در جوانی بسیار شایق دیدار ولی عصر بودم و برای دیدار آن بزرگوار ختوماتی را انجام دادم، ولی موفق به زیارت آن بزرگوار نشدم. تا این که در مسجد سردزدک شیراز تحصن اختیار کردم و از خوردن و آشامیدن مطلقاً صرف نظر کردم، روز سوم کاملاً از حال رفته بودم، چون شب فرا رسید، حال غشوه‌ای به من دست داد. در آن حال حضرت را زیارت کردم. فرمودند: چرا چنین می‌کنی و خود را به هلاکت می‌اندازی؟ برایت طعام می‌فرستم بخور. پس به خود آمدم، ثلثی از شب گذشته بود، صدای دق الباب مسجد برخاست، درب را گشودم، شخصی را دیدم عبا بر سر کشیده. ظرفی پر از طعام به من داد و دو مرتبه گفت: بخور و ظرفش را پشت منبر بگذار. این بگفت و درب را به هم کوفت و ناپدید شد. من آن خوراک را در نهایت لذت بعد از سه شبانه روز خوردم، فردا آشنایی مقداری پول تقدیم من نمود و گفت: تو را امر به زیارت حضرت رضا فرموده‌اند. این پول را بگیر و به اتفاق آقای سید هاشم (امام جماعت همان مسجد) عازم مسافرت شو. بنده به اتفاق نام برده یک اتومبیل سواری کرایه کرده عازم مسافرت شدیم. بعد از گذشتن از تهران، پیرمردی روشن ضمیر بر سر راه تقاضا کرد او را سوار کنیم. آقای سید هاشم موافقت کرد در نتیجه مرد سوار شد. در

راه اندرز هایی به من داد و دستور العملی نیز برایم تعیین کرد و حتی پیش آمدهای تا پایان عمرم را به من گفت که همگی هم درست بود، ضمناً مرا از خوردن طعام قهوه خانه‌ها باز داشت. همراهش سفره‌ای بود، هر وقت میل به طعام می‌کرد از آن نان تازه‌ای بیرون می‌آورد با چند دانه کشمش صرف می‌نمود. تا رسیدیم به قدمگاه نزدیک مشهد آن جا مرا کنار کشید و گفت: اجل من نزدیک است، من به مشهد نمی‌رسم. چون مردم کفن همراه دارم. قبری نزدیک صحن مقدس برایم فراهم نما. مبلغ دوازده تومان نیز دارم. تجهیزم نیز با این آقا اشاره به آقای سید هاشم نمود. من وحشت کرده و مضطرب بودم. چون به کوه طرق رسیدیم، اتومبیل توقف کرد و مسافران پیاده شدند و مشغول خواندن زیارت نامه حضرت رضا علیه السلام شدند. دیدم آن پیرمرد به گوشه‌ای رفت و مشغول خواندن زیارت شد. اشک‌هایش جاری بود و به آقا عرض می‌کرد: بیش از این لیاقت نداشتم؟ پس رو به قبله خوابید و عبایش را بر سر کشید، لحظه‌ای بیش نگذشته بود که راننده گفت: سوار شوید. رفتم او را صدا زدم، دیدم از دنیا رفته است. داستانش را برای راننده بیان کردم همگی در حمل و دفن او عاشقانه شرکت کردند و در صحن مقدس به خاک سپرده شد.<sup>۱</sup>

آن را که دل از عشق پر آتش باشد هر قصه که گوید همه دلکش باشد  
تو قصه عاشقان همی کم شنوی بشنو، بشنو که قصه‌شان خوش باشد

۱. این داستان را علاوه بر این که اینجانب از حاج مؤمن شنیده بودم، در کتاب داستان‌های شگفت شهید دستغیب نیز مندرج است.

## داستانی از کوچک علی

در شمال شیراز کوهی است که چشمه‌ای با آبی مختصر دارد که آرامگاه شاعر عارفی به نام بابا کوهی در آن جاست. از این عارف دیوان شعری به نام دیوان بابا کوهی نیز موجود است.

در کلبه مختصری که آرامگاه در آن جاست، درویشی به نام کوچک علی زندگی می‌کرد، وی هر از چندی در کوچه و بازار شهر دیده می‌شد و اغلب هم با پای برهنه راه می‌رفت، هرگز ندیدم سؤال کند. آذوقه مختصری تهیه می‌کرد و به کوه می‌رفت. این کلبه کمی بالاتر از چشمه و چند درخت و حوضی بود که گاه مردم برای تفریح آن جا می‌رفتند. یکی از آشنایان می‌گفت: روزی من بر سر این چشمه رفته بودم هوا تصادفاً بارانی شد. من به کلبه کوچک علی پناه بردم، دیدم قطرات آب از سقف کلبه مادام فرو می‌ریزد، در نزد خود به این فکر افتادم که این مرد، در فصل زمستان با سرما و این سقف چگونه می‌گذراند؟ تصمیم گرفتم روزی بنایی را بیاورم تا سقف کلبه این مرد را تعمیر کند در همین لحظه سر از گریبان برداشت و گفت: اگر برای من می‌خواهی این کار را کنی، من نمی‌خواهم، اما اگر برای خدا می‌خواهی عملی انجام دهی انجام ده.

آشنای ثروتمندی را می‌شناختم که می‌گفت: روزی از کوچک علی درخواست اندزی کردم. گفت: از پشت کردن و ادبار دنیا غمگین مشو. این



شخص تقریباً تمام ثروتش از دست رفت. و این اندرز در این مصیبت  
برایش کار ساز بود.

باری روزی از او پرسیدم: ای درویش! اتفاق افتاده که زمانی در این قله  
کوه از بی آذوقگی در مانده شوی. جواب داد: مولا سخی است. اما وقتی از  
گرسنگی در آستان مرگ قرار گرفتم. پرسیدم: آن چه زمان بود؟ گفت: اگر  
در خاطر داشته باشی وقتی در شیراز هفت شبانه روز برف می آمد. روز دوم  
قهوه چی پایین آمد و گفت: درویش وضع خطرناک است، نیم متر برف  
روی کوه نشسته، ما از سرما و گرسنگی تلف می شویم برخیز تا خود را به  
شهر رسانیم. من گفتم: در شهر کسی را نمی شناسم و محلی ندارم، من  
توکل بر خدا کردم، هر وقت اراده او باشد، برای مرگ آماده ام قهوه چی کوه  
را ترک کرد و من با خدای خود تنها ماندم، برای فردای آن روز کمترین  
خوراکی نداشتم، باری سه شبانه روز گرسنگی را تحمل کردم، بر فراز این  
کوه حتی پرندهای هم پرواز نمی کرد و سرما بیداد می کرد و توان حرکت از  
من گرفته شده بود. باری نیمه های شب بود، دیدم یکی در کلبه را می کوبد،  
تصور کردم گرگی به کلبه پناهنده شده، بعد صدای سلامی شنیدم. در را باز  
کردم مردی برف آلود وارد کلبه شد، لباسش را بیرون آورد قیافه اش را که  
دیدم کمی آرامش یافتم. گفت: درویش الساعه چقدر از شب می گذرد؟  
گفتم: من ساعت ندارم ولی چیزی به صبح نمانده است. وی گفت: در این  
قابلمه خوراک برای چند روز تو هست، هر آن گاه آمدند و ظرف را از تو  
طلب کردند، بگو که من در این ساعت، خوراک را به تو رساندم. وی در  
آن جا ساعتی استراحت کرد و سپیده دم کلبه را ترک گفت و دیگر چیزی

به من نگفت.

من چندین روز از این خوراک استفاده کردم، و جان بی رمقم رمقی یافت و جز فضل پروردگار این واقعه را نمی دانستم، اما حیران بودم که چطور این مرد در دل شب، این خطر را گذرانید و توانست خوراک را به من رساند. باری چندین روز گذشت و خورشید بعد از یک دهه جمال دلرایش را نمایانگر ساخت. برف ها کم کم ذوب می شد، ولی هم چنان راز آن واقعه بر من پوشیده بود. تا روزی دو نفر جوان وارد کلبه من شدند. پرسیدند: ظرفی نزد تو امانت است؟ گفتم: آری. گفتند: چه وقت این ظرف پر از خوراک را برای تو آوردند؟ گفتم: ساعات آخر شب بود. هر دو نگاه به هم کردند. یکی به دیگری گفت: عجب احمق خری هست. آن دگر گفت: عجیب است که زنده مانده است.

بنده که کاملاً از واقعه بی خبر بودم، پرسیدم: می شود از این راز من هم اطلاع پیدا کنم! جوان گفت: ای درویش! آن شب ما چند نفر در منزل همین فرد مهمان بودیم، پذیرایی مفصل بود، بساط عیش و شراب در کار وقتی سفره شام را گسترده، آن قدر خورده بودیم که کسی میل شام نداشت.

یکی از دوستان گفت: کیست که الساعه بتواند به بابا کوهی رود. این فرد که که از همه مست تر بود، گفت: من و دیگری گفت: هر کس رفت ساعت طلای خود را به او جایزه می دهیم. این فرد لباس پوشید و آماده حرکت شد، رفقا گفتند: از کجا بدانیم که تو به بابا کوهی رسیده ای؟ گفت: این خوراک ها را برای درویش می برم و او را به شهادت می طلبم، وی فردا

ظهر به منزل رسید و خانواده نگرانش را از نگرانی بیرون آورد.  
دقت شود که چون هیچ عاقل در دل آن شب چنین تصمیمی  
نمی‌گیرد، خداوند به دل بنده مستی می‌اندازد که در عالم سکر و مستی  
این جرئت را یابد و دریابد بنده‌ای دور افتاده که به خدا نزدیک است.  
«مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ.»<sup>۱</sup>  
«هر آن کس تقوی‌گزید محل خروج برایش مهیا کنیم و  
روزی دهیم او را از آن جا که نمی‌شناخت.»

قهوه چی پایین کلبه گفت: یک شب کوچک علی پایین آمد و به من  
گفت: این گریه دست تو سپرده باشد. بنده از این امانت سپاری سر در  
نیاوردم صبح متوجه شدم که درویش همه روزه برای وضو پایین می‌آمد،  
امروز او را ندیدم. ساعتی گذشت از کوه بالا رفتم به کلبه او که رسیدم و  
دیدم در کلبه بسته است، در را کوبیدم و صدای او زدم، جوابی نشنیدم  
خواستم در را باز کنم دیدم در باز نمی‌شود، چرا که پشت در مقداری سنگ  
و خاک ریخته، با فشار خاک‌ها را عقب زدم، دیدم درویش قبری برای خود  
کنده و در کنار قبر با آرامش هر چه تمام‌تر خفته و چشم از جهان بسته.  
توجه نما که تا لحظات آخر زندگی توان کندن قبر و خاک برداری در  
وجودش بوده است.

استادم مرحوم آیت الله شیخ حسنعلی نجابت رحمته که حوزه‌ای جدید  
التأسیس داشت یک سال قبل از رحلت به بنده فرمود:

---

۱. سوره طلاق، آیات ۲ و ۳.

قرار بود بروم، دیدم این حوزه هنوز روی پای خود نیاستاده، از رفتن صرف نظر کردم. سالی بعد از این سخن، صبح درس فرموده بود و عصر درس داشت. ربع ساعت قبل از غروب که درس ایشان تمام می‌شود. مقداری نبات از گنجینه به در آورده بین طلاب تقسیم می‌فرماید و سپس درب را به روی خود می‌بندند.

دقایق بعد که طلاب در انتظار جماعت نشستند. در می‌یابند که ایشان دیر کردند و به جماعت حاضر نشدند، فرزند ایشان به تفحص می‌رود، ولی می‌بیند ایشان جان به جانان تسلیم کرده و منحصرأ چند کلمه بدهی خود را روی قطعه کاغذی کوچک نگاشته‌اند.

عاشقانی که با خبر میرند	پیش معشوق چون شکر میرند
از ازل آب زندگی خوردند	لاجرم شیوه دگر میرند
از فرشته گذشته‌اند به لطف	دور از ایشان که چون بشر میرند
تو گمان میبری که شیران نیز	چون سگان از برون در میرند
بدود شاه جان به استقبال	چونکه عشاق در سفر میرند
عاشقانی که جان یکدیگرند	باقیان جمله کور و کر میرند
چونکه اینجا علف پرست بدند	گاو بودند و هم‌چو خر میرند

(مولوی)

**عزیزان!** راهی است در پیش، رفتنی؛ خواهی نخواهی برای رفتن آماده باشید و ساز سفر بریندید که راه، راهی بس طولانی است. براءبن عازب یکی از معروف‌ترین صحابه رسول الله گوید: ما در خدمت حضرت بودیم، در گورستان نظرش بر جماعتی افتاد. پرسید: اجتماع

ایشان برای چیست؟ گفتند: مشغول کردن آرامگاهی هستند. حضرت شتابان خود را به آرامگاه رسانید، و چون بدان جا رسید دو زانو در کنار قبر نشست. بنده نگران بودم تا آن بزرگوار چه قصد دارد. دیدم که شروع به گریستن کرد تا به حدی که اشکش زمین را تر کرد. چون کار دفن تمام شد، رو به ما فرمود و گفت:

«إِخْوَانِي لِمِثْلِ هَذَا فَأَعِدُّوا»<sup>۱</sup>

«برادران! برای چنین مکانی خود را آماده سازید.»

شیخ بهایی رحمته الله نقل می کند که:

حکیمی را دیدند در وقت مرگ حسرت ناک، او را گفتند: این چه حال است تو را؟ گفت:

«چه گمان می برید بر کسی که سفری می رود طولانی، توشه و زادی او را نیست، در قبری ساکن می شود و حشتناک که مونس او را نیست، بر حاکمی وارد می شود عادل و حجتی هم ندارد.»<sup>۲</sup>  
عارفی را بر بالین محتضری گذر افتاد، او را گفتند تا محتضر را تلقین دهد. وی این رباعی را تلقین گفت:

گر من گنه جمله جهان کردستم      لطف تو امید است که گیرد دستم  
گفتی که به وقت عجز دستم گیری      عاجزتر از این مبین که اکنون هستم  
این بدن چون به اصل خویش که خاک است، رسد آرامش یابد که  
آرامش خاک هست در خاک، اما وای بر جان و دل اگر شایسته لقای اصل

۱. منازل الاخره، شیخ عباس قمی.

۲. منازل الاخره، شیخ عباس قمی.

خویش نباشد.

«اهل دنیا مردن بدن خویش را بزرگ می‌شمارند، اما مردان خدا مرگ دل را بزرگ می‌شمارند با ابدان خود همنشینی با دنیا دارند، ولی ارواح آن‌ها وابسته به محل اعلی است.»<sup>۱</sup>  
 عارفان را در اشتیاق وصال آن‌گونه بی‌تابی است که مرغ گرفتار در انتظار رهایی.

«لولا الاجلُ الَّذی کُتِبَ لَهُمْ لَمْ تَسْتَقِرُّ أَرْوَاحُهُمْ فِي أَجْسَادِهِمْ  
 طَرْفَهُ عَيْنٍ شَوْقًا إِلَى الثَّوَابِ وَ خَوْفًا مِنَ الْعِقَابِ.»<sup>۲</sup>

«اگر نبود سر رسیدی مقدر برای حیات ایشان یک لحظه جان‌های ایشان در کالبد باقی نمی‌ماند از شوق ثواب و خوف عقاب»

چون آگهی یافتند که:

«الْعَارِفُ إِذَا خَرَجَ مِنَ الدُّنْيَا، لَمْ يَجِدْهُ السَّائِقُ وَ الشَّهِيدُ فِي  
 الْقِيَامَةِ وَ لَا رِضْوَانُ الْجَنَّةِ وَ لَا مَالِكُ النَّارِ، قَبِيلَ وَ أَيْنَ يَقْعَدُ  
 الْعَارِفُ: قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُقْتَدِرٍ.»<sup>۳</sup>

«آن‌گاه که عارف دنیا را واگذارد، نه فرشتگان همراه و گواه را در رستاخیز یابد و نه دربان بهشت و نه مالک جهنم را، گفته شد: پس عارف بر کجا وارد شود؟ فرمود: در مقعد صدق نزد پادشاه قدر تمند.»

۱. نهج البلاغه، حکمت ۱۴۷.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۱۹۱.

۳. هزار کلمه، آیت الله حسن زاده آملی، ص ۴۱۸.

## روزهای آخر عمر یک عارف

نقل قول از مرحوم محمد تقی جعفری رحمته الله :

از جمله الطاف خداوندی که شامل حال من شد این بود که موفق شدم یک سال و نیم محضر مقدّس عارف حکیم متألّه جناب آیت الله شیخ مرتضی طالقانی را درک کنم. این ایام از ایام پر برکت عمر من بود چرا که خاطره‌های ماندنی از ایشان دارم از آن جمله است این خاطره:

یکی از روزهای آخر ذی الحجه که برای درس خدمت ایشان رسیدم. فرمودند برای چه اینجا آمدی؟ عرض کردم برای درس. فرمودند: درس تمام شد. من تصور کردم مقصود ایشان فرار رسیدن تعطیلات محرم است. عرض کردم آقا دو روز به محرم مانده است و هنوز درسها تعطیل نشده ایشان فرمودند: می دانم، درس تمام شده است، خر طالقانی رفته، پالانش مانده، روح رفته جسدش مانده است، من فهمیدم که ایشان خبر از مرگ خود می دهد، خدا را شاهد می گیرم که هیچ گونه علامت بیماری در ایشان نبود، بسیار منقلب شدم، خواهش کردم نکته ایراد به عنوان یادگار بفرماید: ابتدا کلمه لا اله الا الله را با حالتی روحانی فرمود و بعد در حالی که اشک بر محاسن شریفش جاری بود در حال عبور از پل حیات فانی به ابدیت باقی این بیت را زمزمه نمود:

تا رسد دستت به خود، شو کارگر چون فتی از کار، خواهی زد به سر

و باز کلمه شریفه لا اله الا الله را تکرار کرد، هر چند سعی کردم دست مبارکش را به بوسم موفق نشدم، پیشانی و محاسنش را چند بار بوسیدم و اثر قطرات اشک چشمش را بر صورتم احساس کردم، دو روز از این ملاقات که گذشت، خبر رحلت آن عالم ربانی را شنیدم، در مراسم تدفین او اغلب مراجع و بزرگان حوزه شرکت داشتند، آن گاه که بدن مطهر او را غسل می دادند چنان بوی عطر آگینی به مشام می رسید که هر کس از دیگری می پرسید: شما عطر زدید؟ و جوابها همه منفی بود من تاکنون دیگر آن بوی دل انگیز را استشمام ننمودم.<sup>۱</sup>

مرگ هر کس ای پسر هم رنگ اوست

آینه صافی یقین هم رنگ روست

هر که یوسف دید جان کردش فدا

هر که گرگش دید، برگشت از هدی

پیش ترک آینه را خوش رنگی است

پیش زنگی آینه هم زنگی است

ای که می ترسی زمرگ اندر فرار

آن زخود می ترسی ای جان هوش دار

زشت روی تو است نی رخسار مرگ

جان تو هم چون درخت و مرگ برگ

از تو رسته است از نکویستار بداست

ناخوش و خوش هم ضمیرت از خوداست

گر ز خاری خسته ای خود کشته ای

ور حریر و قز دری خود رشته ای

(مولوی)



## مرگ مرحوم هیدجی

عارف کامل آیت الله حاج آقا جواد انصاری فرمودند:

مرحوم هیدجی تا آخر عمر مجرد زیست و همسر اختیار نکرد، لذا در مدرسه می زیست و در نزد طلاب بسیار محبوب القلوب بود؛ روزی به طلاب مدرسه می فرماید: فردا شب می خواهم عروسی کنم و شب زفاف من است، طلاب از این خبر بسیار خوشحال شدند و به او تبریک گفتند، ولی فردا شب به جای مجلس عروسی در تشییع پیکر پاکش شرکت کردند. یکی از دوستان از مرحوم آیت الله آخوند ملاعلی همدانی نقل کرد که ایشان فرمودند:

ما سه نفر بودیم که در درس مرحوم هیدجی شرکت می کردیم، من و مرحوم آشتیانی و شیخ محمد تقی آملی، ولی من از آن دو بزرگوار کوچک تر بودم، روزی مرحوم هیدجی مشغول درس بود، در اثنای درس سکوت کرد و سپس گفت: انا لله و انا الیه راجعون

ما سبب استرجاع را پرسیدیم فرمود: جلوه از دنیا رفت، بعدها دریافتیم که عیناً وفات جلوه در همان ساعت بود.<sup>۱</sup>

به امام صادق علیه السلام عرض شد: مرگ را برای ما توصیف فرما. فرمود:

«هُوَ لِلْمُؤْمِنِ كَأَطِيبِ رِيحٍ يَشْمُهُ فَيَنْحَسُّ لِطِيبِهِ فَيَضَعُ التَّعَبَ وَ

---

۱. شرح صحیفه سجادیه سید احمد فهری.

أَلَا لِمَ كُتِبَ عَلَيْهِ وَلِلْكَافِرِ كَلْدَغِ الْأَفَاعِي وَكَلْسَعِ الْعَقَارِبِ وَ أَشَدَّ فَإِنَّ  
قَوْمًا يَقُولُونَ إِنَّهُ أَشَدُّ مِنْ نُشْرٍ بِالْمَنَاشِيرِ.<sup>۱</sup>

«مرگ برای مؤمن به مانند خوشبوترین بویی است که آن را استشمام کند و به سبب عطر آن به خوابی نوشین رود، و تعب و درد و رنج به کلی از او رخت بریندد و برای کافر مانند گزیدن افعی‌ها و نیش عقرب‌ها و سخت‌تر از آن باشد. برخی گفته‌اند که مرگ سخت‌تر از آن باشد که کسی را با اژه پاره پاره کنند.»  
وقتی مرگ برای بنده مؤمن وصال و لقاء محبوب باشد، نه تنها از آن گریزان نیست بلکه مادام آن را انتظار می‌برد.

«وَاللَّهِ مَا فَجَّأَنِي مِنَ الْمَوْتِ وَارِدٌ كَرِهْتُهُ وَلَا طَالِعٌ أَنْكَرْتُهُ وَ مَا كُنْتُ إِلَّا كَفَّارِبٍ وَرَدٍّ وَ طَالِبٍ وَجَدٍّ وَ مَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرَ الْأَبْرَارِ.»<sup>۲</sup>  
«سوگند به خدا از مرگ ناگهانی که بر من فرود آید، کراهتی ندارم و آن را ناخوش ندانم. من در اشتیاق به مرگ چنانم که تشنه‌ای به آب رسد و جوینده‌ای، که مطلوب خود را بیابد. باری آن چه در نزد خداست برای نیکان بس بهتر باشد.»

مرگ اگر مرد است گو نزد من آی      تا در آغوشش بگیرم تنگ تنگ  
من از او عمری ستانم جاودان      او زمن دلقی ستانم رنگ رنگ  
(مولوی)

ای عزیز! در خانه‌های گذشته، اتاق کوچکی را مسجد خانه می‌ساختند و آن را نماز خانه می‌گفتند، به دور از تزیین و عکس و فرش

۱. محجة البیضاء، ج ۸، ص ۲۵۶.

۲. نهج البلاغه، ص ۳۷۸.

نفیس و وقت نماز همگی در آن به نماز می ایستادند و بسا با بزرگتر خانه اقتدا می نمودند، این اطاق نوری داشت و دستور است در هنگام ناراحتی به محل نماز خود روید از این محفل بوی انس می آمد، وسایل این اطاق مهر و تسبیح و قرآن و مفاتیح بود. مسلم مکان در حال انسان بی تأثیر نیست، و در حدیث هم داریم که زمین هایی در قیامت می بالند و شهادت می دهند بر بنده ای که روی آن ها به عبادت پروردگار قیام کرد و زمین هایی با شرمندگی شهادت می دهند بر گناه بنده ای که روی آن ها انجام داد. باری بهتر است که اگر بنده محلی خاص برای نماز در منزل دارد، در هنگام احتضار او را به آن جا منتقل کنند.

«إِذَا عَسَرَ عَلَى أَلَمِيَّتِ مَوْتُهُ وَ نَزَعَهُ قُرْبُ إِلَى صَلَاةِ أَلَذَى كَان يُصَلِّي فِيهِ.»<sup>۱</sup>

«چون احتضار بر مؤمن سخت گردد، او را بدانجا که همیشه نماز می خواند، انتقال دهید.»

چون آدمی گلزاری پرورد و رنج آن بُرد تا گلزار او به گل نشست، قدم بر کوجه باغ گلزارش که گذاشت بوی گل های پرورده را استشمام می کند و شوق وصول بدان گلزار در او تزاید یابد، مؤمن را در حال احتضار چنین حالی است، آشفتگی ها به آرامش می گراید و غم به شادی، و اندوه ها به نشاط، بیش از هر جاذبه که او را هست پرده برداری از جمال محبوب است که تجلی جمال برای خوبان صدها برابر این عالم سفلی است و

«وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاضِرَةٌ إِلَى رَبِّهَا نَاطِرَةٌ.»<sup>۲</sup>

۱. فروع کافی، ج ۳، ص ۱۲۵.

۲. سوره قیامت، آیات ۲۲ و ۲۳.

«چهره‌هایی است در آن روز بر افروخته به جمال پروردگار نگران.»  
عاشقی را یکی فسرده بدید      که همی مُرد و خوش همی خندید  
گفت کآخر به وقت جان دادن      چیست این خنده و خوش استادن  
گفت خوبان چو پرده بر گیرند      عاشقان به پیششان چنین میرند  
(سنایی)

حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَام می‌فرمایند:

«ای بندگان خدا! مواظب مرگ و نزدیکی آن باشید و ساز و برگ آن را فراهم آورید، چه آن امری بس عظیم است و حادثه‌ای بزرگ با خود می‌آورد؛ یا خیری می‌آورد که با آن هیچ شری نیست یا شری می‌آورد که با آن هیچ خیری نیست، پس چه کسی نزدیک تر به بهشت است از آن انسانی که برای کسب آن می‌کوشد و چه کسی به دوزخ نزدیک تر است از آن کس که برای آن کار می‌کند.»<sup>۱</sup>

بشارنج درد احتضار روزها و ماه‌ها ادامه یابد، وای بر آن انسان که بعد از آن همه رنج ساعتی که می‌خواهد این رنج آباد را ترک کند با چنین شکنجه‌هایی مواجه شود:

«فَكَيْفَ إِذَا تَوَفَّتْهُمُ الْمَلَائِكَةُ يَضْرِبُونَ وُجُوهُهُمْ وَ أَدْبَارَهُمْ.»<sup>۲</sup>  
«چگونه «تاب می‌آورند» آن‌گاه که فرشتگان عذاب بر روی‌ها و پشت سرشان می‌زنند.»

آن یک که راهبر دوزخ است بر چهره او می‌کوبد که: ای بدبخت! این همه فرصت داشتی و خیری با خود نیاوردی و دیگری بر پشت او که از بازار

۱. نهج البلاغه، حکمت ۲۹.

۲. سوره محمد، آیه ۲۷.

دنیا جز متاع غفلت و گناه و ظلم پشت سرت نمی‌بینم، این سرنوشت را طالبی یا مواجهه‌ای این چنین را:

«الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ طَيِّبِينَ يَقُولُونَ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ آذْخُلُوا الْجَنَّةَ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ.»<sup>۱</sup>

«پاکان را آن‌گاه که فرشتگان جانشان را می‌ستانند با ایشان گویند: درود باد بر شما، بفرمایید به بهشت به آن‌چه کردید.»  
و یا این نوید دلکش:

«يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً فَادْخُلِي فِي عِبَادِي وَادْخُلِي جَنَّتِي.»<sup>۲</sup>

«الا ای نفس آرمیده که خشنود و خدایسندی به سوی پروردگارت باز گرد، در میان بندگانم در آی و در بهشت من بخرام.»

و یا پیشاپیش، کاخ‌های بهشت بر تو نمایند و جویبارها و باغ‌ها را نشانت دهند تا شتابان از این تنگنای بگذری، اینان را بشارت چنین است:

«أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفَ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ كَانُوا يَتَّقُونَ لَهُمُ الْبُشْرَىٰ فِي الْحَيَاتِ الدُّنْيَا وَ فِي الْآخِرَةِ لَا تَبْدِيلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ ذَلِكُمْ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ.»<sup>۳</sup>

«آگاه باشید که دوستان خداوند را نه خوفی است و نه اندوهی، هم آنان که گرویدند و پرهیزگار بودند. برای ایشان بشارت است در حیات دنیا و آخرت و عده‌های خدا را

۱. سوره نحل، آیه ۳۲.

۲. سوره فجر، آیات ۲۷ تا ۳۰.

۳. سوره یونس، آیات ۶۲ - ۶۴.

تبدیلی نیست، این است کامیابی بزرگ.»

دقت کن که حزن، مربوط به گذشته هاست و خوف، مربوط به آینده و آدمی دائم از گناهان گذشته و عمر بر باد داده محزون و بر آینده خویش ترسان است؛ و چه مژده دلکش مرایشان را است که شنوند که خداوند، گناهان گذشته ایشان را آمرزیده و درهای بهشت بر روی ایشان گشاده است و رسول خدا فرمود:

«ما شَبَّهَتْ خُرُوجَ الْمُؤْمِنِ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا مِثْلَ خُرُوجِ الصَّبِيِّ مِنْ بَطْنِ أُمِّهِ مِنْ ذَلِكَ الْغَمِّ وَالظُّلْمَةِ إِلَى رَوْحِ الدُّنْيَا.»<sup>۱</sup>

«بیرون رفتن مؤمن از این جهان را مانند نکنم جز به بیرون آمدن کودک از شکم مادر و رهایی از رنج و تاریکی رحم و وصول به خوشی و شادمانی دنیا.»

سرگردان قطره‌ای را نگر که روزی در آغوش دریا بود، حرارت خورشیدش از دریا برگرفت و ایامی در فضا سرگردان بود و چون بر زمینش رهایی افتاد، با صد آلودگی خاک در آمیخت، اما هرگز از وصول به اصل خویش ناامید نشد، در رهگذار یارانی را یافت همدرد خویش، دست به دست آن‌ها داد و یاران دیگری را به مدد طلبید، چون با یکدیگر در آمیختند جویبار شدند و در راه جویباران دیگر را یافتند سر در آغوش آن‌ها نهادند، صخره‌ها را واپس زدند، بیابان‌ها در نور دیدند تا بالاخره در دریا سر نهادند و از خود رهایی یافته و آرامش سرمدی یافتند.

یکی قطره را مانم از فرط شوق      که بس دور ز آغوش دریاستی  
به خشکی گراید زسوز فراق      به بی مایگی سخت رسواستی

بجویم به ره قطره دیگری  
به سینه ز آه درون آتشم  
یکی جو یبارم مگر ره زند  
بپیوندم از جوی در رود او  
نوایی بر آواز او سردهم  
نه رود است از خود به فریاد از او  
چو ما از خداییم و رجعت به دوست  
شد از دور موجی ز دریا پدید  
به جان تو سوگند کاندرا رهش  
اگر آب و آتش دل از هم کند  
که عاشقان شرنک از دستش خورد  
چو آغوش باز آورد قطره را  
به دامانش از قطره‌ای وا رهم

که بی هم سفر پا نه پویا ستی  
چو کبریت احمر دو لبها ستی  
که در پیچ و خم جوی بی‌نا ستی  
چه رود اندر این راه دانا ستی  
که رود اندر این نغمه شیوا ستی  
که هر قطره را در دل آواستی  
بر این ره لقایش گوارا ستی  
جمال و جلالش چه زیبا ستی  
دو صد کوه آتش مهنا ستی  
بر این ره نه عاشق نه شیدا ستی  
شرنگ از کفش نوش و خرما ستی  
بر او سرنهم چون دلارا ستی  
بر این ره همینم تمنا ستی  
(مؤلف)

حضرت رسول ﷺ فرمودند:

«مردم دو دسته‌اند: یکی آسوده می‌کند و یکی آسوده می‌شود.  
آن که آسوده می‌شود مؤمن است که هر گاه بمیرد از دنیا و رنج  
و بلای آن راحت می‌شود، و آن که آسوده می‌کند کافر است که  
هر گاه بمیرد، درختان و جنبندها و بسیاری از مردم از شر او  
آسوده می‌شوند.»<sup>۱</sup>

روزی به حضرت عرض کردند: فلانی مُرد و راحت شد. حضرت فرمودند:  
«کسی راحت می‌شود که آمرزیده باشد.»

## دنیا، سرای کوچ

بعد از ایمان، بالاترین بازدارنده از گناه و حَبّ دنیا، یاد مرگ است؛ خداوند در قرآن بعد از یاد پیامبران و مخلصان می‌فرماید: ما اینها را که خالص کردیم، منحصرأ در اثر یاد مرگ بود، آن جا که فرمود:

«إِنَّا أَخْلَصْنَاهُمْ بِخَالِصَةٍ ذِكْرِي الدَّارِ»<sup>۱</sup>

«ما ایشان را خالص کردیم با یادی بیش از ذکر آن سرای.»

در این آیه دقت شود که خداوند آن سرای را خانه می‌خواند، یعنی اینجا مهمان‌خانه است بیندیش که اگر چند صباح در محلی قصد ماندن داشته باشی، تنگی و گشادگی، تجمل و سادگی برایت چندان تفاوت نکند، اما برای خانه‌ات میل به تجمل و جمال و آراستگی داری، در مهمان‌خانه یک لامپ اتاقت را روشن کند یا لوستری کریستال چندان در بند آن نیستی، اما برای خانه ات چنین نیست. اگر آدمی آن جا را خانه دانست که واقعیت چنان است چندان در بند کم و کاست‌ها و بود و نبودهای دنیا نیست؛ چرا که:

«إِنَّمَا تَقْضَىٰ هَذِهِ الْحَيَاتِ الدُّنْيَا.»

«به راستی که این حیات دنیا گذران است.»

شنیده‌ایم که محمود غزنوی شب دی      شراب‌خورد و شبش در سمورگذشت  
فقیر گوشه نشینی لب تنور خزید      لب تنور بر آن بینوای عور گذشت



علی‌الصباح براو بانگ‌زدکه‌ای محمود شب سمور گذشت و لب تنور گذشت  
«أَذْكُرُ مَصْرَعَكَ بَيْنَ يَدَيِ أَهْلِكَ وَلَا طَيْبَ يَمْنَعُكَ وَلَا حَبِيبَ  
يَنْفَعُكَ»<sup>۱</sup>

«یاد آور آن هنگام را که پیش روی خانواده‌ات در بستر مرگ  
افتاده‌ای، نه طیبی می‌تواند مرگ را از تو باز دارد و نه دوستی  
به کار آید!»

«یاد مرگ، خواهش‌های نفس را می‌میراند، رویشگاه‌های  
غفلت را ریشه کن می‌کند و دل را با وعده‌های خداوند نیرو  
می‌بخشد و طبع را نازک می‌سازد، پرچم‌های هوس را در هم  
می‌شکند، آتش آزمندی را خاموش می‌سازد و دنیا را در نظر  
کوچک می‌کند.»<sup>۲</sup>

چون برای ورود مهمان آمادگی داشته باشی در ورودش دست از پای  
گم نکنی، مرگ مهمانی است آمدنی، ورود این مهمان را آماده باش، در اگر  
بروی بندی از هوا آید.

آن یکی می‌گفت خوش بودی جهان	گر نبودی پای مرگ اندر میان
و آن دگر گفت ارنبودی مرگ هیچ	که نیرزیدی جهان پیچ پیچ
خرمنی بودی به دست افراشته	مُهمَل و ناکوفته بگذاشته
عقل، کاذب هست و گه معکوس بین	زندگی را مرگ پندارد یقین
ای خدا بنمای تو هر چیز را	آن چنان که هست در خدعه سرا
هیچ مرده نیست پر حسرت زمرگ	حسرتش این است کش کم بود برگ

۱. اعلام‌الدین، ۳۱۱.

۲. بحار الانوار، ج ۶، ص ۱۳۳.

ور نه از چاهی به صحرا افتاد      در میان دولت و عیش و گشاد  
مقعد صدقی نه ایوان دروغ      باده خاصی نه سکرانی زدوغ  
مقعد صدق و جلیس حق شده      رسته زین آب و گل و آتشکده  
ور نکردی زندگانی منیر      یک دو دم مانده است مردانه بگیر  
(مولوی)

باری طول امل و آرزو مانع یاد مرگ است، که نفس و شیطان آینده را  
بس دراز و طویل جلوه دهند و توبه و مرگ را بس دور نمایند، و بسا چند  
صبحاچی به مرگ نمانده باشد؛ درباره اینان خداوند فرماید:

«ذَرَهُمْ يَا كُلُّوا وَ يَتَمَتَّعُوا وَ يُلْهِهِمُ الْأَمَلُ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ»<sup>۱</sup>

«واگذار تا در آمال دنیا وی بخورند و بهره برند و غافل مانند،  
زود باشد که بدانند.»

«من يَأْمَلُ أَنْ يَعِيشَ غَدًا فَإِنَّهُ يَأْمَلُ أَنْ يَعِيشَ أَبَدًا وَ مَنْ يَأْمَلُ  
يَعِيشَ أَبَدًا يَقْسُو قَلْبَهُ وَ يَرْغَبُ فِي الدُّنْيَا»<sup>۲</sup>

«هر آن کس آرزو داشته باشد که فردا زنده ماند در حقیقت  
آرزوی زندگانی جاوید را دارد و هر که چنین آرزویی داشته  
باشد، دلش سخت شود و به دنیا روی آورد.»

و بالعکس:

«مَنْ أَيْقَنَ أَنَّهُ يُفَارِقُ الْأَحْبَابَ وَ يَسْكُنُ التُّرَابَ وَ يُوَاجِهُ الْحِسَابَ  
وَ يَسْتَعْنِي عَمَّا يُخْلَفُ وَ يَفْتَقِرُ إِلَى مَا قَدَّمَ كَانَ حُرِّيًّا بِقَصْرِ الْأَمَلِ

۱. سوره حجر، آیه ۳.

۲. مستدرک الوسائل، ج ۲، ص ۱۰۶.

وَ طَوَّلِ الْعَمَلِ»<sup>۱</sup>

«هر آن کس یقین کند که از دوستان جدا خواهد ماند و در دل خاک جای خواهد گرفت و حساب و کتابی پیش روی دارد و آن چه بر جای گذاشته به کارش نیاید و بر آن چه پیش فرستاده بس نیازمند است، سزاوار است که رشته آرزو را کوتاه کند و دامنه عمل را دراز گرداند.»

بیا که قصر امل سخت سست بنیاد است

بیار باده که بنیاد عمر بر باد است

غلام همت آنم که زیر چرخ کبود

ز هر چه رنگ تعلق پذیرد آزاد است

مگر تعلق خاطر به ماه رخساری

که خاطر همه غمها به یاد او شاد است

تو ای بلند نظر شاهباز سدره نشین

نشیمن تو نه این کنج محنت آباد است

تو رازکنگره عرش می زنند صفیر

ندانمت که در این دامگه چه افتاد است

(حافظ)

ای عزیز! همت بلند دار که بلند همتان به زائل دل نسپارند، آرزویی بالاتر از لقای پروردگارت چه شناسی؟ ندانی که: «وَاللَّهُ خَيْرٌ»<sup>۲</sup> اگر بلندای

۱. مستدرک الوسائل، ج ۲، ص ۱۰۶.

۲. سوره طه، آیه ۷۳.

همتت چنین نیست، به آخرت دل بند که: «وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ وَأَبْقَى»<sup>۱</sup>  
«الْمَالُ وَالْبَنُونَ زِينَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَالْآبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ  
عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَابًا وَخَيْرٌ أَمْلًا»<sup>۲</sup>

«مال و فرزندان زیب و زینت حیات دنیا است، ولی اعمال صالح که  
جاودانی است نزد پروردگارت بسی بهتر و آرزویی برتر است.»  
گویند: هارون الرشید پرسید: دوست دارم بشنوم حدیثی از رسول الله  
را از زبان کسی که خود از زبان آن بزرگوار شنوده. گفتند بیش از صد سال از  
زمان رسول الله می گذرد. گفت: مع ذلک بجوید باشد که بیابید. وزیران به  
حکام نامه نوشتند و همه به جستجو پرداختند تا خبر آوردند که پیر  
مردی را یافته ایم که یک صد و پنجاه سال سن اوست. هارون دستور داد تا  
به هر طریق که ممکن باشد او را به دربار آورند، بعد از چندی پیرمرد را در  
بستری خفته به دربار رسانیدند هارون پرسید: ای مرد! تو رسول الله را  
درک کرده ای؟ گفت: آری. پرسید: آیا حدیثی از زبان رسول الله خود  
شنیده ای؟ گفت: بلی. گفت: آن حدیث با من بگوی. پیرمرد به دشواری  
این حدیث برخواند:

«يُهْرِمُ ابْنُ آدَمَ وَ تَشْبُ مِنْهُ إِثْنَانِ: الْحَرِصُّ وَالْأَمَلُ»<sup>۳</sup>  
«آدمی زاد پیر می شود، اما دو چیز در او جوان می گردد: آرزو  
آرزوی دراز.»

آدمی پیر چه شد حرص جوان می گردد      خواب در وقت سحرگاه گران می گردد

۱. سوره اعلی، آیه ۱۷.

۲. سوره کهف، آیه ۴۶.

۳. مجموعه ورآم، ج ۱، ص ۲۰۵.

(صائب)

هارون کیسه‌ای پر از سکه طلا به پیرمرد داد و گفت: او را به دیار خویش  
رسانید. پیرمرد را از فضای قصر بیرون کشانیدند، در میان راه فریاد زد: مرا  
برگردانید. صدای او به گوش هارون رسید و دستور داد او را برگردانیدند.  
چون به محضر هارون رسید، از وی پرسید: چه می‌خواهی؟ پیرمرد گفت:  
ای امیر المؤمنین! خواستم بدانم این بخشش تو مربوط به همین روز  
است یا همه ساله به من چنین لطفی داری؟ هارون گفت: صدق رسول الله.  
«لَا تَكُنْ مِمَّنْ يَرْجُوا الْآخِرَةَ بِغَيْرِ الْأَمَلِ وَ يَرْجُوا الْآخِرَةَ بِغَيْرِ  
الْعَمَلِ وَ يَرْجُوا التَّوْبَةَ بِطَوْلِ الْأَمَلِ»<sup>۱</sup>

«از کسانی مباش که بدون کردار نیک آرزوی بهشت دارند و با  
آرزو و امید فراوان به توبه آینده امید واراند.»

قیافه مرگ در نظر هر کس به گونه عمل اوست؛ دفتر آشفته و سیاه را  
هیچ کاتب مایل نیست مشاهده کند، اما خطاطان و هنرمندان خوش نگار  
و زیبانویس همه روزه مشتاقانه به هنرنامه‌ی خویش می‌نگرند.

گفت حمزه چون که بودم من جوان	مرگ می‌دیدم وداع این جهان
لیک از نور محمد ﷺ من کنون	نیستم این شهر فانی را زبون
آن‌که مردن پیش جانش تهلکه است	امر لا تقفوا بگیرد او به دست
وانکه مردن پیش او شد فتح باب	سار عوا آید مرا ورا در خطاب
هر که یوسف دید، جان کردش فدا	وانکه گرگش دید برگشت از هدی
مرگ هر کس ای پسر هم رنگ اوست	آینه صافی یقین هم رنگ روست

پیش ترک آینه را خوش رنگی است      پیش زنگی آینه هم زنگی است

(مولوی)

«أذْكُرُوا هَادِمَ اللَّذَاتِ، وَ مُنْغَصِ الشَّهَوَاتِ، وَ دَاعِيَ الشَّتَاتِ،  
أذْكُرُوا مُفَرَّقَ الْجَمَاعَاتِ وَ مَبَاعِدُ الْأَمْنِيَّاتِ وَ مَدَنَى الْأَمْنِيَّاتِ وَ  
الْمُؤَذِّنُ بِالْبَيِّنِ وَ الشَّتَاتِ.»<sup>۱</sup>

«به یاد آورید ویرانگر خوشی‌ها را، منغص کننده عیش‌ها را،  
منادی پراکندگی‌ها را، از هم پاشنده انجمن‌ها را، دور کننده  
آرزوها را، اعلام کننده جدایی و پراکندگی‌ها را.»

این دلبستگی‌ها را کم کند، آرزوها را کوتاه نماید و توشه اندوزی‌ها را

بیافزاید.

از رسول خدا ﷺ پرسیدند: آیا می‌توان با شهدا محشور شد؟ فرمودند:

کس که شبانه روز بیست بار به یاد مرگ افتد با شهدا محشور گردد.<sup>۲</sup>

سر انجام بستر به جز خاک نیست	از آن بهره زهر است و تریاک نیست
چو دانی که ایدر نمانی دراز	به تارک چرا بر نهی تاج آرز؟
تو را زین جهان شادمانی بس است	کجا رنج تو بهر دیگر کس است
تو را رنج و آسان دگر کس خورد	سوی گور و تابوت تو ننگرد
ز روزگذر کردن اندیشه کن	پرسئیدن دادگر پیشه کن
به نیکی گرای و میازار کس	ره رستگاری همین است و بس

(فردوسی)

۱. غررالحکم، ص ۱۶۲، حدیث ۳۱۲۹.

۲. تنبیه الخواطر، ج ۱، ص ۲۶۸.

ای عزیز! به یاد حق و به فکر خویش باش، به دیاری می‌روی که:

«يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ • إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ»<sup>۱</sup>

«روزی که نه مال به کار آید نه فرزندان جز آن که بر خدا وارد

شود با قلب سلیم.»

و از معصوم سؤال شد: قلب سلیم چگونه قلبی است؟ فرمودند: آن

قلب که بر خدا وارد شود و جز خدا در آن نباشد؛ بنابراین تا قلبت قلب

سلیم باشد، دل از همه بردار که عاقبت برداشتنی است.

گویند: زاهدی در بستر مرگ افتاده بود و اطرافیانش به گریه پرداخته

بودند. زاهد پدرش را گفت: از چه می‌گریی؟ پدر گفت: امید داشتم که در

پیری عصای دستم باشی و می‌بینم که اکنون مرا رها می‌کنی.

زاهد مادرش را گفت: تو از چه گریه می‌کنی؟ مادر گفت: با مرگ تو

پشت من می‌شکند. زنش را گفت: تو از چه می‌گریی؟ زن گفت: بعد از تو

من در جوانی بیوه می‌شوم. فرزندان را گفت: شما از چه می‌گریید؟ فرزندان

گفتند: بعد از تو ما همگی یتیم می‌شویم. زاهد گفت: پس گریه شما همگی

برای خودتان است نه برای من.

ای عزیز!

این صحنه‌ها برای همه آمدنی است، اگر گه گاه یاد آن کنی ساعتی که

آمد، با ورود آن ناآشنا نیستی، ضمناً یاد آن تو را آمادگی دهد که چون آید

دست و پای گم نکنی و خود ثوابی عظیم باشد و از عشق تو به دنیا بکاهد.

«أَفْضَلُ الزُّهْدِ فِي الدُّنْيَا ذِكْرُ الْمَوْتِ، أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ ذِكْرُ الْمَوْتِ،

أَفْضَلُ التَّفَكُّرِ ذِكْرُ الْمَوْتِ فَمَنْ تَقَلَّهُ ذِكْرُ الْمَوْتِ وَجَدَ قَبْرَهُ رَوْضَةً  
مِنْ رِيَاضِ الْجَنَّةِ.<sup>۱</sup>

«یاد مرگ برترین زهد در دنیا، برترین عبادت و بالاترین  
تفکر است، پس هر آن کس یاد مرگ وجودش را پر کند، گور  
خود را باغی از گلزارهای بهشت یابد.»

«برای مرگ آماده شوید، زیرا که مرگ بر سر شما سایه افکنده است،  
هم چون گروهی باشید که با ندایی بیدار شدند و دانستند که دنیا سرای  
آنها نیست، از این رو آن را با آخرت عوض گرفتند، میان شما با دوزخ یا  
بهشت جزء مرگ فاصله‌ای نیست، از خداوند سبحان مسئلت داریم که ما و  
شما را از کسانی قرار دهد که هیچ نعمتی سرمستمان ننماید و هیچ هدفی  
ما را از طاعت پروردگار باز ندارد و پس از مرگ پشیمانی و اندوه  
گریبانگرمان نشود.»<sup>۲</sup>

بر این اندرز نیز کمی بیندیش چه همان طور که در حدیث مشاهده  
کردی، خود عبادت است.

روزی که زیر خاک تن ما نماند شود

وانهاکه کرده‌ایم یکایک عیان شود

یا رب به فضل خویش ببخشای بنده را

آن دم که عازم سفر آن جهان شود

۱. جامع الاخبار ص ۴۷۳.

۲. نهج البلاغه خطبه ۶۴.



بیچاره آدمی که اگر خود هزار سال  
مهلت بییابد از اجل و کامران شود  
هم عاقبت چو نوبت رفتن به او رسد  
با صد هزار حسرت از اینجا روان شود  
فریاد از آن زمان که تن ناتوان ما  
در بستر هوان فتد و ناتوان شود  
اصحاب راز، واقعه ما خبر کنند  
هر دم کسی به رسم عیادت روان شود  
وانکس که مشفق است و دلش مهربان ماست  
در جستن دوا، بـبر این و آن شود  
وانگه که چشم بر رُخ ما افکند طبیب  
در حال ما چه فکر کند؟ بد گمان شود  
یاران و دوستان همه در فکر عاقبت  
کاحوال ما چگونه و حال از چه سان شود؟  
تا آن زمان که چهره بگردد، ز حال خویش  
و آن رنگ ارغوانی ما زعفران شود  
در ورطه هلاک فتد کشتی وجود  
نیز از عمل بماند و بی بادبان شود  
فی الجملة روح و جسم زهم منفرق شوند  
مرغ از قفس بر آید و در آشیان شود

جان اربود پلید شود در زمین فرو  
ور پاک باشد او، زیر آسمان شود  
آوازه در سرای در افتد که خواجه مُرد  
وزبم و زیر خانه پر آه و فغان شود  
تابوت و پنبه و کفن آرند و مرده شوی  
اوراد ذاکران زکران تا کران شود  
آرند نعش تا به لب گور و هر که هست  
بعد از نماز باز سر خانمان شود  
هر کس رود به مصلحت خویش و جسم ما  
محبوس و مستمند در آن خاکدان شود  
گر کرده‌ایم خیر و نماز و خلاف نفس  
آن خاکدان تیره به ما گلستان شود  
ور جرم و معصیت بود و فسق، کار ما  
آتش در اوفتد به لحد هم دخان شود  
و آن همسر عزیز که از عده دست داشت  
خواهد که باز بسته عقد فلان شود  
نامی زما نماند و اجزای ما تمام  
در زیر خاک با غم و حسرت نهان شود  
دوران روزگار به ما بگذرد بسی  
گاهی شود بهار و دگر که خزان شود

خرم دلی که در حرم آباد امن و عیش

حق را به خوان لطف و کرم میهمان شود<sup>۱</sup>

(سعدی)

ای عزیز! مگوی چند از مرگ می‌گویی! خواهیم که از چاه غفلت بر  
آرمت، این تلخی را دنبال شیرینی است و این اشک را دنبال لبخند. و  
گفته‌اند که اگر کسی تو را بترساند تا بعداً آمین شوی، به از آن که تو را ایمن  
کند و بعداً بترسی.

## دورنمای بهشت یا جهنم

حضرت علی علیه السلام در آن هنگام که محمد بن ابی بکر را به حکومت مصر فرستاد این پیام را به او داد:

«ای بندگان خداوند! از مرگ و سكرات آن بترسید، ساز و برگ آن فراهم آورید که مرگ با دو چیز بزرگ ناگهان به سراغ شما آید، یا پیامی که ابداً شری با آن نیست، یا شری که هرگز خیری با آن نباشد.

احدی از مردم نیست که جانش از پیکرش جدا شود، جز این که می‌داند به کدام یک از دو سر منزل می‌رسد، بهشت یا دوزخ، اگر دوست خدا باشد، درهای بهشت به رویش گشاده گردد و آن‌چه را خداوند برایش آماده ساخته می‌بیند، آن‌گاه از هر مشغله آسوده گردد، هر بار سنگینی بر دوش دارد فرو می‌نهد و اگر خداوندش دشمن دارد، درهای آتش به رویش گشاده گردد، آن‌چه را خداوند برایش مهیا ساخته به تماشا می‌نشیند، آن‌گاه هست که با هر ناخوشایندی روبرو گردد، و هر شادی و سروری را رها سازد، همه این صحنه‌ها به هنگام مرگ اتفاق افتد، آن‌جاست که حقایق را به یقین مشاهده می‌کند. ندیدید که خداوند عزوجل فرماید:

«الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ طَيِّبِينَ يَقُولُونَ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ ادْخُلُوا الْجَنَّةَ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ وَ يَقُولُ: الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ فَأَلْقَوْا أَلْسَلَمَ مَا كُنَّا نَعْمَلُ مِنْ سُوءٍ.»<sup>۱</sup>

«هم آنان که حیاتی پاکیزه داشتند، آن گاه که فرشتگان برای قبض روحشان آیند به آنان گویند: درود بر شما باد به سبب کارهایی که کردید، هم اکنون بفرمایید و به بهشت در آیید و اما آنان که به خویشتن ستم کردند. وقتی که فرشتگان جانشان را می گیرند، آن گاه هست که از در تسلیم در آیند و گویند که ما هیچ کار زشتی نکردیم.»

و امام صادق علیه السلام در تفسیر این آیه:

«فَلَوْ لَا إِذَا بَلَغَتِ الْحُلُقُومَ... إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ.»

«زمانی که جان به گلو گاه رسد، جایگاهش در بهشت به او نشان داده شود و گوید: مرا به دنیا باز گردانید تا آن چه را که می بینم به خانواده ام خبر دهم. اما به او گویند: امکان این کار نیست.»<sup>۲</sup>

بنده مؤمن را در هنگام مرگ چشم اندازی پیش روست که عظمت و شکوه آن را هرگز ندیده، مرگ برای او گشایش در زندان است، از ظلمات عالم طبیعت، به نور و انبساط ملکوت پیوستن است.

«مَا شَبَّهْتُ خُرُوجَ الْمُؤْمِنِ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا مَثَلَ خُرُوجِ الصَّبِيِّ مِنَ

۱. امالی مفید، ص ۲۶۰.

۲. کافی، ج ۳، ص ۱۳۵.

بَطْنِ أُمَّهِ مِنْ ذَلِكَ الْغَمِّ وَالظُّلْمَةِ إِلَى رَوْحِ الدُّنْيَا»<sup>۱</sup>  
«بیرون رفتن مؤمن را از دنیا مانند نکنم مگر به بیرون آمدن  
کودک از رنج و تاریکی شکم مادرش به خوشی و انبساط  
عالم دنیا.»

حجاب چهره جان می شود غبار تنم  
خوشا دمی که از این چهره پرده برفکنم  
چنین قفس نه سزای چو من خوش الحانی است  
روم به روضه رضوان که مرغ آن چمنم

(حافظ)

و بعضی از اولیا را خداوند حتی قبل از ساعت احتضار جایگاهشان را به  
ایشان یا در خواب و یا در مکاشفه نشان داده است و بنابراین در احتضار  
شادمانه دنیا را ترک می کنند.

«أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفَ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ  
كَانُوا يَتَّقُونَ لَهُمُ الْبُشْرَى فِي الْحَيَاتِ الدُّنْيَا وَ فِي الْآخِرَةِ لَا  
تَبْدِيلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ»<sup>۲</sup>

«آگاه باشید که بر دوستان خدا نه بیمی است و نه اندوهی. هم  
آنان که ایمان آوردند و پرهیزگار بودند. در زندگی دنیا و در  
آخرت مژده برای ایشان است، وعده های خدا را تبدیلی نیست.»  
این است رستگاری بس بزرگ. نمونه ای از این مژده ها را در این حدیث

۱. کنز العمال، ج ۱، ص ۵۷۰.

۲. سوره بونس، آیات ۶۲ - ۶۴.

دریاب:

راوی گوید: در خدمت حضرت علی علیه السلام بودیم. آن گاه که او در سجده بود و بلند بلند می‌گریست. چون سر از سجده برداشت، عرض کردم: یا علی! گریه جانسوز تو ما را بیمار کرد و قلب ما را مجروح نمود، هیچ گاه این چنین گریه را از تو ندیده بودیم. حضرت فرمود: در سجده مشغول راز و نیاز با خدای خویش بودم که مرا خواب در ربود، در عالم رؤیا رسول خدا را دیدم، به من فرمود: ای ابوالحسن! غیبت تو طولانی شد، مشتاق دیدارت هستم. خداوند آن چه را در مورد تو وعده داده بود به وعده خود وفا نمود. عرض کردم: آن وعده چه بود. فرمود: آن وعده وصول به مقام علیین برای تو و همسر و فرزندان بود. عرض کردم: یا رسول الله! شیعیان ما را جای کجاست؟ فرمود: ایشان با ما هستند. عرض کردم: هنگام مرگ با ایشان چه می‌گذرد؟ فرمود: شیعیان حقیقی در هنگام مرگ، صاحب اختیارند و فرشته مرگ را گفته‌اند که از آنان اطاعت کند. عرض کردم: این مطلب را روشن تر بفرما. فرمود: آن شیعیان که علاقه وافر به ما دارند و دوستان صمیمی ما می‌باشند، روح آنان قبض می‌شود همانند تشنه‌ای که در فصل تابستان جامی شربت خنک نوشد و مرگ، موجب شادمانی روح اوست و مرگ سایر شیعیان هم چون کسی است که در بسترش آرمیده و او را خوابی خوش در برگیرد.<sup>۱</sup>

## دیدار رسول الله و ائمه در حال احتضار

ای که گفتی: «فمن یُمت یرنی»<sup>۱</sup> جان فدای کلام دلجویت  
کاش روزی هزار مرتبه من مُردمی تا ببینمی رویت  
(سعدی)

به راستی که مردن برای عاشقان ائمه، ولو به خاطر دیدار ایشان باشد،  
دلچسب است.

یکی از حضرت امام صادق علیه السلام پرسید که: آیا مؤمن از قبض روحش  
ناراحت می‌گردد؟ حضرت فرمودند:

«نه به خدا، زمانی که ملک الموت برای گرفتن جاننش آید، او  
بی تاب می‌کند. اما فرشته مرگ به او گوید: ای دوست  
خداوند! بی تاب مباش، زیرا سوگند به آن کس که محمد ۹ را  
بر انگیخت من از پدرت با تو خوش رفتارترم، چشمت را  
بگشا و بنگر. در این هنگام رسول خدا و امیرالمؤمنین و فاطمه  
زهرا و کلّ ائمه از نسل ایشان را مشاهده می‌کند و به او گفته  
می‌شود: این رسول خدا و این ائمه همه همراهان تو هستند. در  
این هنگام برای او چیزی خوش تر از وصول به ایشان نیست.»<sup>۲</sup>

۱. هر که مُرد مرا می‌بیند.

۲. کافی، ج ۳.



### این جان عاریت که به حافظ سپرده دوست

#### روزی رخس ببینم و تسلیم وی کنم

(حافظ)

حارث همدانی یکی از یاران حضرت امیرالمؤمنین بود. وقتی بیمار شد و حضرت به دیدار او رفتند در این ملاقات حضرت به حارث فرمودند: ای حارث! تو را مژده می‌دهم که در هنگام مرگ مرا خواهی دید و می‌شناسی و نیز در هنگام عبور از پل صراط و در کنار حوض کوثر و هنگام «مقاسمه». حارث عرض کرد: مقاسمه چیست؟ حضرت فرمود: مقاسمه آن است که من دوزخیان و بهشتیان را به دوزخ و بهشت تقسیم می‌کنم و به آتش خطاب می‌کنم که این دوست من است، او را رها کن و این دشمن من است، او را در بگیر.

حارث می‌گوید: بعد از این بشارت علی، دیگر هیچ باکی از مرگ نداشتم.<sup>۱</sup>

اما بدان که برخورد و ملاقات حضرات انوار طیبه به گونه اعمال متوفی باشد، تا این مسئله را درست دریابی به فرمایش عارف بزرگوار میرزا محمد علی شاه آبادی استاد امام خمینی علیه السلام بنگر:

«احتضار، قبول حضور و اجابت دعوت حق و حال سوق الی

الله است و در این حالت مستور شود بر او دنیا، و ظاهر شود بر

او عالم برزخ، پس ببیند به نور معرفتش حضرت نبی صلی الله علیه و آله و

حضرت ولی را و مسرور شود به لقای آن‌ها و بیعت کند با آن‌ها تا تکمیل شود ایمانش و جان به جان آفرین سپارد، یا آن که مشاهده کند خود را در آینه نبوت و ولایت، زیرا خود را در دنیا مفتخر نکرده به نور معرفت؛ آن‌ها پس ببند صورت قبیحه ظلمانیه خود را و گمان کند که صورت آن‌ها است و منتفر شود از آن‌ها و بیعت نکند با آن‌ها و اعراض نماید و از ملک به برزخ رود با نهایت سختی، چنان که فرمود:

وَلَوْ تَرَىٰ إِذْ يَتَوَفَّى الَّذِينَ كَفَرُوا الْمَلَائِكَةُ يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَ  
أَدْبَارَهُمْ وَ ذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ.<sup>۱</sup>

یعنی کاش می دیدی هنگامی که ملائکه میرانند کسانی را که کافرند به قسمی که میزنند به صورت‌های آن‌ها و دُبرهای آن‌ها تا جان دهند و خطاب کنند به آن‌ها بچشید عذاب سوزان را.<sup>۲</sup>

در این گفتار، معارف دقیقی نهفته است که آن که خود را در این عالم شناخت و از معرفت نفس بهر مند بود و آینه دل را صفا بخشید و حجاب‌ها را واپس زد در ورود به دوزخ تواند عکس منور آن عزیزان را در صفحه دل مشاهده کند و آن که نفس خویش را نشناخت و به هزاران آرایش آن را آلود چون نور آن عزیزان بر صفحه چنین دلی بتابد صاحب دل با آن همه زنگار هرگز نتواند به آن‌ها بنگرد، ولی چون آینه دل به نور آن‌ها روشن شد

۱. سورة انفال، آیه ۵۰.

۲. شذرات المعارف، معرفت ۱۶۱، ص ۱۱۴.

برای اولین بار به تماشای خود نشیند و آرایش‌ها و زنگارهای دل را نظاره کند و از آن متنفر باشد و بسا خشمگین از آن نور که از این فساد پرده برداشت.

باز متمم این مطلب را از بیان آیت الله شاه آبادی بنگر:

«زدن به صورت‌ها و دُبر آن‌ها عبارت است از این که کفار در دو ملکوت قویّه واقعند یعنی ملائکه سائقه آن‌ها را از ملک میرانند و به دُبر آن‌ها می‌زنند و ملائکه سابقه آن‌ها را راه نمی‌دهند و به صورت آن‌ها می‌زنند و لذا روح در فشار چرخ مگنه ملکوتی واقع شود «نَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ هَذَا الْمَوْقِفِ»<sup>۱</sup>

اما بنگر حال آن منتظری که به نوید «الی الله المصیر» عمری دل خوش داشت و طول عمر را ایام سفر و مرگ را وصول به حضر، دنیا را زندان و آخرت را پایان فرصت و گشایش در زندان می‌دانست، برای او مرگ، روح و ریحان است.

«قَالَ رَسُولُ اللَّهِ: أَوَّلُ مَا يُبَشِّرُ بِهِ الْمُؤْمِنُ، رَوْحٌ وَ رِيحَانٌ وَ جَنَّةٌ نَعِيمٌ وَ أَوَّلُ مَا يُبَشِّرُ بِهِ الْمُؤْمِنُ أَنْ يُقَالَ لَهُ فَأَبَشِرْ وَلِيَّ اللَّهُ بِرِضَاةٍ وَ الْجَنَّةِ، قَدَمَتَ خَيْرَ مَقْدَمٍ، قَدْ غَفَرَ اللَّهُ لِمَنْ شِيعَكَ وَ اسْتَجَابَ لِمَنْ اسْتَغْفَرَ لَكَ وَ قُلْ مَنْ شَهِدَ لَكَ»<sup>۲</sup>

«نخستین چیزی که به مؤمن نوید داده می‌شود، آسایش و راحت و بهشت پر نعمت است و بشارتی که او را گویند: مژده

۱. شذرات المعارف، معرفت ۱۶۳، ص ۱۱۵.

۲. کنز العمال، ج ۱۵، ص ۵۹۶.

باد تو را ای دوست خداوند! خشنودی پروردگارت، بر این  
سرای بس خوش آمدی، خداوند مشایعت کنندگان تو را هم  
آمرزید و استغفار استغفار کنندگان برای تو را هم آمرزید و  
آنان که به خوبی تو شهادت دادند، شهادت ایشان را نیز  
پذیرفت.»

چهار صباح زندگی را در رنج عبادت و ستیز با نفس گذراندن و سپس به  
جاودان بر این نعیم متنعم شدن آیا نیرزد؟! آن جاست که شادمانه این  
ترانه سردهی:

بس جور کشیدیم در این ره که بریدیم

المنة لله که به مقصود رسیدیم

طی شد الم فرقت و برخاست غم دل

با دوست نشستیم و می وصل چشیدیم

از علم یقین آمد از گوش به آغوش

دیدیم عیان آنچه به گفتار شنیدیم

بس عقده مشکل که در این راه گشودیم

بس گم شدگان را که به فریاد رسیدیم

با پای برفتند حریفان ره جنت

ما با پر عرفان به ره دوست پریدیم

عرفان ولی راز ره وحی گرفتیم

فرمان نبی را به دل و جان گرویدیم

(فیض کاشانی)

هیچ بنده مؤمن نیست مگر این که حضرات محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و علی عَلِيٌّ را در هنگام مرگ ببیند که شادمان شود و هیچ مشرکی نمی‌میرد مگر آن که آن دو بزرگوار را بدان گونه ببیند که ناراحت شود.<sup>۱</sup>

«سُئِلَ الصَّادِقُ : عَنْ الْمَيِّتِ تَدْمَعُ عَيْنُهُ عِنْدَ الْمَوْتِ؟ فَقَالَ ذَاكَ

عِنْدَ مُعَايَنَةِ رَسُولِ اللَّهِ فَيَرَى مَا يَسْرُهُ.»<sup>۲</sup>

«پرسیده شد از امام صادق عَلِيٌّ که چرا در هنگام مرگ از چشم

میت اشک می‌چکد؟ فرمود: چون رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ (و

امیرالمؤمنین عَلِيٌّ) را در کنار خود می‌بیند.»

بنابراین، این اشک، اشک شوق است و به راستی که تلخی مرگ با

چنین دیداری چقدر شیرین می‌شود. مرا در تجسم این آرزو قطعه‌ای است:

زخم پیکانش به دل تا پیرِ سوفارم نشست

وقت جان دادن فرود آمد به درمانم نشست

گفت: بس دیر آدمم گفتم: چه باک ای سروناز

عمر اگر شد، جان در آمد جانانم نشست

مسندی جز چشم ما را لایق جانان نبود

اندر این ویرانه شد بر سیل و بارانم نشست

عمری از آشفته‌گی چون زلفش اندر پیچ و تاب

دید آن آشفته‌گی‌ها پس به سامانم نشست

۱. بحار الانوار، ج ۸۲.

۲. بحار الانوار، ج ۶، ص ۱۹۲.

تا در آید خون دل پالوده از چشمان خویش  
سیل خوناب از دو دیده تا به دامانم نشست  
عمر رفت و جان سر آمد، رنج‌ها پایان رسید  
یار عمرم، یار جانم یار یارانم نشست  
ظلمت شب‌های تار و فرقت جانان گذشت  
در غروب زندگانی ماه تابانم نشست  
گریه‌ها کردم کزین فرقت به جان کارم رسید  
خنده زد بر گریه‌ها و عذر خواهانم نشست  
پرتوی بودیم و شد ماندیم چون خالی زدوست  
جلوه ذاتش در آمد در دل و جانم نشست  
(مؤلف)

حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَام فرمود:

«مَنْ أَحَبَّنِي وَجَدَنِي عِنْدَ الْمَوْتِ بِحَيْثُ يُحِبُّ وَ مَنْ أَبْغَضَنِي  
وَجَدَنِي عِنْدَ مَمَاتِهِ بِحَيْثُ يَكْرَهُ»<sup>۱</sup>

«هر آن کس دوستدار من باشد، به هنگام مرگ مرا به صورتی  
که دوست دارد ملاقات کند و هر آن کس دشمن من باشد: به  
هنگام مردن به شکلی که دوست ندارد مرا ببیند.»

با این احادیث مسلم است که حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَام را همه می‌بینند. اما این  
دیدار برای همه یکسان نیست و برای همه سودمند نباشد. آنان که در

جنگ به دست حضرت کشته می شدند، علی را می دیدند، سلمان و ابوذر هم بسا هر روز با آن حضرت ملاقات داشتند. روشن است که این دو دیدار یکسان نباشد؛ به این حدیث نیز توجه نما:

پیامبر ﷺ روزی به حضرت علی رضی الله عنه فرمود:

«در تو همانندی از عیسی بن مریم موجود است، خدای تعالی فرماید: همانا پاره‌ای از اهل کتاب پیش از مردن با او ایمان آوردند و در روز قیامت عیسی رضی الله عنه بر ایشان گواه باشد، حتی آنان که بر او افتری زدند در حالی که ایمان آوردن سودی به آن‌ها ندهد. همانا تو نیز مانند او خواهی بود که دشمن تو نمیرد جز آن که به هنگام مرگ تو را ببیند و حضور تو بروی خشم و اندوه باشد و ناچار اقرار به حق تو کند و اقرار به ولایت تو کند، در حالی که سودی برای او ندارد، ولی دوست به هنگام مرگ مرا ببیند و تو شفیع و مژده بخش و نور دیده‌اش باشی.»<sup>۱</sup>

## حالت احتضار یک عالم متقی

فرزند مرحوم حاج ملا عباس تربتی رحمته الله علیه می‌گوید:

«همه آن‌هایی که مرحوم پدرم را دیده‌اند، همه چیزهایی را که نوشته‌ام به تفصیل می‌دانند، اما تصویری که از او در ذهن بسیاری از مردم است، آن چنان است که او مردی ملکوتی و دارای کرامات بود.

آن چه را که می‌توانم بگویم این است که من و مادرم و سایر فرزندانم می‌دانستیم او عوالم خاصی دارد که ما با آن عوالم آشنا نیستیم. آن چه مسلم است این است که یک نفر آدم که ۷۲ سال عمر کرد، از قبل از بلوغ تا سن پیری از مراقبت حالات و واجبات و مستحبات دمی غافل نماند و خود را به هیچ گناه نیالود و از حواشی دنیوی به کمترین وجه قناعت نمود و چشم و گوش خود را حتی از آن چه مباح است پوشانید و همه عمر به احدی آزار نرساند. مسلم چنین شخص در وجودش نورانیت و قدرت روحانی پیدا می‌شود. وی حتی در خیابان و بازار که می‌گذشت به دکان‌ها نمی‌نگریست.

وقتی با مرحوم پدرم به زیارت حضرت رضا علیه السلام رفتیم، تغییراتی در مقابل اطراف صحن مقدس ایجاد شده بود. وقتی که به خیابانی - که هم اکنون به نام خیابان نادری است - رسیدیم دور دهانه فلکه آن جا به هم می‌پیوست. گفتیم: این فلکه‌ای است که جدیداً احداث کردند. مرحوم پدرم



نگاه نکرد. پرسیدم: آیا نگاه کردنش گناه دارد؟ گفت: نه اما به همین اندازه حواسم پرت می شود.

از جمله چیزهایی که ما افراد خانواده بر او دیدیم و هم چنان برای ما مبهم ماند، یکی این است که پدرم در روز یکشنبه ۲۴ مهر ماه ۱۳۲۲ شمسی دو ساعت بعد از نماز صبح در گذشت، نماز صبح را هم چنان که خفته بود خواند، دمی بعد حالت احتضار به او دست داد. پایش را به طرف قبله نمودیم تا لحظات آخر هوشیار بود و آهسته کلماتی را زیر لب زمزمه می نمود، آخرین کلام او جمله شریف لا اله الا الله بود آن چه برای ما مهم بود اینکه درست یک هفته قبل از مرگش روز یکشنبه، رو به قبله خوابید و عبايش بر روی چهره اش کشید، ناگهان همانند آفتابی که از جایی بتابد روی پیکرش از سر تا به پا را پوشانید، چهره اش که به سبب بیماری به زردی گراییده بود نورانی گردیده بود چنان که از زیر عباي نازکش می درخشید؛ یک مرتبه تکانی خورد و از جا برخاست و گفت: سلام علیکم یا رسول الله! شما به دیدن این بنده بی مقدار آمدید. سپس مانند این که افرادی یک به یک وارد می شوند بر جناب امیرالمؤمنین علیه السلام و یکایک ائمه علیهم السلام یک به یک سلام کرد و از آمدن آنها اظهار تشکر و امتنان نمود. سپس بر حضرت فاطمه زهرا ۳ سلام کرد و سپس بر حضرت زینب علیه السلام در این هنگام اشک امانش نداد و بسی گریست و گفت: بی بی! من برای شما خیلی گریه کردم. سپس ناگهان به مادرش که سال ها قبل فوت کرده بود سلام نمود و گفت: از تو بسیار ممنونم که مرا شیر حلال دادی.

این حالات حدود دو ساعت به طول انجامید و سپس آن نور که

پیکرش را پوشانیده بود از بین رفت و خود به حال عادی باز گشت. روز بعد از او پرسیدیم که ما از شما چنین حالی دیدیم، میل داشتیم بدانیم که آن حال چه بود؟ وی سکوت کرد و چیزی نگفت. وقتی من اصرار کردم فرمود: من نمی‌توانم در این باره چیزی بگویم. خودت برو و بفهم. این مجهول برای من و مادرم هنوز هم باقی است.<sup>۱</sup>

اما بدان که این دیدارها مربوط به دوستان ایشان است، آنان که در ایام عمر همه وقت به ویژه در اضطرار به ایشان متوسل می‌شدند و اینان را بر در خانه خدا واسطه قرار می‌دادند، نه آنان که عمری به یاد ایشان نبودند و با ایشان آشنایی نداشتند، اینان اگر هم ملاقاتی در حال نزع داشته باشند، با چهره خشم آلود آن حضرات مواجه هستند.

و بدان که محبوب‌ها، و علائق و همه در آن حال در برابرت مجسم گردند. هیزم فروشی را نقل می‌کنند که هیزم‌ها را بسته بندی کرده و فریاد می‌زد: هر بسته را به فلسی می‌دهم، چون به بستر مرگ افتاد، اطرافیان، شهادتین را بر زبان او می‌نهادند، ولی هر چه تلقین می‌گفتند. او فریاد می‌زد: هر بسته را به فلسی می‌دهم.

**ای عزیز! حَبِّ ائمه، کیمیایی است که مس زنگار زده را طلا می‌کند،** بوده‌اند بسیاری از شیعیان گنه کار که با داشتن حَبِّ ائمه اطهار، خداوند قبل از مرگ آن‌ها از برکت آن موفق به توبه نموده است.

عباد بن صهیب گوید: من در خدمت امام صادق ع نشسته بودم که مردی خبر مرگ سید حمیری را آورد. حضرت از برای او طلب مغفرت

---

۱. مفاصد مال و لقمه حرام.

نمود. مردی حضور داشت و گفت: یابن رسول الله! سید حمیری اهل شرب خمر بود. حضرت فرمودند: پدرم برای من روایت کرد از جدّم که دوستان آل محمد ﷺ نمی‌میرند مگر آن که قبل از مرگ توبه می‌کنند و سید حمیری از این کسان بود و سپس دست زیر سجاده برد و نامه‌ای از آن جا بیرون آورد و فرمود: این نامه‌ای است که برای من نوشته و داستان توبه خود را بیان نموده و از من طلب دعا و مغفرت کرده است. سید چون فوت کرد، تمام شیعیانی که در بغداد بودند، او را تشییع کردند.<sup>۱</sup> گویند: ساعتی قبل از مرگش این ابیات را سروده است:

أُحِبُّ الَّذِي مَاتَ مِنْ أَهْلِ وَدَّهِ      تَلَقَّاهُ بِالْبَشْرِيِّ لَدَى الْمَوْتِ يَضْحَكُ  
«دوست دارم آن را که دوستانش در وقت مرگ می‌خندند و او را با بشارت ملاقات می‌کنند.»

و مِنْ مَاتَ يَهُوِي غَيْرَهُ مِنْ عَدُوِّهِ      فَلَيسَ لَهُ الْآلِ إِلَى النَّارِ مَسْلَكُ  
«و هر آن کس بمیرد و هوای غیر او و دشمنان او در سرش باشد، به جز به راه آتش طریقی نخواهد داشت.»

أَبَا حَسَنِ تُفْدِيكَ نَفْسِي وَ أُسْرَتِي      وَ مَالِي وَ مَا أَصْبَحْتُ فِي الْأَرْضِ أَمْلَكُ  
«ای ابوالحسن! فدایت جان و عشیره من، مال من و آنچه را در بسیط زمین مالک آنم.»

أَبَا حَسَنِ أَنْتَ بِفَضْلِكَ عَارِفٌ      وَ أَنْتَ بِحَيْلٍ مِنْ هَوَاكِ لَمُمْسِكُ  
«ای ابوالحسن من به فضل و شرف تو معترفم و مادام به سلسله عشق

تو در آویخته‌ام.»

و انت وصی المصطفی و ابن عمّه و انا نعدی مبغضیک و نترک  
«و هم تو وصی مصطفی و پسر عمّ او هستی و من با تمام کسانی که  
بغض تو را در دل دارند، دشمنم.»

موالیک ناج مؤمن بین الهدی و قالیک معروف الضالّة مشرک  
«دوستان و پیروان تو همه اهل نجاتند، ولی دشمنان تو همه مشرک و  
در راه گمراهی اند.»

و لاح لحنی فی علی و حزبه فقلت لحاک الله انک اعفک  
«عیب جویی مرا به ملالت گرفت درباره علی علیه السلام و حزب او. او را  
گفتم: خداوند تو را ملالت کرده است، چه عیب در تو است، مردی نادانی  
و بر پیروان علی علیه السلام عیب می‌گیری.»<sup>۱</sup>

روزی حضرت رسول صلی الله علیه و آله با حضرت علی علیه السلام فرمود:

«یا علی انّ مُحَبِّبَكَ يَفْرَحُونَ فِي ثَلَاثَةِ مَوَاطِنَ: عِنْدَ خُرُوجِ  
أَنْفُسِهِمْ وَ أَنْتَ هُنَاكَ تَشْهَدُهُمْ وَ عِنْدَ الْمَسَائِلَةِ فِي الْقُبُورِ وَ أَنْتَ  
هُنَاكَ تَلْقَنَّهُمْ وَ عِنْدَ الْغَرَضِ عَلَى اللَّهِ وَ أَنْتَ هُنَاكَ تُعَرِّفُهُمْ.»<sup>۲</sup>  
«ای علی! دوستداران تو، در سه موطن شادمان می‌گردند:  
زمان بیرون رفتن جانیشان و تو آن جا شاهد آنانی و هنگام  
پرسش در قبر و تو آن جا به آن‌ها تلقین عقائد می‌کنی و هنگام  
عرضه شدن بر پروردگارشان و تو در آن جا معرف آنانی.»

۱. بحار الانوار، ج ۶، ص ۱۸۲

۲. بحار الانوار جلد ۶ ص ۲۰۰.

## هدیه برای متوفی

بدان که همان طور که انسان می تواند چیزی از سرمایه خود را به کسی تقدیم کند برای مردگان نیز این امکان هست، انفاقی و یا عمل خیری که از او سر می زند، ثواب آن را به شخصی که از جهان رخت بر بسته هدیه نماید.

«انَّ الْمَيِّتَ لَيَفْرَحُ بِالرَّحْمِ عَلَيْهِ وَ الْإِسْتِغْفَارِ لَهُ كَمَا يَفْرَحُ الْحَيُّ بِالْهَدِيَّةِ إِلَيْهِ.»<sup>۱</sup> «همانا میّت به خاطر ترحمی یا استغفاری که برای او می شود، خشنود می گردد بدان گونه که به زنده ای اگر کسی هدیه ای دهد، خشنود می شود.»

باری همان گونه که هدیه برای آن که در پشت دیوار زندان به انتظار نشسته و دسترسی به بازارش نیست جالب تر افتد تا برای آن که خرید برای وی آزاد است و سرمایه اش نیز هست، بخشش برای آن کس که سرمایه عمر از دست داده و دیگر امکان اکتسابش نیست بسی جالب تر باشد. به ویژه آنان را که بر تو حقی است چون پدر و مادر و اساتید و بستگان و دانی که نماز فوت شده از پدر و مادر قضای آن بر عهده پسر بزرگ تر است، و چقدر چشم داشت دارند آن والدینی که بدهکار واجبی از فرایض خویشند که بسا حکم عذاب برای ایشان صادر شده و نجات آن ها منحصرأً به دست فرزندان ایشان است، و اگر پسر بزرگ تر را این همت نیست فرزندان دیگر او لازم است به این کار پردازند، و بسا اگر توان و وقت این کار را ندارند می توانند با پرداخت مبلغی دیگری را به این کار اجیر کنند.

---

۱. وسائل، ج ۱، ص ۶۵۵.

## آثار ما تأخر

بدان که بعد از مرگ، دفتر حساب برای همه بسته نگردد، بعضی را تا قیامت اکتساب باقیست خواه صواب و خواه گناه.

«إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي الْمَوْتَىٰ وَنَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَآثَارَهُمْ وَكُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ»<sup>۱</sup>

«به راستی که ما زنده می‌کنیم مردگان را و می‌نگاریم آنچه پیش فرستادند و آثار آنها را و همه چیز به شمار آید در پرونده‌ای آشکار.»

در این آیه دقت فرما که بعضی از کارها را آثاری است بعد از انجام کار که دنباله عمل است. کسی مسجدی را بنا کرده، بسا صدها سال در این مسجد نماز گزارند به هر رکعت نماز گزار ثوابی برای بانی مسجد در نامه عمل او درج کنند و یا بیمارستانی و یا مدرسه‌ای یا باقی گذاشتن موقوفه‌ای و بسا و بال بانی و باعث شرور که باز تا قیامت بر دفتر اعمال متوفی در افزاید.

گویند: آثار تشعشعات بمب اتمی تا صدها سال آثار سوء حتی برای نسل‌های آینده دارد؛ کسی که کارخانه تهیه مشروبات الکلی از خود به یادگار نهاده و یا سنتی از سنن الهی را از بین برده و سنتی غلط بدعت نهاده، نظیر کشف حجاب بانوان در ایران که کلّ نمایندگانی را که این

---

۱. سوره یس، آیه ۱۲.

بدعت را تصویب نمودند، تا آثار آن در جامعه موجود است از این شجره زقوم میوه می‌خورند و از این شورا به آلوده جام بر می‌گیرند.  
رسول خدا ﷺ فرمود:

«از اعمال و حسنات مؤمن آن چه پس از مرگش به او می‌رسد، دانشی است که تعلیم دهد و منتشر کند یا فرزند صالحی که از خود بر جای گذارد یا مصحفی که به ارث گذارد، یا مسجدی که بسازد، یا خانه‌ای که جهت مسافران گذارد و یا نهری که حفر نماید، یا صدقه‌ای که در زمان تندرستی و حیات از دارایی خود بر قرار سازد، همه اینها بعد از مرگش به او رسد.»<sup>۱</sup>

در این حدیث شریف ملاحظه می‌کنید، تدریس دانشی مفید به ویژه معارف الهی یا بقای فرزندی صالح یا به ارث نهادن قرآن و کتب مفید که بعد از او نسل آینده از آن بهره‌گیرند یا بنای مسجدی که در آن به عبادت پردازند یا مسافر خانه‌ای که مسافران غریب چند روزی در آن بیارامند یا قنات و نهری احداث کند که هر جامی که از آن نوش نمایند سیراب کند بانی آن را و یا موقوفه‌ای که از درآمد آن آشفته‌ای به رامش گراید و برهنه‌ای پوشیده و گرسنه‌ای سیر شود.

**ای عزیز!** اگر چهار صباح در پرورش و تربیت فرزند خویش بکوشید، و نهالی سرافراز را در گلزار زندگی خویش غرس نمایید، بسا سال‌ها بر آن بخورید و در سایه آن بیارامید که این موهبت آرزوی تمام نیکان بود.  
ندیدی که حضرت زکریا که درود بر او باد، با خدای خویش این زمزمه را

---

۱. کنز العمال، ج ۵۱، ص ۹۵۲.

داشت که:

«هُنَالِكَ دَعَا زَكَرِيَّا رَبَّهُ قَالَ رَبِّ هَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً إِنَّكَ سَمِيعُ الدُّعَاءِ»<sup>۱</sup>

«آن جا بود که زکریا پروردگارش را خواند که پروردگارا! از جانب خود فرزندی پاک و پسندیده را به من عطا فرما که تو شنونده دعایی.»

و خداوند تمجید نمود از آن بندگان که:

«وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَذُرِّيَّاتِنَا قُرَّةَ أَعْيُنٍ وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا»<sup>۲</sup>

«و آن کسان که همی گویند: پروردگارا! ما را از همسران و فرزندانمان آن ده که مایه روشنی چشمانمان باشد و ما را پیشوای پرهیزکاران نما.»

چگونه آدمی با دیدار گلزار، آرامشی در جانش پدید آید، بنگر اگر که تو بهشتی گردی و فرزندی را در بهشت نیافتی، بسا غمگین شوی، ولی اگر نهال بستان عمرت به ثمر نشست و فرزندان خویش را هم در کنار خود دیدی چه آرامش تو را دریابد که فرمود رسول خدا:

«إِنَّ أَوْلَادَ الصَّالِحِ رِيحَانَةٌ مِنْ رِيَّاحِينَ الْجَنَّةِ»<sup>۳</sup>  
«فرزند صالح گلی است از گلزار بهشت.»

۱. سوره آل عمران، آیه ۳۸.

۲. سوره فرقان، آیه ۷۴.

۳. کافی، ج ۶، ص ۳.



و امام صادق علیه السلام فرمود: رسول گرامی فرمود: میراث خداوند از بنده خود فرزندی است که پس از مرگ او خداوند را عبادت کند.  
و پناه بر خدا از فرزندی ناخلف از پدری پرهیزگار که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

«وَلَدُ السَّوِّءِ يَهْدِمُ الشَّرْفَ وَيَشِينُ السَّلْفَ.»<sup>۱</sup>

«فرزند ناشایست، شرافت را از بین برد و نیکان گذشته را بدنام کند.»  
و این مکافاتش برای پدر و مادر آن گاه است که اینان در شقاوت او را یاری کردند و اسباب گناه و عصیان در اختیار او نهادند. مسلّم از این وبال ایشان را بهره بود، اما اگر اینان در تربیت و بالیدن او هیچ تقصیر نکردند، غم نباید داشت که نوح هم در ارشاد فرزند خود توفیقی نداشت.  
و چند دیدی که بسا کسان که دختران خویش را به دلربایی، به مردی ثروتمند و عصیان کار شوهر دادند، و یا به بلاد کفر گسیل داشتند و او را در شقاوتی ابدی روانه کردند. مسلّم ایشان را از این وبال بعد از مرگ بهره است؛ این حقیر، بی خبر از نکاح دختری در خانواده در عالم رؤیا دیدم که پدرش او را در آغوش عقربی بس عظیم خوابانید، بعد متوجه شدم، که فردای آن شب عقد همان دختر جهت مردی کافر بوده و این شقاوتها منحصرأ از آن حبّ دنیا است که قلب بسیاری از مردم را جریحه دار نموده است و با همین حبّ دنیا است که بسیاری از مردم فرزندان خویش را با دست خود به کفران و ضلالت می برند و طبعاً بعد از مرگ هم میوه این درختان زقوم را تناول می کنند.

۱. غرر الحکم، ص ۴۰۷، حدیث ۹۳۵۶.

## مرگ، بهترین پندآموز

ای عزیز!

تا در قید حیاتی، مرگ بهترین پندآموزی است که با تو راست گوید، موعظه و سخنش را همه می‌شنوند، و صدای پایش را در رهگذری بس شنیده‌اند.

بس دیده‌ای که بهر جا که خواهد وارد شود، هیچ مانع و ردایی او را نیست و به هر خانه که خواهد درآید، در بر او باز است.

«أَيْنَمَا تَكُونُوا يُدْرِكَكُمُ الْمَوْتُ وَلَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُّشِيدَةٍ»<sup>۱</sup>

«به هر جا که باشید، مرگ را در می‌یابید ولو در دژهای استوار

باشید.»

بی زبان، پند دهد و بی‌گفتار عبرت آموزد، در هر جا که در آید مردم به لرزه درآفتند و چون بگذرد، صدای شیون بدرقه راه اوست. هم اوست که دفترها را می‌بندد و راه پاداش و مزد را می‌گشاید، عمری بر خویشتن خویش حجاب و پرده بودی، هم اوست که پرده را واپس می‌زند و تو را به تماشای خویش می‌نشانند، بسا فاصله‌اش با تو چند قدمی بیش نیست، اما تو او را نمی‌بینی.

---

۱. سوره نساء، آیه ۷۸.

بر هر که از آشنایان و دوستان تو وارد شد، بر تو سلام کرد و پیام داد که به زودی خدمت تو هم می‌رسم و تو آن قدر جسورانه با او برخورد داشتی که گویی ملاقات او فقط با دیگر کسان است.

او آشنایی است که ولو از او ببری او از تو نخواهد برید، با همه آشنا است و فهرستی از ساعات ملاقات با بندگان را در دست دارد. اما متأسفانه ما از ساعت ملاقات به او بی‌خبریم اما یقین داریم که نام ما در این فهرست درج است.

هر شب که آمد، آن شب را بر تو جاودانی ساخت و هر روز که آمد، شبی دنبال آن را نخواهی دید، آن‌گاه که سفره روزی تو را بر چید دیگر سفره‌ای برای تو انداخته نشود.

اکنون به گفتاری از امیرالمؤمنین در این باره بنگر:

«ای مردم! شما را سفارش می‌کنم به یاد آوری مرگ، مبادا از آن غافل مانید. چگونه از چیزی غافل گردید که او شما را فراموش نکند، و به چیزی طمع نبندید که مهلتتان ندهد، اندرزگوی شما مردگانی بودند که ناظر مرگشان بودید، بر دوش‌ها حملشان کردید و به گورشان رسانیدید، آن‌جا آن‌ها را فرو انداختید، نه خود فرود آمدند، آن‌گونه خفتند که گویی آن‌جا همیشه خانه شان بود، پیوسته آن‌جا غنودند، از وطن‌های خود رمیدند و در آن جایی که از آن وحشت داشتند آرمیدند، نه از زشتی‌ها توانند دوری گزینند و نه به نیکی می‌توانند افزایشند.»

به دنیا خو گرفته بودند و بس آن‌ها را فریفته ساخته بود، به آن  
اعتماد کرده بودند و هم او بر خاکشان انداخت.»<sup>۱</sup>  
و حضرت محمد ﷺ فرمودند:  
«كَفَى بِالذَّهْرِ وَاِعْظَاءً وَبِالْمَوْتِ مُفْرَقًا.»<sup>۲</sup>  
«برای عبرت گرفتن و پند آموزی روزگار و مرگ جدا اندازنده  
کافیست.»

دنیای آن قدر ندارد که بر او رشک برند  
یا وجود و عدمش را غم بیهوده خورند  
نظر آنان که نکردند بر این مشتی خاک  
الحق انصاف توان داد که صاحب نظرند  
تا تطاول نپسندی و تکبر نکنی  
که خدا را چو تو در ملک بسی جانورند  
گوسفندی برد این گرگ مزور همه روز  
گوسفندان دگر خیره بر او می‌نگرند  
این سرایی است که البته خلل خواهد یافت  
خنک آن قوم که در بند سرای دگرند  
عارفان هر چه ثباتی و بقایی نکند  
گر همه ملک جهان است به هیچش نخرند

---

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۸۸.

۲. کنز العمال، ج ۱۵، ص ۵۴۷.

### کاشکی قیمت انفاس بدانندی خلق

تا دمی چند که ماند است غنیمت شمرند

(سعدی)

«عَجِبْتُ لِمَنْ يَرَى أَنَّهُ يَنْقُصُ كُلَّ يَوْمٍ فِي نَفْسِهِ وَ عُمْرِهِ وَ هُوَ لَا يَتَاهَبُ لِلْمَوْتِ.»<sup>۱</sup>

«در شگفتم از کسی که می بیند هر روز از جان و عمرش کاسته می گردد و مع ذلک برای مرگ آماده نمی شود.»

باری.

«إِنَّ التَّوْرَ إِذْ دَخَلَ الصَّدْرُ انْفَسَحَ قِيلَ هَلْ لِدَالِكَ مِنْ عِلْمٍ يَعْرِفُ بِهِ؟ قَالَ نَعَمْ اِلْتَجَا فِي عَن دَارِ الْغُرُورِ وَ الْإِنَابَةَ إِلَى دَارِ الْخُلُودِ وَ اِلْتِعَادًا لِلْمَوْتِ قَبْلَ نُزُولِهِ.»<sup>۲</sup>

«آن گاه که نور بر سینه در آید، آن را فراخ گرداند. عرض شد: برای شناخت آن نشانه‌ای است؟ فرمود: آری. دوری گزیدن از سرای فریب و روی آوردن به سرای جاودانی و آمادگی برای مرگ پیش از رسیدن آن.»

۱. غررالحکم، ص ۱۶۳، حدیث ۳۱۵۶.

۲. کنز العمال، ص ۳۰۲.

## اجل

اجل سر رسید فصل زراعت و آغاز برداشت خرمن و بسته شدن بازار کسب و به تماشا نشستن سود و زیان است. و آن واقعه‌ای است آمدنی که هیچ کس را در آن شک نیست.

«أُصِدِّقُ شَيْئِي الْأَجْلُ»،<sup>۱</sup> «راست‌ترین چیز، اجل و مرگ است.»

و حکمت حضرت پروردگار چنان اقتضا نمود که این سر رسید در طول عمر همه یکسان نباشد و اگر آدمی از زمان مرگ خود آگاه بود، هرگز شیرینی حیات را درک نمی‌کرد و بسا جز در روزهای پایان زندگی، غفلت دوری از مرگ او را به عصیان و طغیان می‌کشانید.

و چقدر جالب است که همه روز امکان ورود اجل و سر رسید عمر می‌تواند باشد، تا آدمی همه دم ساز سفر آماده دارد، و حبّ دنیا او را در عالم طبع میخ کوب نکند.

«پروردگار اجل‌ها را مشخص ساخته، برخی را کوتاه و برخی

را طویل گردانیده، پاره‌ای را پس و برخی را پیش انداخته و

عوامل آن را با مرگ پیوند داده است.»<sup>۲</sup>

و این ظلم نباشد که برداشت محصول هر کس در خور آب و خاک

---

۱. غرر الحکم، ص ۱۶۱، حدیث ۳۱۱۳.

۲. حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ؛ نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۷، ص ۲۱.

اوست، آن که عزم بندگی دارد به یک سال خدمت خود را نشان دهد و آن که را این آهنگ نیست به صد سال زندگی نیز روی به مولا نیارد و خداوند فرمود نخواهم از شما جز آن چه در خور وسع شما باشد.

«لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا لَهَا مَا كَسَبَتْ وَ عَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ»<sup>۱</sup>

«خداوند، وظیفه‌ای از کس نخواهد جز به اندازه وسع او و مر

او راست آن چه از خوبی‌ها به چنگ آرد و بر علیه اوست

آن چه را از بدی‌ها اکتساب کند.»

و دقت کن که وسع، دون طاق است و خداوند نخواسته به اندازه توان

بلکه دریافتن تو از توان تکلیف فرموده، چرا که آدمی توان صد رکعت نماز

را در شبانه روز دارد، ولی خداوند واجب را هفده رکعت فرمود، توان همه

روز را روزه گرفتن هست. اما گفته شد که در سال ماهی را روزه دار.

باری اجلی است که امکان باز پس رفتن آن هست و اجلی که محتوم و

مسلم است که به تأخیر نیافتد. بسی اعمال هم چون صلّه رحم بر عمر

می‌افزاید و ستم از عمر می‌کاهد، و این افزایش و کاهش بر اجل اولی است

نه اجل محتوم. در تفسیر این آیه:

«هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ طِينٍ ثُمَّ قَضَىٰ أَجَلًا وَأَجَلٌ مُّسَمًّى عِنْدَهُ ثُمَّ

أَنْتُمْ تَمْتَرُونَ»<sup>۲</sup>

«هم اوست که شما را از خاک آفرید و عمری مقرر کرد و

اجلی حتمی نزد اوست، با این همه شما تردید می‌ورزید.»

۱. سوره بقره، آیه ۲۸۶.

۲. سوره انعام، آیه ۲.

امام صادق علیه السلام فرمودند:

«اجل نامعلوم، موقوف و معلق است و به خواست خدا پس و پیش می‌رود، اما اجل معلوم «مسمی» که از شب قدر تا شب قدر آینده مقدر می‌گردد و این است سخن خداوند که فرمود:  
«فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ»<sup>۱</sup>

و در همین بحث از امام صادق علیه السلام چنین رسیده:

«مردم بیش از آن که با عمر خود زندگانی کنند، با احسان و نیکوکاری خویش می‌زیند و بیش از آن که به سبب فرا رسیدن اجل خود بمیرند بر اثر گناهان خویش در می‌گذرند»<sup>۲</sup>  
و بدان که عمر، میدان مسابقه‌ای است که مردم در آن بر یکدیگر سبقت گیرند، چه امر خداوند سبقت گرفتن در وصول بهشت است که فرمود:  
«سَابِقُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَ جَنَّةٍ عَرْضُهَا كَعَرْضِ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ»<sup>۳</sup>

و جای دیگر هم چون داور مسابقه، به رهروان فرماید:

«سَارِعُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ»<sup>۴</sup>

«پیشی بگیرید بر یکدیگر در کسب آمرزش پروردگارتان»

اما رهروان جهنم در نگاه و کسب ثروت‌های نامشروع و مقام و اسم و رسم بر یکدیگر پیشی گیرند و بسا زودتر به هدف نزدیک‌تر شوند.

۱. سوره اعراف، آیه ۳۴.

۲. بحار الانوار جلد ۵ ص ۱۴۰.

۳. سوره حدید، آیه ۲۱.

۴. سوره آل عمران، آیه ۱۳۳.



«لَهَا مَا كَسَبَتْ وَ عَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ.»

«برای ایشان است آنچه کسب کردند و بر علیه ایشان است آنچه به دست آوردند.»

و بالاخره این میدان مسابقه را پایانی است که گذشتگان از آن در انتظار آیندگان به تماشا نشسته‌اند.

«لِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ إِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ فَلَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَ لَا يَسْتَقْدِمُونَ.»<sup>۱</sup>

«برای هر امتی اجل معینی است که چون فرا رسد ساعتی دیر یا زود نگردد.»

و عمر، زمان معین اکتساب اینان است که در کمال آزادی به اکتساب اهداف و آرزوی‌های خویش پردازند. خدا و اولیا، مشوق بهشتیان اند و شیطان و شیطانیان مشوق جهنمیان.

«وَ لَوْلا أَجَلٌ مُّسَمًّى لَجَاءَهُمُ الْعَذَابُ وَ لِيَأْتِيَنَّهُمْ بَغْتَةً وَ هُمْ لَا يَشْعُرُونَ.»<sup>۲</sup>

«و اگر وقت معین در علم ازلی قیامت نبود، عذاب حق بر آنها می‌رسید و ناگهان نازل می‌شد که غافل و بی‌خبر بودند.»

**ای عزیز!**

تمام اندام و احساسات و نعمات الهی امانات و ودایعی است که حضرت رحمان در اختیار بندگان خود نهاده تا با این ودایع در فرصت محدود عمر،

۱. سوره یونس، آیه ۴۹.

۲. سوره عنکبوت، آیه ۵۳.

وصال و لقای او را به دست آورند.

این جان عاریت که به حافظ سپرده دوست

روزی رخس ببینم و تسلیم وی کنم

(حافظ)

مبادا تو را که با این مواهبت راه گریز از ولی نعمت خویش پیش گیری،

وہ کہ در این صورت در هنگام باز پرداخت امانت چه شرمساری بری!

«مَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ اللَّهِ فَإِنَّ أَجَلَ اللَّهِ لَآتٍ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ»<sup>۱</sup>

«هر آن کس که به لقا و دیدار الله امیدوار و مشتاق است، بداند

که هنگام ملاقات البته فرارسد و خدا شنوا و دانا است.»

آنان که طریق حق سپردند و گام به گام شمیم عطر آگین وصال بیش

بوییدند چون پرده برافتاد و تالو جمال محبوب چشمانشان را خیره نمود،

رنج راه به آرامش گرایید و تمنی برخاست و وعده‌ها راست آمد.

در میخانه گشودند با این مست الست

فتح با بی شده ناگاه بر این عاشق مست

ساقی لم یزلی داده مرا جام طهور

به کف آورده از آن جام گلی دست به دست

گفت می نوش مدام از سر خم خانه ما

که تو را در سر از این باده تمنایی هست

باده بر دست نهادم زکف ساقی خویش

بادهایی که به سر بود سراسر بشکست

(شیخ احمد جام)

**ای عزیز!** امتحان، زمان مند است؛ نبینی که تحصیل مدارس را سالی معین کرده‌اند و در طول سال دانش آموز در تحصیل دانش آزاد است آن چه معلم و مدرسه کنند تدریس و تشویق و تهیه اسباب است تا سال هم پایان نیابد کارنامه به کس ندهند، عمر و اجل نیز چنین است، بنابراین همه در طول عمر در کار اکتساب و امتحان اند تا سر انجام کار به کجا انجامد.

«وَلَوْ يُؤَاخِذُ اللَّهُ النَّاسَ بِمَا كَسَبُوا مَا تَرَكَ عَلَى ظَهْرِهَا مِنْ دَابَّةٍ  
وَلَكِنَّ يُؤَخِّرُهُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى.»<sup>۱</sup>

«و اگر خداوند از کردار زشت مواخذه کند، در پشت زمین هیچ جنبه‌ای باقی نگذارد، ولیکن کیفر را به تاخیر اندازد تا وقت معین.»  
بنابراین ساعات و دقائق این فرصت را غنیمت دان و از شبها و روزهای آن بهره‌گیر که حتی در بهشت هیچ حسرت نباشد جز حسرت ساعاتی از عمر که جز در یاد خدا گذشته است مبادا روزی تمنای بازگشت به دنیا نمایی که این بازگشت را امکان نباشد.

«وَأَنْذِرِ النَّاسَ يَوْمَ يَأْتِيهِمُ الْعَذَابُ فَيَقُولُ الَّذِينَ ظَلَمُوا رَبَّنَا أَخِّرْنَا  
إِلَىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ نُّجِبْ دَعْوَتَكَ وَنَتَّبِعِ الرَّسُولَ.»<sup>۲</sup>

«ای رسول ما! مردم را از روزی که هنگام عذاب و کیفرشان فرارسد بترسان و آگاهشان ساز که ستمکاران خواهند گفت:  
پروردگارا! عذاب ما به تاخیر انداز تا دعوت تو را اجابت کنیم و پیرو رسولان تو باشیم.»

۱. سوره فاطر، آیه ۴۵.

۲. سوره ابراهیم، آیه ۴۴.

## اجل نزدیک و آرزوهای دراز

«إِقْتَرَبَ لِلنَّاسِ حِسَابُهُمْ وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ مُّعْرِضُونَ»<sup>۱</sup>

«حساب مردم نزدیک شد و ایشان در غفلت و اعراضند.»

عجب است از آدمی که احتمال حیات فردا را ندهد و از ساعت اجل

خویشتن خبر ندارد معذالک برای تاده سال دیگر نقشه کشیده.

«لَوْ ظَهَرَتْ أَلْجَالُ إِفْتَضَحَتْ أَلْأَمَلُ»<sup>۲</sup>

«اگر مرگ‌ها چهره نمایند آرزوها به رسوایی کشند.»

«ذُرَّهُمْ يَأْكُلُوا وَ يَتَمَتَّعُوا وَ يُلْهِمُهُمُ أَلْأَمَلُ»<sup>۳</sup>

«رها کن ایشان را که بخورند و بهره برند، آرزوها ایشان را به

هلاکت کشد.»

در گورستان کمی تأمل کن، از خفتگان در گور بپرس که چه آرزوها را

در کنار خود دفن کردید؟ چه نقشه‌ها را پیاده نکرده به باد دادید؟ چه

معامله و تجارت‌ها را انجام نداده و گذاشتید، چه ساختمان‌ها را تمام

نکرده رها کردید، چه دختران را شوهر نداده ترک نمودید تو را گویند: چون

اجل آمد، ما را فرصت کلامی و سلامی هم نبود.

---

۱. سوره انبیاء، آیه ۱.

۲. حضرت موسی بن جعفر علیه السلام.

۳. سوره حجر، آیه ۳.

جهان همیشه به پیر و جوان نخواهد ماند  
به جز خدای جهان در جهان نخواهد ماند  
اگر چه مرگ جوان داغ می‌کند دل پیر  
مدار غصّه که پیر و جوان نخواهد ماند  
اجل چو در رسد، از هیچ در امان مطلب  
که هیچ کس زاجل در امان نخواهد ماند  
مکوش در طلب عمر و عیش جاویدان  
که هیچ کس به جهان جاودان نخواهد ماند  
مچین بساط تنعم که در بسیط زمین  
نشاط عیش بر اهل زمان نخواهد ماند  
برآستان رضا سربینه به حکم قضا  
که هیچ سر، بر این آستان نخواهد ماند

(صادق سرمد)

غایات اگر چه در وجود خارج واپسین‌اند، اما در وجود ذهنی آغازین می‌باشند و همواره مشوّق و محرک انسانند، برای یک دانشجوی پزشکی باز کردن مطب و بر کرسی طبابت نشستن اگرچه بعد از سال‌ها به چنگ آید، لیکن از آن ساعت که خود را برای کنکور آماده می‌سازد در ذهن است و این آرزوست که او را به مطالعه و شب‌نشینی و مجاهدت وامی‌دارد و این آرزو یا به دست آید و یا به دست نیاید، و اگر هم به دست آید در روز مرگ باید آن را وا گذاشت و این است سرنوشت تمام آرزوها. اما آن را که آرزو لقای پروردگار و وصال اوست، نه تنها در طول سلوک

الی الله مشوق و دلخوشی زندگانی است، بلکه سرانجام وصال و سعادت را در پیش دارد.

«مَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ اللَّهِ فَإِنَّ أَجَلَ اللَّهِ لَآتٍ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ»<sup>۱</sup>  
«آن کس که امید دارد ملاقات پروردگار را به راستی که آن وعده آمدنی است و هم او شنوا و دانا است.»

در راز و نیاز سالکی که بر این رهگذار امید بسته او شنوا است و راز دار هم اوست و بر حال او به آرزویش هم او دانا است.

و نیست ایده و آرزویی چنین برای هیچ امیدواری جز آن که دل با خدای خویش بسته و امید و آرزوهای دیگر پایبند این راه اند.

«ذَرُّهُمْ يَا كُلُّوا وَ يَتَمَتَّعُوا وَ يُلْهِمُ الْأَمَلُ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ»<sup>۲</sup>  
«واگذار اینان را تا بخورند و بهره جویند از آرزوهای خویش، همین آرزوها ایشان را مشغول کند و به غفلت اندازد و نتیجه این پندارها را به زودی بدانند.»

**ای عزیز! دل در جاودانگی ها بند تا روزی به هجر دل بند نشینی.**  
«الْمَالُ وَ الْبَنُونَ زِينَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ الْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَابًا وَ خَيْرٌ أَمْلًا»<sup>۳</sup>

«مال و فرزندان، زیب و زینت حیات دنیا است؛ اعمال نیک که جاودانگی است در نزد پروردگارت از راه پاداش و دل بستن

۱. سوره عنکبوت، آیه ۵.

۲. سوره حجر، آیه ۳.

۳. سوره کهف، آیه ۴۶.

بس بهتر باشد.»

«وَأَعْلَمُوا عِبَادَ اللَّهِ إِنَّ الْأَمَلَ يُذْهِبُ الْعَقْلَ وَ يُكَذِّبُ الْوَعْدَ وَ  
يَحُثُّ عَلَى الْغَفْلَةِ وَ يُورِثُ الْحَسْرَةَ فَكَذَّبُوا الْأَمَلَ فَإِنَّهُ غُرُورٌ وَ أَنَّ  
صَاحِبَهُ مَا زُورٌ»<sup>۱</sup>

«بندگان خدا! بدانید که آرزو عقل را بر باد دهد، وعده‌اش  
دروغ است غفلت آورد، و سرانجام باعث حسرت گردد؛  
پایند آرزو نشوید که آرزو فریب و آرزومند بنده‌ای گنه‌کار  
است.

زندگی فرزنانگان هدفمند است. و هدف آدمی را آرزومند کند، اما باید  
دید که آرزو چیست؟ مسلم اگر امری نیک باشد تو را برای وصول به نیکی  
بسیج کند ولو به آرزو نرسی در راه خدا گام برداشته‌ای.

«مَنْ يَخْرُجَ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَ رَسُولِهِ ثُمَّ يَدْرِكُهُ الْمَوْتُ فَقَدْ  
وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ.»<sup>۲</sup>

«هر کس از خانه‌اش بیرون آید به قصد مهاجرت به سوی خدا  
و رسولش، سپس مرگ او را دریابد، مسلم اجر او با  
خداست.»

و اگر خدای نکرده هدف، امری دنیایی و ناصواب است، ولو آن را در  
نیایی در راه ناصواب عمر باخته‌ای.

۱. نهج البلاغه، خطبه دیبا ج.

۲. سوره نساء، آیه ۱۰۰.

«لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا»<sup>۱</sup>

«برای آنان که در زمین اراده بر تری طلبی و فساد نمی نمایند.»

### ای عزیزان!

«إِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ»<sup>۲</sup>

«به راستی که سرای آخرت سرای زندگی است، اگر بدانید.»

دنیا که آن را سرای کون و فساد گفته‌اند، شادیش با غم و سلامتیش با درد و غنایش با فقر و خنده‌اش با گریه و عملش با جهل آمیخته است، اما سرای آخرت یکسره سرای حیات ناب است، آن جا سرای علم محض است که واقعیت‌ها با حقیقت یکی است، طبعاً اولیای خداوند که آرزوی لقای حق دارند، دیدگاه آن‌ها در زندگی جز آن خانه نیست و زین رو حیات آن‌ها حیاتی سود آور است.

«إِنَّا أَخْلَصْنَاهُمْ بِخَالِصَةٍ ذِكْرَى الدار»<sup>۳</sup>

«به راستی که ما آن‌ها را خالص نمودیم با ذکر آن سرای.»

اگر با چشمی به دنیا می‌نگریستند با دیگر چشم نظر به آن سرای داشتند و اگر با دستی توشه این دار کسب می‌کردند با دست دیگرشان اکتساب زینت آن خانه بود؛ در گوشی اصوات مردمان دنیا داشتند، اما گوش دیگرشان در استماع حقایق آن جهانی بود.

یکی با ابوذری گفت: چگونه است که تو را از مرگ هراسی نیست و حتی

۱. سوره قصص، آیه ۸۳.

۲. سوره عنکبوت، آیه ۶۴.

۳. سوره ص، آیه ۴۶.



شایق آنی و ما از آن بس بیمناکیم؟ ابوذر گفت: شما دنیایتان را آباد کردید و آخرت را ویران، طبیعی است هرکس بخواهد از آبادانی به ویرانی رود، بس دلتنگ و هراسان است. ما دنیایمان را خراب کرده و آخرتمان را آباد ساختیم، آن که بخواهد از خرابی به آبادانی روی آورد، بس شادمان است.

از این رو بود که حضرت سید الموحدین می فرماید:

«وَاللَّهِ لِابْنِ أَبِي طَالِبٍ أَنَسٍ بِالمَوْتِ مِنَ الطِّفْلِ بِثَدْيِ أُمِّهِ.

«به خدا سوگند که پسر ابی طالب انسش با مرگ بیش از انس

کودک با پستان مادر است.»

و چون چشمانش به طلیعه گذرگاه لقا افتاد، فرمود:

«فُزْتُ وَ رَبِّ الْكَعْبَةِ.»

وصول به این دیدگاه میسر نیست جز برای آن کسان که خداوند در همین جهان پرده از جمال دلربایش برای آن‌ها برداشته، و در برابر جلالش همه دم خاشعند و وعده وصالش را نصب العین دارند، و عطش زدگان و چشم دوخته به باران رحمتش هستند. باری تا وعده به سر نیامده قلبت را در مسیر باران رحمتش قرار ده تا باشد که ابری از آن دریای رحمت برخیزد و بر تو ببارد، بسا آلودگی‌ها را بشوید. و با پروردگارت این زمزمه را سرده:

یا رب از ابر هدایت برسان بارانی پیش‌ترزانکه چو گردی زمین‌برخیزم

(حافظ)

## خویش را ارزان بفروش

تا نگویی که ایام برده فروشی در دنیا به سر آمده، من خود را به که می فروشم؟ بر این فرمایش امام صادق علیه السلام بیندیش که فرمود:

«هر که گوشش را در اختیار سخن کسی قرار داد او را عبادت کرده، حال اگر گوینده از خدای گوید، وی بندگی خدای کند و اگر از غیر سخن راند، بندگی غیر را.»

و خواجه عبدالله انصاری فرمود:

«بندۀ آنی که در بند آنی.»

چه لغت بندگی از همان بند گرفته شده است. با این توجیه به فرمایش دیگر معصوم پی بری که فرمود:

«در زمین هیچ خداوندی به اندازه نفس انسانی عبادت نشده است.»

حال در وضع خود نگر که مطیع کدام خداوندی؟

«أَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ.»<sup>۱</sup>

«آیا ننگرستی بر آن که خدایش را هوی نفس قرار داد.»

با آن که به او گفته شد: «فَلَا تَتَّبِعُوا الْهَوَىٰ»<sup>۱</sup>

و یا به پیروی مُد روز از لباس و آرایش مو و نظریه پردازان کافر، پایه‌های زندگی را نهاد با آن چه شنیده بود:

«فَلَا تُطِيعُ الْكَافِرِينَ وَ جَاهِدْهُمْ بِهِ جِهَادًا كَبِيرًا»<sup>۲</sup>

«اطاعت مکن کفار را بلکه با ایشان جهاد کن جهادی عظیم.»

و یا با پیروی گروهی آلوده به گناه، خود را در زمره آنان قرار داد و حال آن که شنیده بود.

«فَأُضِرَّ لِحُكْمِ رَبِّكَ وَ لَا تُطِيعُ مِنْهُمْ آثِمًا أَوْ كَفُورًا»<sup>۳</sup> «بر امر

پروردگارت شکیباش و اطاعت مکن هر گنه‌کار و کافری را.»

بسا با هوی پرستان غافل درآمیختی و با هم‌رنگی آنان رنگ و بوی

آنان گرفتی و خویشتن را آلودی، با آن که در قرآن بر تو خواندند که:

«وَ لَا تُطِيعُ مَنْ أَغْوَيْنَا قَلْبُهُ عَن ذِكْرِنَا وَ اتَّبَعَ هَوَاهُ»<sup>۴</sup>

«اطاعت مکن از آن کسانی که دلشان را از یاد خود غافل

کردیم و از هوای خویش پیروی می‌کنند.»

و اجتماع را سرمشق و الگوی زندگانی قرار دادی و در مباحثه‌ها مبنای

استدلال را این ضرب‌المثل بدآموز اتخاذ نمودی که: «خواهی نشوی رسوا،

هم‌رنگ جماعت شو»

۱. سوره نساء، آیه ۱۳۵.

۲. سوره فرقان، آیه ۵۲.

۳. سوره دهر، آیه ۲۴.

۴. سوره کهف، آیه ۲۸.

در مجالس فسق با فاسقان نشستی و در بزم شراب خواران بدمستی نمودی، و در سلک قمار بازان دامن به قمار آلودی، در حالی که پروردگارت با تو فرمود:

«وَإِنْ تُطِيعْ أَكْثَرُ مَنْ فِي الْأَرْضِ يَضْلُوكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ»<sup>۱</sup>  
«اطاعت مکن اکثر ساکنان زمین را چه تو را از راه خدا باز می دارند.»

و فراوان در قرآن خواندی، «اکثرهم لا یعقلون، اکثرهم لا یفلحون، اکثرهم لا یعلمون»، بنگر که این اکثریت‌ها کیانند که تو به دنبال آن‌ها افتادی.

«وَ الْعَصْرِ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَ تَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَ تَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ»<sup>۲</sup>  
«سوگند به عصر که گل انسان‌ها در زیانند، جز آنان که ایمان آوردند و عمل نیک انجام دادند و یکدیگر را به حق و شکیبایی سفارش نمودند.»

هم او بود که ربّ بود و دست ربوبیتش همه جا با تو بود و تو را فرمود:  
«إِتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ إِلَيْكُم مِّن رَّبِّكُمْ وَلَا تَتَّبِعُوا مِن دُونِهِ أَوْلِيَاءَ»<sup>۳</sup>  
«پیروی کنید از آنچه بر شما نازل کردیم و پیروی مکنید از

۱. سوره انعام، آیه ۱۱۶.

۲. سوره العصر، آیات ۱ - ۳.

۳. سوره اعراف، آیه ۳.

جز او فرمانروایی را.»

و فرمود: من دوستتان هستم، با شما سر مهر دارم.

«وَإِنَّ رَبَّكُمُ الرَّحْمَنُ فَاتَّبِعُونِي وَأَطِيعُوا أَمْرِي.»<sup>۱</sup>

«به راستی که پروردگار با شما مهرورز است، را پیروی کنید و

امر مرا فرمان برید.»

یکی از معصومین می فرماید: «قیمت تو بهشت است، خود را جز به

بهشت مغروش.»

خواهی قدمی فراتر نهدی، بهای جان تو خداست، نخواندی که فرمود:

من خود دیه شهیدم.

من غلام آن که نفروشد وجود جز به آن سلطان با افضال و جود

من غلام آن مس همت پرست که به غیر کیمیا نارد شکست

(مولوی)

گر مسی با کیمیا درآمیز، تا از بی مقداری رهایی یابی، گر قطره‌ای با

جوی پیوند تا تو را به دریا رساند. و گر شبنمی، سعی نما تا با نور خورشید

جهان تاب از خاک برخیزی و به افلاک رسی.

راز عشقت به دو جهان ندهم غم عشقت به شادی زمان ندهم

گر لقاییت بها بهشت دهند گنج وصلت به رایگان ندهم

گفتم آرام اشک خونین را گفتم سیلابم و امان ندهم

تا که دل آشیان ز زلف تو یافت هر دو عالم به آشیان ندهم

گفت شام است روزه را بگشای  
گفتم این دم به آب و نان ندهم  
گر دو عالم به رهزنی خیزند  
ره کویت به این و آن ندهم  
چون خریدار جان بود جانان  
به چه کار آیدم چو جان ندهم؟  
راز دنیا به جز فسانه نبود  
غم عشقت به داستان ندهم  
در سحرگه چو ماه من باشی  
مه رویت به آسمان ندهم.  
(مؤلف)

## جهان بینی مؤمن و کافر

زیست هرکس در عالم رابطه مستقیم با جهان بینی او دارد؛ جهان بینی آنان که اعتقاد به خدا و روز جزا ندارد چقدر تاریک و وحشتناک است، چون از طرفی پایان کارشان مرگ و نیستی و پوسیدن است و آن که از روشنی حیات به طرف ظلمت نیستی و مرگ می‌رود، گام به گامش با وحشت و ناامیدی و ترس همراه است؛ از بعد دیگر فقر خویش را همه درک می‌کنند، چرا که همه گام‌ها و آرزوها و موفقیت‌ها مرهون حیات است و همه می‌دانند که حیات در بند ضربان قلب است و این ضربان در اختیار کسی نیست. بنابراین، هیچ کس نمی‌تواند تکیه بر بقای فردای خود داشته باشد و در واقع، نیستی در هر لحظه ایشان را تهدید می‌کند، طبعاً زندگی همه دم با ناامیدی و ترس و وحشت همراه است.

در حالی که معتقدین به خداوند با آن که فقر خویش را درک می‌کنند، بر در خانه ذات غنی هستند. فقر خود را در غنای حق تعالی ترمیم می‌کنند، از طرفی چون مرگ را نیستی نمی‌دانند، پایان کار را تغییر منزل می‌دانند و زین رو وحشت عدم و نیستی هرگز ناامیدی را به ایشان راه نمی‌دهد، در تنهایی مصاحبت با خدای خویش دارند، و در بیماری شفا از حضرت شافی می‌طلبند، ذاتی غنی، مهربان، حکیم و عالم.

کجاست که شخص با ایمان خود را تنها و بی کس ببیند؟

«اللَّهُمَّ إِنَّكَ أَنْسُ الْأَنْسِيِّنَ لِأَوْلِيَائِكَ، أَنْ أَوْحَشْتَهُمُ الْعُرْبَةَ أَنْسَتْهُمْ  
ذِكْرَكَ وَأَنْ صَيَّتَ عَلَيْهِمُ الْمَصَائِبَ لَجِئُوا إِلَى الْأَسْتِجَارَةِ بِكَ»<sup>۱</sup>  
«پروردگارا! تو با دوستان خود انیس ترینی، اگر غربت و تنهایی  
آنان را به وحشت اندازد، یاد تو همدم آنان است، گر مصیبت  
بر آنان فرو ریزد به زنهار خواهی، به سوی تو پناه برند.»  
«هر که از خواری گناه به سر بلندی طاعت در آید، خداوند عزّ  
و جل انیس او شود بی آن که همدمی داشته باشد و او را کمک  
رساند بی آن که مال و ثروتی داشته باشد.»<sup>۲</sup>

و نیز امام صادق علیه السلام می فرماید:

«مَا مِنْ مُؤْمِنٍ إِلَّا وَقَدْ جَعَلَ اللَّهُ لَهُ مِنْ إِيْمَانِهِ أَنْسًا يَسْكُنُ إِلَيْهِ حَتَّى  
لَوْ كَانَ عَلَى قُلَّةِ جَبَلٍ لَمْ يَتَوَحَّشْ»<sup>۳</sup>  
«هیچ مؤمن نیست مگر آن که خداوند ایمان او را همدم و دل  
آرام او قرار دهد، چندان که اگر بر ستیغ کوهی باشد احساس  
تنهایی نکند.»

در نامه‌ای از عبدالله قطب شیرازی چنین آمده:

«تا لذت انس چشیدم، هرگز وحشت در جهان نیافتم، اگر به  
سوراخ سوزنی رفتم آن را به گشادگی آسمان یافتم، به هر  
تاریکی که نگرستم، آن را روشن دیدم، محبوب و مکروه را

۱. نهج البلاغه، خطبه ۲۲۷.

۲. بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۳۵۶.

۳. بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۳۵۹.



همه محبوب دیدم، «عسی ان تکرهوا شیئاً و هو خیر لکم» را یاد کردم؛ در اندیشه افتادم که جهان با این همه گشادگی، مردمان چرا در تنگی اند؟ جهان با این همه روشنی چرا در چشم خلایق تاریک است؟ یافتم که آن تنگی دل خودشان است که جهان بر ایشان تنگ می نماید. هم چون کسی که سرش بگردد، عالم پیش چشمش گردان نماید و حال آن که عالم ساکن است، سر اوست که می گردد، هم چنان که دانستم که آن تاریکی چشم ایشان است که جهان بر ایشان تاریک نماید، کسی ناگهان چشمش کور شد با اهل خانه گفت: چراغ شما را چه شد که بمرد. ای خواجه! این چراغ تو است که بمرد، چراغ خانه روشن است، باری بر لب آب تشنه مردن غبنی عجب است و با این نور پاشی رهین ظلمات بودن را بدبختی سبب است. ای ولی من صفت وحشت دوزخ شنیده ای؟ جایی می شناسم موحش تر از آن و آن درون دل کافر آن است، صفت انس بهشت شنیده ای؟ جایی می شناسم که انیس تر از آن است و آن درون دل عارفان است.»<sup>۱</sup>

چون نور ایمان در شخص خاموش شد، درون او تاریکی به گرایید، زین پس این حیات دنیا و برزخ و قیامت همه بر او تاریک است.

«وَمَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نَوْراً فَمَا لَهُ مِنْ نَورٍ.»

---

۱. مکاتیب، عبدالله قطب شیرازی، ص ۱۴۰.

«کسی را که خداوند نوری برای او قرار نداد دیگرش نوری نباشد.»

ما عالم را از راه دیده به درون می‌بریم، و آن وقت آن را به تماشا می‌نشینیم، وای از آن درون تاریک که حتی خورشید را در نهاد خود به خسوف برد. بنگر بر این اندیشه حیرت افزا:

گر آمدنم به من بدی نامدی      و رفتن من به من بدی کی شدمی  
به زان بُدی که اندر این دیر خراب      نه آمدی نه بدمی نه شدمی  
(خیام)

تا این ایدئولوژی آرامش بخش که:

مراد ما ز تماشای باغ عالم چیست؟      به دست مردم چشم از رخ تو گلچیدن  
(حافظ)

عبث بودن و عبث زیستن چرا که پایان نیست شدن است. به راستی که زندگی با این اندیشه چه درد آور است:

جامی است که چرخ آفرین می‌زندش      صد بوسه ز مهر بر جبین می‌زندش  
این کوزه گر دهر چنین جام لطیف      می‌سازد و باز بر زمین می‌زندش  
(خیام)

اما آن بنده عارف که جهان را تجلی گاه حضرت جمیل می‌داند و بسا معیت حق تعالی را با هر موجود در طول عمرش مشاهده می‌کند و مادام در نظاره جمال محبوب است، این انسان همه دم در زندگانی در جنت وصال می‌خرامد.

أَمَّنْ هُوَ قَانِتٌ آنَاءَ اللَّيْلِ سَاجِدًا وَ قَائِمًا يَحْذَرُ الْآخِرَةَ وَ يَرْجُوا  
رَحْمَةَ رَبِّهِ قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا

يَتَذَكَّرُ اُولَآءِ اَلْاَلْبَابِ»<sup>۱</sup>

«آیا آن انسان آگاه که شبانه در حال سجده و قیام است از آخرت هراس دارد و به رحمت پروردگارش امیدوار بگو: آنان که می‌دانند با بی‌خبران یکسان‌اند؟ جز این نیست که خردمندان متذکر می‌گردند.»

از آمدنم نبود گردون را سود      وز رفتن من جلال و جاهش نفزود  
وز هیچ کس نیز دو گوشم نشنود      کاین آمدن و رفتنم از بهر چه بود؟  
(خیام)

و نیز نقل است از ابوالعلاء معری که گفت:

«من جنایت پدرم هستم، اما خود جنایت نکردم که مرادش این بود که خود فرزندی ندارم، حیرت از جهل و ندانستن: از کجا آمدن، برای چه آمدن و به کجا رفتن؟ عبث زیستن و عبث گذشت ایام را نظاره کردن و در مصائب تکیه گاهی ندشانتن و سپس در گودالی خفتن و پوسیدن و نیست شدن، یا در آرامش و با هدف زیستن، در گلزار عشق و معرفت این آیات خرامیدن:  
«مَا خَلَقْنَا السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لِاعْبَيْنَ • مَا خَلَقْنَاهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ»<sup>۲</sup>  
آفرینش آسمان‌ها و زمین و آنچه میان آن دو هست به بازی نبود، نیافریدیم اینها را جز از روی حقیقتی، ولی اکثر مردم نمی‌دانند.»

۱. سوره زمر، آیه ۹.

۲. سوره دخان، آیات ۳۸ و ۳۹.

«أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَإِنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ»<sup>۱</sup>  
«آیا می‌پندارید ما شما را عبث آفریدم و شما را به سوی او  
رجعتی نیست؟»  
یعنی اگر رجعتی نباشد، آفرینش عبث است.  
روزها فکرتم این است و همه شب سُخْنَم  
که چرا فارغ از احوال دل خویشتم  
از کجا آمده‌ام آمدنم بهر چه بود؟  
به کجا می‌روم آخر به نمایی وطنم؟  
مرغ باغ ملکوتم نیم از عالم خاک  
چند روزی قفسی ساخته‌اند از بدنم  
من به خود نامدم اینجا که به خود باز روم  
آن‌که آورد مرا باز برد تا وطنم  
(مولوی)  
تا بدانجا که مرگ و یادش پیکر هر بی‌ایمانی را به لرزه آورد، خاطرش  
برای اینان شیرین‌ترین یاد است.  
«فُرْتُ وَ رَبِّ الْكَعْبَةِ» (حضرت علی ع)  
«رستگار شدم به پروردگار کعبه.»  
مژده وصل تو کو کز سر جان برخیزم  
طایر قدسم و از دام جهان برخیزم

به ولای تو که گر بنده خویشم خوانی

از سر خواجگی کون و مکان برخیزم

(حافظ)

حجاب چهره جان می شود غبار تنم

خوشا دمی که از این چهره پرده برفکنم

چنین قفس نه سزای چو من خوش الحانیست

روم بروضه رضوان که مرغ آن چمنم

(حافظ)

بی ایمان با هزار کس خود را تنها می یابد و مؤمن در تنهایی خود را

کس دار می داند، اعتقاد به معیت حضرت پروردگار، برای انسان بالاترین

انس و تکیه گاه هست.

«لَوْ دَلَّيْتُمْ بِحَبْلِ إِلَى الْأَرْضِ السُّفْلَى لَهَبَطَ عَلَى اللَّهِ»<sup>۱</sup>

«اگر با رشته ای به پایین ترین بخش زمین فرود آیم بر خدا

وارد شده ام.»

(حضرت محمد ﷺ)

«أُنَاجِيكَ يَا مَوْجُودَ فِي كُلِّ مَكَانٍ لَعَلَّكَ تَسْمَعُ نِدَائِي»<sup>۲</sup>

«با تو نجوی می کنم ای آن که در همه جا هستی! باشد که

نجوای مرا بشنوی.»

یک چنین اعتقاد و جهان بینی مسلم دنیای مؤمن را گلزار می کند و

۱. سنن ترمذی، ج ۵، ص ۷۸.

۲. مفاتیح الجنان.

کافر دنیا را جز کویری هولناک که با دید، در آن راه پیمود و سرانجام نابود  
شد نمی یابد.

بنگرید به این دو نوع جهان بینی:

خلقت من در جهان یک وصله ناجور بود

من که خود راضی به این خلقت نبودم زور بود

خلق از من در عذاب و من خود از اخلاق خویش

از عذاب خلق و من یارب چه ات منظور بود؟

(میرزاده عشقی)

\* \* \*

به جهان خرم از آنم که جهان خرم از اوست

عاشق بر همه عالم که همه عالم از اوست

به غنیمت شمر ای دوست دم عیسی صبح

تا دل مرده مگر زنده کنی کاین دم از اوست

به حلاوت بخورم زهر، که شاهد ساقی است

به اردات بیرم درد، که درمان هم از اوست

غم و شادی بر عارف چه تفاوت دارد

ساقیا باده بده شادی آن کاین غم از اوست

پادشاهی و گدایی بر ما یکسان است

که بر این در همه را پشت عبادت خم از اوست

(سعدی)

شخصی خدمت امام صادق علیه السلام مشرف شد که او را جزیی حالی بود.

حضرت به او فرمود: چگونه صبح کردی؟ وی گفت: در حالی که فقر را به از غنا و بیماری را بره از سلامتی و ... دوست دارم. حضرت فرمودند: ما را که چنین حالی نیست. وی پرسید: شما را چگونه حالی است؟ فرمودند:

«ما دوست داریم آن چه او برای ما دوست دارد.»

چه بسا بابا طاهر با توجه با این حدیث این دو بیتی را فرموده:

یکی درد و یکی درمون پسند

یکی وصل و یکی هجرون پسند

مو از هجرون و وصل و درد و درمون

پسندم آن چه را جانون پسند

(بابا طاهر)

\* \* \*

از حلاوت‌ها که دارد جور تو      وز کرامت کس نداند غور تو  
نالم و ترسم که او باور کند      وز کرامت جور را کمتر کند  
عاشقم بر قهر و بر لطفش به جد      ای عجب من عاشق این هر دو ضد  
(مولوی)

مراد این است که دنیا را عالم کون و فساد گویند، زندگانی آن با مرگ، سلامتیش را با بیماری، شادمانیش را با غم، غنائش با فقر، لبخندش با اشک، جوانیش را با پیری، همراه است و هر کس بسا با این صحنه‌ها در طول زندگانی برخورد دارد. آن انسانی که در برابر هر نا ملایم خشمگین شود و بی تابى کند و خود آزارد، و در برابر ناپسندها آرامش از دست دهد، و چین برجبین اندازد، بهتر یا طبع آرامی که با فلسفه غم و اندوه و بیماری و فقر آشنا است، می‌داند:

«عَسَىٰ أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَّكُمْ وَ اللَّهُ يَعْلَمُ وَ أَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ.»<sup>۱</sup> «بسا چیزی را دوست دارید و آن برای شما بد است، خدا می‌داند و شما نمی‌دانید.»

«فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا،<sup>۲</sup> با هر سختی آسانی است.»

این دو جهان بینی کدام برای انسان آرامش بخش است و این اولین نتیجه ایمان در همین دنیا است که جوامعی که فاقد آند با زندگانی بسا مرفه از این تمدن مادی خود بیزار شده بعضی به رهبانیت و برخی به افکار بود! و برهما و یوگاروی آوردند و به ویژه در آمریکا تعداد اینان اندک نیست. دلیل کارنگی در کتاب «تشویش و نگرانی را چگونه از خود دور کنید» چنین می‌نگارد:

چون اکثر جامعه آمریکا را ناامیدی و تشویش و نگرانی فراگرفته برای تکمیل نظریات خود تصمیم گرفتیم به پزشک روانشناس مشهوری که در میشیگان مطب دارد مراجعه کرده نظریه او را برای تکمیل کتاب خود به کار گیرم. پس از ملاقات و اظهار نظر و پرسش پیشنهاد کرد که در بایگانی مطبش مراجعه کرده به پرونده‌های مراجعین رجوع نمایم و جواب پرسش فلان شماره را در پرونده‌ها مطالعه کنم. پرسش از مذهب و اعتقاد بیمار بود و جواب اکثر آن‌ها این بود که من به هیچ مذهبی معتقد نیستم.

وقتی نتیجه را به پزشک گفتم، وی توصیه کرد که برو به خوانندگان توصیه کن که نه برای بهشت موعود و حور و قصور آخرت بلکه برای بهشت آرامش

۱. بقره، ۲۱۶.

۲. سوره انشراح، آیه ۵.



آفرین همین دنیا به ایمان به خدا و تعلیم پیامبران روی آرید، چرا که من مدت سی سال است که در مطب خود با یک بیمار متدین برخورد نداشتم. باری قرآن می فرماید:

«أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ.»<sup>۱</sup>

«آگاه باشید که با یاد خدا آرامش دل‌ها است.»

امام صادق علیه السلام فرمود:

«أَوْحَى اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ إِلَى دَاوُدَ، يَا دَاوُدُ بِي فَافْرِحْ وَبِذِكْرِي فَتَلَذَّذْ وَبِمُنَاجَاتِي فَتَنَّم.»

«خداوند به حضرت داود وحی فرستاد: ای داود! با یاد من شاد باش و از یادم لذت‌بر، و با مناجات و رازگویی با من خویشتن را برخوردار ساز.»

به شما می‌گویند: که از آن دنیا آمده و شما را گفته که جهان دیگری بعد از این جهان است؟ شما بفرمایید اگر در انتظاری که مرده‌ای زنده شود و وقایع آن جهان را بیان دارد، کدام شخص از آن جهان آمده و گفته بعد از مرگ هیچ خبری نیست؟ حال یا خبری هست یا نیست؟ اگر خبری نباشد که هر دو در نیستی مشابه هستیم اما اگر خبری بود وای بر حال تو که زادی برای آن حیات با خود نیاوردی. از این مطالب که بیان گردید داستان بهره‌های ایمان پس از مرگ نبود منحصراً بحث آرامش انسان متدین در همین جهان است که فواید ایمان را پس از مرگ داستان مفصل است که ان شاء الله در مجلدات بعد خواهیم آورد.

---

۱. سوره رعد، آیه ۲۸.

## نسائم رحمت

در این بازار اگر سودی است با درویش خرسند است

الهی منعم گردان به درویشی و خرسندی

(حافظ)

رسول خدا ﷺ می فرماید:

«إِنَّ فِي أَيَّامِ دَهْرِكُمْ نَفَحَاتٍ إِلَّا فَتَعَرَّضُوا لَهَا».

«در روزگاران عمر شما گه گاه نسائمی بر قلب شما می وزد،

دلها را بر آن نسائم عرضه دارد.»

گفت پیغمبر که نفحات‌های حق اندر این ایام می‌آرد سبق  
گوش هوش دارید این ملاقات را در ربایید این چنین نفحات را  
نفحه‌ای آمد شما را دید و رفت هر که رامی‌خواست جان بخشید و رفت  
نفحه دیگر رسید ای خواجه تاش تا ز تو در نگذرد آگاه باش  
دوستی داشتیم که می‌گفت:

منزل ما در کنار خرابه‌ای متروک بود، یک شب زمستان که به منزل  
می‌رفتم دیدم در خرابه آتشی روشن است پیش‌تر رفتم و دیدم مردی  
آن جا آتشی افروخته و به تهیه چای مشغول است. به من گفتم: بفرمایید.  
گفتم: متشکرم و بعد که به منزل رفتم به خانمم گفتم: هوا بسیار سرد  
است، این مرد چگونه در این خرابه به سر می‌برد؛ کاش پوششی برای او

می بردم.

رفتم و گفتم: هوا سرد است امشب را چگونه با این سرما می گذرانی؟ اگر می خواهی تا یک پتو برای تو بیاورم. گفت: خوش. و دیگر سخن نگفت و در سکوت فرو رفت. بنده از گفتار خود پشیمان شدم و با تصور این که او مردی کم خرد است به منزل بازگشتم، نیمه شب بارانی شدید باریدن گرفت و هوا توفانی شد. خانمم مرا بیدار کرد و گفت: به فریاد این مرد برس آن وقت که پتو را نپذیرفت از این هوای بارانی خبر نداشت برو و ببین اگر در همان شرایط است پتو را به او ده.

من از بستر بیرون آمدم و با پتو به خرابه رفتم. دیدم منقل آتش را در زیر سقف فرسوده ای گذاشته و آن جا نشسته. حرف گذشته را تکرار کردم. باز گفت: خوش. و سردر گریبان فرو برد، این بار به دیوانگی او یقین پیدا کردم. بعد از نیمه شب بود که صدایی مهیبی از خرابه برخاست، متوجه شدم که همان سقف فرسوده هم فرو ریخته و درویش در زیر خاک و گل مدفون گردید. صبح به خرابه رفتم دیدم حدسم درست است. شهرداری را خبر کردم که این سقف فرو ریخته و در زیر آن مردی فقیر است. مأمورین به کند و کاو پرداخته خاک ها را عقب زدند، به ناگاه متوجه شدم که یک سر تیر سقف پایین آمده و سر دیگر همانجا که درویش نشسته بود برجای بود. گفتم: درویش! زنده ای؟ باز با لبخند گفت: خوش.

به راستی که ما را از این احوال خبر نیست، اما بنده یقین دارم که بدون ایمان و توکل چنین حالتی نصیب احدی نمی شود و با عدم آن در کاخها و کنار ثروتها جز پریشانی و وحشت و ترس و آشفتگی چیزی نیست.

آرامش خواهی منحصرأ در بندگی آن ذات غنی است، او را یافتی همه  
چیز را یافتی و اگر نیافتی هیچ نیافتی حتی خود را گم کردی.

«نَسُوا اللَّهَ فَنَسَاهُمْ أَنفُسَهُمْ»<sup>۱</sup>

«خدا را فراموش کردند، خویشتن خویش را از یاد بردند.»

ندهی اگر به او دل به چه آرمیده باشی؟

نگزینی ار غم او چه غمی گزیده باشی؟

نظری نهان بیفکن مگرش عیان ببینی

گرش از جهان نبینی زجهان چه دیده باشی؟

## نسیم گلزار یقین

ای عزیز!

شک و تردید! زندگی را تیره و تار می‌کند و اگر از گلزار یقین نسائی  
وزیدن گرفت قلبت را برای همیشه آرامش می‌دهد و مرگ که بالاترین  
مصیبت برای اکثر مردم است برای تو گشایش در زندان است.

«مَا أَعْظَمَ سَعَادَةَ مَرءٍ مِنْ بُوشِرِ قَلْبِهِ بِبَرْدِ الْيَقِينِ»<sup>۱</sup>

«برای شخص سعادت بی‌از این نیست که نسیم خنک یقین،

قلبش را بشارت دهد.»

یکی از روزها پیامبر ﷺ نماز صبح را در مسجد با جماعت خواند. بعد از  
نماز چشمش به جوانی رنگ باخته و لاغر افتاد که آشکار بود شب را به  
خواب نرفته و عبادت و روزه‌اش بس لاغر و نحیفش نموده است. از او  
پرسید: ای جوان! چگونه صبح کردی؟

جوان پاسخ داد: در حال یقین. حضرت فرمود: علامت یقینت

چیست؟

جوان عرض کرد: این یقین من است که شب‌ها به بیداریم کشیده و  
نسبت به علائق مادی بس بی‌اعتنائیم نموده. گویی می‌بینم که عرش الهی

برای حساب رسی خلاق مستقر گردیده مردم برای محاسبه خویش گرد آمده‌اند و من نیز در میان آن‌ها هستم، بهشتیان را می‌نگرم که شرمسار از تنعم نعمات الهی اند و یکدیگر را آشنا هستند، بر سریره عزت نشسته و با هم مأنوسند.

گویی از همین جا جهنمیان را می‌نگرم که در میان آتش معذبند، فریاد گوش خراش آن‌ها را می‌شنوم آوای زبانه‌های کوه وار آتش جهنم در گوشم طنین انداخته است.

حضرت فرمود: این بنده‌ای است که خداوند، دلش را در پرتو نور ایمان روشن گردانیده و سپس او را گفت: کاری کن که این حالت از تو سلب نشود. جوان عرض کرد: یا رسول الله! دعا فرما که خداوند، شهادت در رکاب تو را نصیبم فرماید پیامبر دعا فرمود. طولی نکشید که برای جنگی پیامبر با سربازان از مدینه خارج شدند در ابتدای کارزار نه نفر از مسلمانان شهید شدند و آن جوان، دهمین سرباز شهید بود.<sup>۱</sup>

این است نتیجه وصول به مقام یقین، کسی که جهنم را از اینجا می‌بیند و صدای زبانه‌های آتشش را می‌شنود، محال است دامن به گناه آلود، آن که شمیم عطر آگین گل‌های بهشت مشام جانشان را در همین جا می‌نوازد، محال است در تهیه توشه راه بهشت کوتاهی نماید.

«لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ • لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ»<sup>۲</sup>

«اگر به مقام علم الیقین رسیدید، همانا جهنم را خواهید دید.»

۱. اصول کافی، ج ۲، ص ۵۱.

۲. سوره تکوین، آیات ۵ و ۶.

امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام می‌فرماید:

«إِنَّ آيْمَانَ أَفْضَلَ مِنَ الْإِسْلَامِ وَإِنَّ الْيَقِينَ أَفْضَلَ مِنَ الْآيْمَانِ وَ  
مَا مِنْ شَيْءٍ أَعَزُّ مِنَ الْيَقِينِ.»<sup>۱</sup>

«ایمان از اسلام برتر است و یقین از ایمان برتر، و چیزی که  
گرامی‌تر از یقین نیست.»

«لَمْ يُقْسَمَ بَيْنَ الْعِبَادِ أَقَلُّ مِنْ خَمْسٍ: الْيَقِينِ وَالْقَنُوعَ وَالصَّبْرَ وَ  
الشُّكْرَ وَالَّذِي يُكْمَلُ لَهُ هَذَا كُلُّهُ الْعَقْلُ.»<sup>۲</sup>

«پنج خصلت است که کمتر از هر چیز دیگری میان بندگان  
تقسیم شده‌اند: قناعت، شکیبایی و سپاس‌گزاری و پنجمی که  
همه این‌ها به سبب آن کامل می‌شود، عقل است.»

باری حق‌الیقین است که پرده شک و تردید را تا ابد از خاطر انسان  
می‌زداید و گرنه بدون وصول به آن مقام، کما بیش اوهام و خیالات خاطر  
انسان را از تشویش رها نمی‌نماید.

روزی کودک بودی و از آتش تو را می‌ترسایندند، اما شعله آتش را  
ندیده بودی تا روزی چند بگذشت و آتش افروخته را با چشم مشاهده  
نمودی اما سوزش آن را باورت نبود، روزی دستت بر ظرف آتش خورد و  
دستت واپس کشیدی؛ باورت بیش شد تا به اتفاق دست در آتشبردی و  
پوست دستت سراسر با برخورد آتش سوخت، در این حال دیگر سوزش  
آتش را هرگز شک دنبال نمی‌کند و این مرحله را حق‌الیقین گویند که تا

۱. اصول کافی، ج ۲، ص ۵۱.

۲. خصال، ج ۱، ص ۲۸۵.

مراحل علم الیقین و عین الیقین را پشت سر نگذاری به این مقام نرسی. تا خسته‌ات نبینم داستان زید ثابت را از نظم جلال الدین بشنو:

گفت پیغمبر صباحی زید را	کیف اصبحت ای رفیق با صفا؟
گفت عبداً موقناً <sup>۱</sup> ، باز اوش گفت:	کو نشان از باغ ایمان گر شکفت
گفت تشنه بوده‌ام من روزها	شب نخفتم ز عشق و سوزها
تا ز روز و شب جدا گشتم چنان	که زاسپر بگذرد نوک سنان
گفت از این ره کو ره آوردی بیار	در خور فهم و عقول این دیار
گفت خلقان چون ببیند آسمان	من ببینم عرش را با عرشیان
هشت جنت، هفت دوزخ بیش من	هست پیدا همچو بت پیش شمن
یک به یک و می‌شناسم خلق را	همچو گندم من ز جو در آسیا
که بهشتی که و بیگانه که هست	پیش من پیدا چو مار و ماهی است
این زمان پیدا شده بر این گروه	یوم تَبِیْضٍ وَ تَسْوَدٍ وَ جَوْهٍ <sup>۲</sup>
این سخن پایان ندارد باز ران	تا نمانیم از قطار کاروان
جمله را چون روز رستاخیز من	فاش می‌بینم عیان از مرد و زن
هین بگویم یا فرو بندم نفس	لب گزیدش مصطفی یعنی که بس

(مولوی)

باری دامان پاک معصومین گذشته از اراده حق تعالی مرهون یقینی بود که جان آن‌ها را متور داشته بود.

«وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَ كَانُوا بِآيَاتِنَا

۱. «عبداً موقناً»: بنده‌ای در حال یقین

۲. برگرفته از آیه ۱۰۶ سوره آل عمران.



یوقنون»<sup>۱</sup>

«چون شکیبایی کردند و به آیات ما یقین داشتند، برخی از آنان را پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما به هدایت مردم پرداختند.»

معاذ برای قرب به حضرت پروردگار از پیامبر ﷺ پرسید: چه علمی بهتر است که انجام دهم؟ فرمودند: در مقام یقین به پیامبرت تأسی کن. معاذ عرض کرد: شما پیامبرید و من معاذ هستم. حضرت فرمود: هر چند در دانش و معرفت تو کاستی باشد.<sup>۲</sup> چون پذیرفتی که او محمد امین و راستگو بود، به آن چه از او رسیده یقین داشته باش.

«قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ.»<sup>۳</sup>

«بگو: اگر خدا را دوست دارید، مرا پیروی کنید تا خدا شما را دوست دارد.»

---

۱. سوره سجده، آیه ۲۴.

۲. مستدرک الوسائل، ج ۱۱، ص ۱۹۶.

۳. سوره آل عمران، آیه ۳۱.

## واقعہ بی تردید

«إِذَا وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ • لَيْسَ لَوْفَعَتِهَا كَاذِبَةٌ • خَافِضَةٌ رَافِعَةٌ»<sup>۱</sup>  
«زمانی کہ آن هنگامہ در رسد، هنگامہ ای کہ در وقوع آن  
دروغی نیست، آن هنگامہ کہ پست کننده و فرازنده باشد.»  
واقعہ ای کہ نیاید پیامبری جز این کہ از آن خبر داد، واقعہ ای کہ اعتقاد  
به آن در ہمہ اُمم یکسان است، اما آدمی بسا آن گونه مسحور عالم طبع  
گردیدہ کہ تا در نرسد و آن را بہ مشاہدہ ننشیند باور ندارد.

«لَا يُؤْمِنُونَ بِهِ حَتَّىٰ يَرَوْا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ»<sup>۲</sup>  
«بہ آن نگرند تا شکنجہ دردناک را بینند و آن را احساس  
کنند.»

اما این انکار و تردید تا آن زمان ادامہ دارد کہ آن را بہ مشاہدہ  
ننشستہ اند و افسوس کہ در آن دم پیش گیری و مصونیت از عذابشان دیگر  
مقدور نیست.

«وَلَا يَزَالُ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي مِرْيَةٍ مِنْهُ حَتَّىٰ تَأْتِيَهُمُ السَّاعَةُ بَغْتَةً»<sup>۳</sup>  
«و آن را کافران بہ باور ننشینند جز آن زمان کہ ناگاہ درسد.»

---

۱. سورہ واقعہ، آیات ۱ تا ۳.

۲. سورہ شعراء، آیہ ۲۰۱.

۳. سورہ حج، آیہ ۵۵.

مگر نه این است که دفع ضرر محتمل بر خردمند واجب است؟

**عزیزان!**

«أَلَا إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ.»<sup>۱</sup>

در قرآن، بخش مهمی از آیات، تذکر به سرنوشت انسان پس از مرگ است، این سرنوشت آمدنی را آدمی نمی‌تواند فراموش کند حتی اگر در باره آن شک داشته باشد.

بسیاری از دور اندیشی‌های ما در این دنیا تحت تاثیر احتمالات است، عجب است از آدمی که ولو نسبت به رستاخیز احتمال داشته باشد چگونه است که برای خود از دفع ضرر و جلب منفعت غافل است و حال آن که اگر جزء گروندگان باشد لازمه ایمان یقین به وقوع قیامت است.

«وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلِكَ وَبِالْآخِرَةِ هُمْ

يُوقِنُونَ.»<sup>۲</sup>

«و آنان که ایمان آوردند به آنچه بر تو نازل شده و آنچه بر

پیامبران قبل از تو و نسبت به سرای دیگر یقین دارند.»

مرگ، بزرگ‌ترین واقعه حیات انسان است که باوقوع آن، قلب بعد از عمری حرکت از ضربان باز می‌ایستد، چشم از دیدن باز می‌ماند، و گوش دیگر نمی‌شنود، دست و پا از حرکت باز می‌ایستد نزدیکان از آدمی دور می‌شوند، مراجعین فرار می‌کنند، تملک‌ها باطل می‌شود، پیوندها می‌گسلد، اگر این واقعه روز آید به دنبال آن شبی نیست و اگر شب آید به

۱. سوره یونس، آیه ۵۵.

۲. سوره بقره، آیه ۴.

دنبال آن روزی نیست، یقینی که وقوع آن را هیچ شکی نیست، روزی که کشتزارها درو شود و خرمن‌ها برداشته، کوله بارها بسته، رازها آشکار و پیش آمدها نمایان، و چنین واقعه عظیمی را توان به فراموشی سپرد؟!

مگر می‌رفت استاد مهینه      خری می‌برد بارش آبگینه  
یکی گفتا که بس آهسته کاری      به این آهستگی بر خر چه داری؟  
بگفتا خود دلی پر پیچ دارم      که گر این خر بیفتد هیچ دارم  
چنین عمری کز آن جان تو شاد است      به جان تو چو مرگ آید به باد است

(عطار)

«لَمْ يَخْلُقَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ يَقِينًا لَا شَكَّ فِيهِ أَشْبَهُ بِشَكِّ لَا يَقِينَ فِيهِ  
الْمَوْتُ.»<sup>۱</sup>

«خداوند، هیچ یقین بدون شکی را نیافریده که مانند مرگ  
مشابه شکی باشد که یقین در آن راه ندارد و اگر این فراموشی  
نبود، جهان چنین آباد نمی‌شد.»

زین رو غافلان از مرگ تا دم آخر به آبادانی این جهان پردازند و از آن  
جهان غافل مانند و متقیان با یاد آخرت از این جهان غافل مانند، ولی از  
آبادانی که غافلان عامل آن بودند بی بهره نمانند.

«أَوْ لَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ  
قَبْلِهِمْ كَانُوا أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَأَثَارُوا الْأَرْضَ وَعَمَرُوهَا أَكْثَرَ مِمَّا  
عَمَرُوهَا وَجَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانَ اللَّهُ لِيَظْلِمَهُمْ وَلَكِنْ

كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ»<sup>۱</sup>

«آیا در زمین سیر نکردید تا ببینید پایان کار آنان که بسیار توانا تر از شما بودند؛ کشتیزارها و کاخ‌ها و عمارات بر افراشته رسولان برای هدایت آنان آمدند و آن‌ها نپذیرفتند. خدا را با آنان ستمی نبود جز آن که ایشان به خود ستم کردند.»

شہوت دنیا مثال گلخن است	کہ از آن حمام تقوی روشن است
لیک قسم متقی زین تون صفاست	زانکہ در گرمابہ است و در نقاست
اغنیا مانندہ سرگین کشان	بہر آتش کردن گرمابہ دان
اندر ایشان حرص بنہادہ خدا	تا بود گرمابہ گرم و با نوا
ترک این تون گیر و در گرمابہ ران	ترک تون را عین آن گرمابہ دان
ہر کہ در گرمابہ شد سیمای او	ہست پیدا بر رخ زیبای او
تونیان را نیز سیمای آشکار	از لباس و از رخسار و از غبار
این سخن گر چہ کہ رسوایی فزاست	در میان تونیان زین فخرہاست
آن کہ در تون زاد پاکی را ندید	بوی مشک آرد بر او رنجی پدید
گر بہ تون انباز خواہی بود تو	زین زیان ہزگز نبینی سود تو

(مولوی)

مباد آن کہ واقعہ مرگ را در زمرہ آمال و آرزوہا انگاری کہ وقوع آن را احتمال دانی و یقین آن را دنیا بہ صورت شک نماید.

«مَنْ رَأَى الْمَوْتَ بَعَيْنٍ يَقِينٍ رَأَهُ قَرِيبًا وَ مَنْ رَأَى الْمَوْتَ بَعَيْنٍ

أَمَلِهِ رَأَهُ بَعِيداً.<sup>۱</sup>

«آن که مرگ را از دید یقین می‌نگرد آن را بس نزدیک می‌یابد  
و آن که آن را از دید آرزو می‌بیند آن را بس دور.»  
زین رو برای آنکه عالم طبع و سکر آن ما را آن گونه به خواب غفلت  
برده که این واقعه عظیم را، یک پندار و حدس انگاریم و از آمادگی و زاد  
اندوزی برای این سفر باز نمانیم؛ خداوند و ائمه اطهار بسیار سخنان  
تذکرآموز جهت عدم فراموشی یاد مرگ برای غافلان فرموده‌اند:

«وَأَبْتَغِ فِيمَا آتَاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ وَلَا تَنْسَ نَصِيْبَكَ مِنَ الدُّنْيَا وَ  
أَحْسِنْ كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ.»<sup>۲</sup>

«بجوی در آن چه خداوندت ارزانی داشت سرای آخرت را،  
فراموش مکن بهره ات را از دنیا و نیکی کن همان گونه که  
خداوند با تو نیکی نمود.»

حضرت علی عليه السلام در تفسیر این آیه فرمودند:

«لَا تَنْسِ صِحَّتَكَ وَ شَبَابَكَ وَ نَشَاطَكَ أَنْ تَطْلُبَ بِهَا الْآخِرَةَ.»<sup>۳</sup>  
«فراموش مکن که از تندرستی و جوانی و نشاطت را آخرت  
بهره جویی.»

چشم را سزد که در حیات به دیدار آیات آفاقی و قرآن پردازد.

۱. غررالحکم، ص ۳۷۴.

۲. سوره قصص، آیه ۷۷.

۳. معانی الاخبار، ص ۳۲۵.

چشم را فایده آن است که دلبر ببیند ورنبیند چه بود فایده بینایی را  
(حافظ)

گوش را سزد که سخنان حکمت‌آمیز و تذکر شنود، چه

«إِنَّ الذُّكْرَىٰ تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ»<sup>۱</sup>

دانی که خدا چرا تو را داد دو دست من معتقدم که اندر آن سزای هست

با دستی از آن به کار خودپردازی با دست دگر زدیگران‌گیری دست

«ذِكْرُ الْمَوْتِ يُمَيِّتُ الشَّهَوَاتِ فِي النَّفْسِ وَ يَقَطَعُ مَنَابِتَ الْغَفْلَةِ وَ

يَقْوِي الْقَلْبَ بِمَوَاعِدِ اللَّهِ وَ يَرِقُّ الطَّنَجَ وَ يَكْسِرُ أَعْلَامَ الْهَوَىٰ وَ

يَطْفِي نَارَ الْحِرْصِ وَ يُحَقِّرُ الدُّنْيَا وَ هُوَ مَعْنَى مَا قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ

عَلَيْهِ وَ آلِهِ: فَكَّرُ السَّاعَةِ خَيْرٌ مِنْ عِبَادَةِ سَنَةٍ»<sup>۲</sup>

«یاد مرگ، شهوات غیر مشروع را در ضمیر انسان می‌میراند،

ریشه‌های غفلت را بر می‌کند، دل را به وعده‌های الهی تقویّت

می‌نماید، بر طبیعت آدمی نرمی و رقت می‌بخشد، نشانه‌های

هوی را در هم می‌شکند، آتش حرص را فرو می‌نشانند و دنیا

را در نظر آدمی کوچک و حقیر می‌سازد.

و همین است معنی جمله‌ای که پیامبر گرامی فرمود: ساعتی

اندیشه به از سالی عبادت است.»

۱. سوره ذاریات، آیه ۵۵.

۲. بحار الانوار، ج ۳، ص ۱۲۸.

## ظاهرت از باطن باز ندارد

«يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِّنَ الْحَيَاتِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ»<sup>۱</sup>

«منحصراً ظاهر حیات مادی دنیا را می‌شناسند و از سرای آخرت غافلند.»

بشر از بدو تولد با عالم ماده که آن را ملک نیز گویند سر و کار دارد، همان عالمی که حیوانات نیز با آن آشنا هستند و بسا با احساساتی برتر از انسان؛ شنوایی سگ از انسان قوی‌تر است، گربه بویایی قوی‌تر از ما دارد، بعضی از پرندگان دانه ریز را از فراز آسمان می‌بینند و به سوی آن می‌آیند، آن‌چه امتیاز انسان از این حیوانات است اندیشه و تفکر است که باب هزار نکته مجهول را به روی انسان گشوده اما متاسفانه این اندیشه تنها در بررسی همان عالم ماده محصور مانده و آن‌چه در قرآن می‌فرماید:

«مَا مِنْ دَابَّةٍ إِلَّا هِيَ آخِذَةٌ بِنَاصِيَتِهَا»<sup>۲</sup>

«نیست هیچ جنبده‌ای جز آن‌که زمامش به دست ما است.»

ما به زمام آن قدر مشغول شدیم که از زمامدار غافل ماندیم.

قرآن می‌فرماید:

---

۱. سوره روم، آیه ۷.

۲. سوره هود، آیه ۵۶.



ظاهرت از باطن باز ندارد □ / ۲۰۹

«أَوْ لَمْ يَنْظُرُوا فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»<sup>۱</sup>

«آیا نمی‌نگرید به ملکوت آسمان‌ها و زمین.»

و متأسفانه آسمان و زمینمان آن قدر جذابیت بر ایمان پیدا کرد که ملکوت آن را به فراموشی سپردیم.

در قرآن آن جا که حضرت خلیل الله ﷺ، دلبری ستاره را ترک گفته و متوجه ماه می‌شود و سپس چون خورشید را جمالی بهتر می‌یابد به سوی آن رجوع می‌کند و چون دید که در غروب خورشید سر بر بستر باختر نهاد و از نظر ناپدید شد فرمود: «لَا أَحَبُّ آلَافِلِينَ»  
این جاست که دلبری‌های عالم ماده را واپس زد و روی به خالق ستاره و ماه و خورشید نهاد و خداوندش فرمود:

«كَذَلِكَ نُرَى إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ

الْمُوقِنِينَ»<sup>۲</sup>

«این چنین نشان دادیم به حضرت ابراهیم ملکوت آسمان‌ها و زمین را تا از یقین آوردندگان باشد.»

و این آشنایی برای انسان تولدی در جهانی دیگر است که بر خلاف این جهان اصالت دارد و آرامش و آسایش آن جاست که حضرت عیسی ﷺ فرمود:

«لَمْ يَلِجْ مَلَكُوتُ السَّمَاوَاتِ حَتَّى يُولَدَ مَرَّتَيْنِ»<sup>۳</sup>

۱.

۲. سوره انعام، آیه ۷۵.

۳.

«کسی نمی‌نوردد ملکوت آسمان را تا بار دیگر متولد نشود.»  
دیدار ملکوت، دیدار اسماء الهی است که روح و هستی بخش هر موجود است: «وَ بِأَسْمَائِكَ الَّتِي مَلَأْتَ أَرْكَانَ كُلِّ شَيْءٍ»  
همان طور که روح خویشتن را دیدار نتوانی، اما دانی که همه چیز تو وابسته به روح است و آن نفخه الهی است و نشأتی است از شئون حضرت حق، برای هر موجود چنین وابستگی را معتقد باش آن وقت است که خود و کل موجودات را شاخه و برگ یک درخت دانی. می‌یابی که در یک کاروان حرکت می‌کنیم که زمام ما در دست یک زمامدار است آن وقت این آیه را به عینه به تماشای نشینی.

«مَا مِنْ دَابَّةٍ إِلَّا هُوَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا»<sup>۱</sup>

«نیست هیچ جنبده‌ای جز این که زمامش به دست او است.»

از باغی رسته‌ایم که جز یک باغبان ندارد.

خلق همه یکسره نهال خدایند      هیچ نه بشکن از این نهال و نه بفکن

(ناصر خسرو)

آرامش و لذتی از این جهان بینی، تو را دست دهد، که در این باغ به هر گل عاشقی و از هر درخت سایه می‌طلبی، چرا که همه را دست اندر کار حیات و برخوردار می‌یابی، می‌یابی که همه دست اندر کارند تا نظام هستی را تداوم بخشند، گیاهان اکسیژن می‌سازند تا نیاز تنفس حیوانات و انسان را تامین کنند و حیوانات و انسان به جبران آن کربن

---

۱. سوره هود، آیه ۵۶.

می سازند تا نیاز گیاهان را، خورشید آب را تبخیر می کند تا راه انتقال به خشکی برایش آسان شود، باد آن را می راند، در آن جا که فرمان می رسد باز به آب تبدیل می شود، زمین را سیراب کرده و حیات بخش خاک می گردد، در اعماق زمین مخزن می سازد، چشمه ها می جوشد، جویبارها روان می گردد، مزارع سرسبز می شود، گلها و شکوفه ها لبخند می زنند و حیات با هزاران جلوه خود را می نمایند با این همه تو حیات را با هیچ حس در نمی یابی، تماشای این نظم که همه نمودی از حکمت است، دیدار ملکوت است، این جا است که می یابی:

«هُوَ حَيَاةٌ كُلُّ شَيْءٍ»<sup>۱</sup>

«هم اوست حیات هر چیزی.»

حال برآیند این معرفت که عالمی است روبروی ما همه علم، همه نظم، همه لطف و مهر، امکان ندارد که زمامدار حکیم نباشد و اگر حکیم است کار عبث نمی نماید.

توان گفت این سرای عظیم معلول تصادف است؟!

«أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ.»<sup>۲</sup>

«آیا می پندارید شما را عبث آفریده اند و شما را به سوی ما

بازگشتی نیست.»

آن چه از این آیه استنباط می گردد، این است که اگر رستاخیز و قیامتی در کار نباشد این آفرینش عبث است؛ چون انسان برای نیست شدن

۱. اصول کافی، ج ۱، ص ۱۲۹.

۲. سوره مؤمنون، آیه ۱۱۵.

آفریده شده است.

وہ از این کج اندیشی‌ها و زہی اندیشہ باطل!

«و ما خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَ الْأَرْضَ وَ ما بَيْنَهُما لَاعِيبِنَ ... بَلْ نَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ فَيَدْمَغُهُ فَإِذا هُوَ زَاهِقٌ وَ لَكُمْ أَلْوَيْلٌ مِمَّا تَصِفُونَ.»<sup>۱</sup>

«ما آسمان و زمین و آنچه بین آنهاست به بازی نیافریدیم... بلکه ما مادام حق را بر باطل پیروز گردانیم تا باطل را محو و نابود سازیم، وای بر شما از آنچه به توصیف می پردازید.»

خرامیدن لاجوردی سپهر      همان گرد بر گشتن ماه و مهر  
مپندار کز بهر بازیگری است      سرا پرده‌ای این چنین سر سریست؟  
(نظامی)

این کژ اندیشی‌ها معلول دو علت است: عدم اعتقاد به خدا و روز قیامت؛ اعتقاد به خدا و قیامت مسلّم مسئولیت ایجاد می‌کند و مسئولیت قید بندگی می‌طلبد در حالی که عدم اعتقاد یک نحوه آزادی به ایشان می‌دهد و بی بند و بار زیستن هیچ‌گونه مبارزه‌ای را در نفس نمی‌طلبد و طبعاً اینان خطرات این آزادی کاذب را نمی‌دانند، اینان در راهی صعب العبور و پر از دره‌های ژرفناک بر اتومبیلی سوار شده‌اند که ترمز ندارد و وای بر سرنوشت ایشان!

---

۱. سوره انبیاء، آیات ۱۶ و ۱۸.

این طلب آزادی و بی بند و بار زیستن را برای اینان خداوند این گونه بیان می‌فرماید:

«أَيُّ حَسْبِ الْإِنْسَانِ أَلَّنْ نَجْمَعُ عِظَامَهُ • بَلَىٰ قَادِرِينَ عَلَىٰ أَنْ  
نُسَوِّيَ بَنَانَهُ • بَلْ يُرِيدُ الْإِنْسَانَ لِيَفْجَرَهُ أُمَامَهُ.»<sup>۱</sup>

«آیا انسان می‌پندارد ما پوسیده استخوان او را دوباره جمع نمی‌کنیم؟ بلکه ما تواناییم بر سرانگشت‌های او را باز سازی، کنیم بلکه می‌خواهد انسان آن چه را در پیش رو، دارد با هوای نفس بگذراند.»

دقت شود که از دقایق کالبد انسان آرایش پوست سرانگشتان است که دو نفر در میان میلیاردها انسان با یک نقش دیده نشده و خداوند برای بازسازی انسان در قیامت سرانگشت را به مثل کشد. علت دوم که باز ریشه در علت اول دارد این است که اینان اهل اندیشه و تفکر و تحقیق نیستند و اگر احیاناً مطالعه‌ای دارند از کتب مخالفین دین و قیامت است و اگر پژوهشی می‌کنند باز از ایشان است، جستجوی اینان برای یافتن خدا سرسری و آمیخته با هوی است ولی برای بی بند و بار زیستن صد دلیل جمع آوری می‌کنند.

«سَأَصْرَفُ عَنْ آيَاتِي الَّذِينَ يَتَكَبَّرُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَإِنْ يَرَوْا كَلِمَةً لَا يُؤْمِنُونَ بِهَا وَإِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الرُّشْدِ لَا يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا وَإِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الْغَيِّ يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَ

کَانُوا عَنْهَا غَافِلِينَ»<sup>۱</sup>

«آنان که در زمین به ناحق و از روی تکبر دعوی بزرگی کنند از آیاتم روی گردانند، اینان چون نبیند راه رشد و رستگاری را از آن روی برتابند و چون راه جهل و گمراهی را پیش روی بینند در آن ره سپرند این بدان جهت است که آیات ما را تکذیب کرده و از آن‌ها غافل ماندند.»

دقت شود که به دنبال سرنوشت این تیره‌روزان خداوند فرماید:

«وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَلِقَاءِ الْآخِرَةِ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ هَلْ يُجْزَوْنَ  
إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ»<sup>۲</sup>

«آنان که تکذیب کردند آیات ما را و بازگشت در آخرت را، باطل کردیم اعمال آن‌ها را چنین کاری جز نتیجه اعمالشان بود؟»

چرا که وقتی اعتقاد به خدا و روز جزا نبود مسلم در هیچ عمل حتی کردار نیک، نیت قرب الی الله نیست و در نتیجه بهره عمل دنیایی بهره دنیا وی خواهد داشت و اینان در آخرت با دست خالی وارد شوند.

---

۱. سوره اعراف، آیه ۱۴۶.

۲. سوره اعراف، آیه ۱۴۷.

## پشیمانی در غروب زندگی

از بدو بلوغ با آیات آفاقی و قرآنی و انفسی مواجه بودی، مواظب بس اندرگورا شنیدی، همه عمر بر سر سفره ولی نعمت خود نشستی، مادام در نعمات و مواهب او غوطه ور بودی و متاسفانه یک لحظه با او ننگریستی، عالم طبع چنانست مشغول نمود که هرگزت نظر به ملکوت نیافتاد، وقتی مرگ با تو دست به گریبان شد، در دقایق غروب آفتاب حیات که سرمایه عمر را بر باد رفته بینی، به یاد خدا افتاده، دیگرت این یاد سودی نبخشد، اگر چه همان هم بهتر از عدم آن است.

«وَلَيْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ حَتَّىٰ إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ إِنِّي تُبْتُ آلَانَ وَلَا الَّذِينَ يَمُوتُونَ وَهُمْ كَفَارٌ أُولَٰئِكَ أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا.»<sup>۱</sup>

«برای اهل معصیت توبه‌ای نیست در آن گاه که مرگ ایشان فرا رسید و در آن جا گویند: هم اکنون توبه می‌کنم و نه برای آن که با کفر می‌میرند برای ایشان عذابی بس دردناک آماده است.»

و چندان به حال و ایمان خود در ساعات آسایش زندگی اطمینان

---

۱ . سورة نساء، آیه ۱۸ .

نداشته باش و به خدا پناه بر چه دانی در ساعات درد و رنج و برکنده شدن از کلّ تعلقات آدمی را چه حالی باشد؟ هر چند در خبر است که هر کس آن گونه می‌میرد که زندگی کرده است.

و بهتر آن که ایمانت را به خدا سپاری که او امین حقیقی است، آن چنان که در پایان دعای عدیله آمده و خواننده دعا بعد از اظهار تمام مراتب ایمان می‌گوید:

«إِنِّي أَوْدَعْتُكَ يَقِينِي هَذَا وَ ثُبَاتٍ دِينِي وَ أَنْتَ خَيْرٌ مُسْتَوْدِعٍ وَ قَدْ  
أَمَرْتُنَا بِحِفْظِ أَلْوَدَائِعِ فَزِدْهُ عَلَيَّ وَ قَدْ حُضِرَ مَوْتِي بِرَحْمَتِكَ يَا  
أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ»<sup>۱</sup>

«به راستی که به ودیعت نهادم نزد تو این یقین ایمانم را و تو بهترین امانت داری و هم امر فرمودی به حفظ امانت‌ها، باز گردان این امانت را به من در وقت مرگ، به رحمتت سوگند ای از همه مهربانان مهربان‌تر.»

چو آمد شیخ اقطع را اجل پیش	به صد زاری بسی بگریست بر خویش
بدو گفتند ای شیخ نکو بخت	ز بیم مرگ می‌ترسی چنین سخت؟
چنین گفت او که من مشتاق مرگم	به جز مرگی ز عالم نیست برگم
ولی من ز آن همی ترسم به صد تاب	که افتاد این رقم کشتی به غرقاب
نیم آگاه کاین کشتی تمامت	فتد در قعر، یا یابد سلامت
اگر قهری کند چو غرقه کشتی	و گرنه دائماً گردم بهشتی

۱. مستدرک سفینه البحار، ج ۷، ص ۱۳۲.



کنون در معرض این دو مقام از آن ترسم که تا اهل کدامم؟  
کسی بر خشک کشتی رانده صد سال کنون گر غرقه گردد چون بود حال؟  
ولی امید این سرگشته آن است که حفظ حق در آن دم حرز جانست  
(عطار)

شیخ طوسی از محمدبن سلیمان دیلمی روایت کرده است که:  
در خدمت حضرت امام صادق علیه السلام عرض کردم: شیعیان شما می گویند:  
ایمان بر دو قسم است، یکی مستقر و ثابت و دیگر آن که موقتی است و به  
امانت سپرده شده و زائل می گردد. پس مرا بیاموز دعایی را که هر آن گاه  
بخوانم ایمان من کامل گردد و زائل نشود. فرمود: بگو بعد از هر نماز:

«رَضِيتُ بِاللّٰهِ رَبًّا وَ بِمُحَمَّدٍ صَلَّى اللهُ وَآلِهِ وَنَبِيِّا وَبِالْإِسْلَامِ دِينًا وَ  
بِالْقُرْآنِ كِتَابًا وَبِالْكَعْبَةِ قِبْلَةً وَبِعَلِيٍّ وَلِيًّا وَ إِمَامًا وَبِالْحَسَنِ وَ  
الْحُسَيْنِ وَ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ وَ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ وَ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ وَ  
مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ وَ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى وَ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ وَ عَلِيِّ بْنِ  
مُحَمَّدٍ وَ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ وَ الْحُجَّةِ بْنِ الْحَسَنِ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِمْ  
أئِمَّةَ اللَّهِ إِنِّي رَضِيتُ بِهِمْ أئِمَّةً فَأَرْضِنِي لَهُمْ أَنْتَكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ  
قَدِيرٌ»<sup>۱</sup>

«در ایام جوانی با گروهی از دوستان، برای کسب فیض از  
محضر عارف ربّانی حضرت آقای شیخ جواد انصاری مشرف

۱. مفاتیح الجنان، بعد از نقل دعای عدیله.

بودیم، در آخرین ساعات وداع توصیه فرمودند که اگر کسی بر این راه پشت نمود حداقل توجه کند که به عرفا بد نگوید و گرنه به درّه‌ای سقوط کند که هرگز نجاتی در پی آن نیست. آن روز با صداقتی که در بین دوستان بود هر کس را بیم آن بود که مبادا مربوط به من باشد، آقا به بدرقه تا مسافر بری با ما آمدند.

بنده که بسی ناراحت بودم با چشمی اشکبار عرض کردم: آقا! این سخن شامل بنده نمی‌گردد؟ فرمودند: خیر، اما بعد از هر نماز دعای فوق را بخوان و تاکنون به توفیق حضرت باری تعالی ترک نشده و اما از آن گروه بود فردی که در آن درّه سقوط کرد و تا دم مرگ هم بر نیامد. روزی او را به اندرز نشستیم، به هیچ طریق مجاب نشد. در پایان، دیوان حافظ از جیب در آورد و گفت: من بر حَقِّم و سخن تو ناحق است، اگر قبول نداری حال مرا از خواجه پرس. دیوان را از او گرفتم و با خدای خویش عرض کردم: پروردگارا! این مرد زیر بار منطق من نمی‌رود تو با او بفرمای که حالش چون است. چون دیوان را گشودم این غزل آمد که مطلعش این است.»

از سر کوی تو هر کو به ملامت برود

نرود کارش و آخر به خجالت برود

سالک از نور هدایت طلبد راه به دوست

که بجایی نرسد گربه ضلالت برود  
و باز هم متنّبّه نشد، باری در هر حال باید روی به حق آورد و در راه  
هدایت استمداد از او طلبید.

شهادت از سر صدقی بگفتی	عزیزی بود چون هر شب بخفتی
کرم کن این امانت گیر یک چند	به حق آن‌گاه گفتی: ای خداوند
چه می‌گویم که غیر تو امین نیست	کامینی چون تو در روی زمین نیست
در آن درماندگی با من رسانی	که تا وقتی که درمانم، تو دانی
زبان‌ش بسته آمد سه شبان روز	چو نزدیک آمدش مرگ جهان سوز
گشاده شد زبانش در شهادت	چو دو دم می‌نماند او را زیادت
یکی هاتف زحال او نشان داد	شهادت چون بگفت القصه جان داد
که هر شب می‌سپردی در دیانت	که هان ای مرد بستان این امانت
که ضایع نیست کار یک نکوکار	که تا آگاه گردد، مرد هشیار
زطاعت نیست از موی سپید است	خدایا گر دل من پر امید است
که هرچ از من بود عین قصور است	امیدم بر عبادت بس غرور است
اگر بخشی به یک‌مویم عجب نیست <sup>۱</sup>	چو عفت را سر مویی سبب نیست

(عطار)

---

۱. الهی نامه، عطار.

## پاینده‌های تعلق

آدمی را لحظاتی در انتظار است که از حیات این جهانی ناامید می‌شود و می‌داند که رفتنی است، در این لحظات بهترین حال آن است که دل متوجه الطاف الهی و غفران او باشد، چون ما از افعال نیک همه را نتوانستیم انجام دهیم و آن‌چه را که انجام داده‌ایم معلوم نیست که گونه‌ای باشد که در خور احسان پروردگار و ثواب باشد و از ریا و سمعه بدور مانده باشد. و از اعمال ناشایست هر آن‌چه بوده بسا در نامه عمل ما چیزی که یافت نشود نیست، و بسی اوامر را نادیده انگاشتیم و بسا منکرات را که گوشمان بدهکار ترک آن‌ها نبود؛ بنابراین بر این امور به دفتر اعمال خویش هیچ نتوان امید بست، اما از غفران و فضل پروردگار نتوان ناامید شد؛ با این ترتیب چشم محتضر فقط باید به سوی رحمت و فضل باشد و اگر محتضر بنده‌ای گریز پای خود را ببیند با خدای خویش این زمزمه را داشته باشد.

رسم است که مالکان تحریر      آزاد کنند بنده پیر  
ای بنده نواز عالم آرای      بر بنده پیر خود ببخشای

(سعدی)

و اطرافیان را جز این گونه تلقین نباشد، چه زمان تخویف گذشت، اما کسب این حال را برای محتضر موانعی است و عظیم‌ترین مانع تعلقات دنیایی است، که دل بازنجیرهایی در بند آمده که میخ آن در زمین مقید

است، جایی در بند بستگان، جایی در بند املاک و مستغلات و جایی در بند مقامات و میزها، این دل حتی در این لحظات بسیار حساس روی آن طرف نتواند کرد و دل را از این تعلقات آزادی نتوان، چه از این طرف در نعمات حضرت پروردگارش بسی دلبستگی بود و از آن طرف در طول عمرش اکتسابی برای آینده خویش به دست نیاورد به چه چیز بنگرد؟ در این منظر کویری است که از آب و آبادی چیزی در آن به چشم نمی‌خورد و در آن منظر گلستانی که شخص را از آن بیرون می‌کنند.

نه نماز بامدادی، نه دعای شامگاهی

نه زچشم تو به اشکی، نه سوز سینه آهی

به فغانم از دل و تن، دل و تن مگو دو دشمن

دل سخت بی حیائی، تن سست پرگناهی

نه چنان به غفلت اندر، شده‌ام که باز یابم

ز ملامت اشتغالی وز عبرت انتباهی

نه مکاشفت چو عارف، نه مجاهدت چو عابد

نسپرد پای توفیق، به کوی دوست راهی

به کجا گریزم ای دل که ره گریز نبود

نه امید تکیه گاهی، نه ز آرزو پناهی

نتوان حبیب جبران خطای روزگاران

که نمانده است از عمر، به غیر سال و ماهی

(حبیب یغمایی)

## بازشناسی محبوب‌ها

تا تو در این دام نیفتی، محبوب‌های این جهانی را یک بازنگری داشته باش، نخست بدان که جان آدمی طلب کار حسن است، آن چه را دوست دارد حتماً از یکی از محاسن بر خوردار است، تو انسان عالم را بیشتر دوست داری یا جاهل را؟ قوی را دوست داری یا ضعیف را؟ کریم را دوست داری یا بخیل را؟ زشت را دوست داری یا جمیل را؟

خداوند نیز این گونه است، چون خود با صفات ثبوتیه آراسته و از صفات سلبيه بری است و فطرت تو را بگونه خود آفرید

«فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا»<sup>۱</sup>

«روی به طرف دین راستین گردان که آن فطرت الهی است،

فطرتی که خداوند مردم را بر آن فطرت آفرید.»

بنابراین دلبری صفات خوب، جزء فطرت و سرشت انسان است که عدولی بر آن نیست، اما بنگر که اگر تو با دو خواهر دوقلو که از نظر شکل و اندام و خانواده کاملاً یکسان باشند بخواهی ازدواج کنی، اما یک خواهر دارای تحصیلات بالاتری است، کدام یک برای دلبری دارد؟ مسلم خواهی گفت: آن که تحصیلات برتر دارد، حال بیندیش که اگر ده صفت برترش باشد جاذبیت او چند است؟ این مثال را برای تو آوردم تا بدانی که

---

۱. سوره روم، آیه ۳۰.

صفات جمال و جلال در هر موجود جاذب جان انسان است و هر محبوب را صفتی از جمال و جلال آراسته.

نخست بدان که این جمال و جلال‌های محبوب‌های عالم اسفل سایه‌ای است از جمال و جلال عالم اعلی که آن را هیچ شباهتی با کمال مطلق آن صفت نیست.

دوم در این موصوف منحصرأ یک صفت از اوصاف تو را مجذوب داشته، حال بنگر که آن محبوب که مرکز کل صفات جمال و جلال است جذابیت او تا چه حد است.

سوم این محبوب که دل بدو دادی حُسنی در او یافتی که چشم تو را از صد عیب او بر بست، چه گویی درباره آن محبوب که نه تنها همه حسن است که کوچک‌ترین نقص و عیبی در ذات او نیست.

چهارم حسن این محبوب را مسلم زوال در پی است، جوانیش را پیری و مرگ به دنبال بهارش را خزان در پی، و قدرتش را ضعف پایان و شایسته باد آن محبوب که حسنش را هیچ نقص و زوال به دنبال نباشد.

ای دوست شکر بهتر یا آن که شکر سازد

خوبی قمر بهتر یا آن که قمر سازد

ای باغ تویی خوش‌تر یا گلشن و گل در تو

یا آن که بر آرد گل صد نرگس‌تر سازد

این جاست که در می‌یابی به جز خدا همه محبوب‌ها کاذب‌اند، و هر عشقی جز با خدا زوالش در پی و اگر باقی ماند تا هنگام مرگ رهایی از آن بس دردآور خواهد بود. در داستان لیلی و مجنون که وصالی در پی

نداشت، نامه‌ای در بستر مرگ لیلی برای مجنون می‌نگارد و او را اندرزی نیکو می‌دهد؛ این اندرز بس نیکو اندرزی بود برای همه کس. بیشتر کسان مجنون غنا و ثروت اندوزی‌اند بعضی مجنون مقام و گروهی مجنون شهرت، بنگر تا دل‌بستگی تو جز با حق با کیست؟ و این اندرز لیلی قیس بنی عامر را با زبان شعرم به خاطر سپار.

به مهد مرگ چون لیلی درافتاد	فتاد آن عاشق شوریده‌اش یاد
چراغ جان ز روغن گشته خالی	نه عشقی مانده نه مجنون نه لیلی
خزانش برگ ریزان کرده آغاز	به رفتن جان شیرین گشته دمساز
پریشانی به مویش روی آورد	به زردی کشت سبزش روی آورد
سمندش از تک هستی در افتاد	بهارانش گلستان رفته بر باد
به یغما برد مرگش برگ نسیرین	به جز تلخی نماند از کام شیرین
خمارین نرگشش از ژاله تر ماند	طیبیش را دواها بی اثر ماند
پیامی داد عاشق را به صد سوز	که بنگر غایت الامالت امروز
به شاخی نغمه‌ها کردی تو آغاز	که اکنون نوحه زاغ استش آواز
سپردی دل به آفل <sup>۱</sup> هین افولش	چو دل دادی نداستی تو گولش
جهان پیری است محجوب و فریبا	غرور است این متاع دون دنیا
حریم دل به جز جای خدا نیست	بر این بیمار جز عشقش دوا نیست
زهی آن کس که محبوبش خدا بود	نظرگاهش حریم کبریا بود
به فانی چون سزد عمری رفیقی	به جاویدان سزد عشق حقیقی
چو بر باد است این آرام و سامان	به جز بادی به دستت نیست پایان

۱. نظر کنید به (سوره انعام، آیه ۷۶) گفتار حضرت ابراهیم: «قال لا احب الافلین».



کنون من رفتنی این غم رها کن      دل از فانی بکن، عزم خدا کن  
حرام است عشق بازی جز که با حق      هم او باشد حبیب و عشق مطلق  
نیرزد عشق خوبان چون سراب است      براه حق گل و گلزار و آب است  
(مؤلف)

«وَمِنَ النَّاسِ مَن يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْدَادًا يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ وَ  
الَّذِينَ آمَنُوا أَشَدَّ حُبًّا لِلَّهِ.»<sup>۱</sup>

«هستند از مردم گروهی که می‌گیرند از غیر خداوند شریکانی  
که دوست دارند آن‌ها را هم چون دوست داشتن خدا و حال  
آن‌که مومنان شدیدترین عشق را با خدا دارند.»

به ناچار آدمی در حیات خود با کسان و یاران مانوس می‌شود، خاندان  
خود را دوست دارد، با یاران محبت می‌ورزد، ولی داستان عشق خداوند  
برای آن‌ها چیزی دیگری است؛ هر روزه داری در انتظار سفره افطار است،  
اما چون روز به سر آمد و سفره طعام گسترده شد، امروز مسکین به در  
خواست آمد و فردا یتیم و فردای دیگر اسیر، اینان بیش از جذب طعام  
مجدوب محبوب دیگری بودند که به ایشان فرموده بود: «وَ أَنْفِقُوا مِمَّا  
تُحِبُّونَ»؛ «ببخشید از آن‌چه دوست دارید.

از سفره به نان اکتفا نموده خوراک مهیا را به عشق محبوب ازلی  
بخشیدند، این است معنی «أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ.»<sup>۲</sup>

حضرت خلیل الرحمن را نگر که سال‌ها بر عمر او گذشت که فرزند  
نداشت تا خداوند اسماعیل را به او کرامت فرمود، فرزند نور چشم، عبد

۱. سوره بقره، آیه ۱۶۵.

۲. مربوط به داستان روزه آل عبا در سوره دهر است.

مطلوب؛ حضرت پروردگار که با دیدار او قلبش منور می‌گردید، اما خداوند غیور را نگر که می‌یابد در قلب خلیش اسمعیل را رخنه است و زین رو باب آزمایش را باز می‌کند تا عشق غیر را با عشق خود در دل خلیل به میزان نهد و در رؤیا با او می‌گوید: باید فرزندت را در راه عشق محبوب به قربان گاه کشی. ابراهیم بت شکن کارد را بر می‌دارد و عازم دیار عرفات می‌گردد، از دور می‌یابد که نور چشمش به چرانیدن گوسفندان مشغول است، ای وای بر لغزش امتحان! چه سخت است راه بندگی! به راستی که «عشق آسان نمود اول ولی افتاد مشکل‌ها».

اسمعیل به بدرقه پدر می‌آید، آمدن پدر را آن روز انتظار نمی‌برد، حتماً خبری است، ابراهیم نزدیک‌تر آمد. سلام پدر عزیز! امروز را انتظار ورود شما نداشتیم، داستان از چه قرار است. باری فرزند عزیز! خبری تازه دارم، بفرما پدر مهربانم.

«إِنِّي أَرَىٰ فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ فَانظُرْ مَاذَا تَرَىٰ.»<sup>۱</sup>

«به راستی که من در خواب دیده‌ام که تو را در راه پروردگارم

قربان کنم برگوی تا تو را چه نظر است؟»

«قَالَ يَا أَبَتِ أَفَعَلْ مَا تُوَمَّرُ سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِينَ.»<sup>۲</sup>

«گفت: ای پدر! به جای آن چه با تو امر شده ان شاء الله مرا

از شکیبایان خواهی یافت.»

آن یکی در ایثار نور چشم خویش، آرزوی سال‌های دراز زندگی، و این

یکی در ایثار جان عزیز خویش و این است معنی: «وَالْمُؤْمِنُونَ أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ.»

عالم بزرگوار حاج ملاهادی سبزواری از شهرتی که برای او پیش آمده بود رنج می‌برد؛ اکثر اوقات او صرف جدل و بحث، تدریس، منبر، آمد و شد و مزاحمت می‌گردید برای رهایی از این اشتغالات سفری به حج می‌رود و آن‌جا نیز گرفتار مریدان و زیارت‌کنندگان سایر کشورهای اسلامی می‌شود. می‌بیند شهرت او به عراق و شام و عربستان و سایر کشورها رسیده، دعوت و پذیرایی، دید و باز دید سخت او را تحت فشار گذاشته، شبی را به اندیشه می‌نشیند که با این برنامه‌ها من کجا توانم به خود پردازم؟ در هنگام بازگشت از حج، از کاروان جدا می‌شود، به کاروان دیگری که راهی بندرعباس بود می‌پیوندد، در این کاروان کسی او را نمی‌شناسد، و چون به بندرعباس می‌رسد، آن‌جا را برای زیستن مناسب نمی‌بیند، از آن‌جا به کرمان می‌رود، وارد یکی از مدارس آن‌جا می‌شود و می‌گوید: من مختصری درس خوانده‌ام می‌خواهم در اینجا به درس ادامه دهم. خادم مدرسه می‌گوید: اینجا بیش از چند اتاق نداریم که در هر اتاق چند طلبه هستند و جایی برای تو نیست. حاجی شب را در اتاق خادم می‌گذراند، در آن شب خادم پیشنهاد می‌کند که من پیر و خسته شدم اگر تمایل داشته باشی که خادم همین مدرسه گردی می‌توانی در همین اتاق زندگی کنی و در ضمن با سایر طلاب درس هم بخوانی. وی قبول می‌کند.

چندین سال این مرد بزرگوار در خدمت طلاب به خودسازی می‌پردازد و هیچ کس نمی‌فهمد که او کیست. با دختر همین خادم نیز ازدواج می‌کند، از سکوت و تنهایی، معرفت نفس و خودیابی، می‌یابد لذتی که از شهرت و سرشناسی و آمد و شد قبلی هرگز نمی‌یافت.

در کیش ما تجرد عنقا تمام نیست

در بند نام ماند اگر از نشان گذشت

بدنامی حیات دو روزی نبود بیش

آن هم کلیم با تو بگویم چه سان گذشت

روزیش صرف دادن دل شد به این و آن

روز دگر به کندن دل زین و آن گذشت

(کلیم کاشانی)

در نتیجه بعد از خودسازی به اصفهان برگشته و مشغول تدریس و

تالیف می‌شود این است مفهوم: «وَأَلْمُؤْمِنُونَ أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ».

مرحوم حاج سید محمد فشارکی که استاد شیخ عبد‌الکریم حایری

بوده و در فضل و کمال بعد از مرحوم میرزای شیرازی اول بوده است و در

این مسئله هیچ کس شک نداشت. وی نقل می‌کند:

من شبی که میرزای شیرازی فوت شده بود به منزل رفتم دیدم مثل

اینکه در دلم یک نشاطی هست؛ هر چه این در و آن در زدم جای نشاطی

در خود نمی‌دیدم، مرحوم میرزای شیرازی فوت شده، او استاد من بود آن

عظمتی که وی داشت از نظر علم و تقوی و زیرکی و ذکاوت کم نظیر بود،

در جنبه سیاست هم مردی عجیب بود، مدتی نشستیم اندیشیدم که

خرابی از کجاست؟ نشاط من از چیست؟

آخرش یافتم که همین روزهاست که من باید مرجع شوم، نشاط از این

بابت است، شب را به حرم مشرف شدم و تا صبح آن جا به سر بردم و به

حضرت امیرالمؤمنین متوسل شدم و بامداد از شهر بیرون رفتم و تا تعیین

مرجع بعدی به شهر بازنگشتم این است: «وَأَلْمُؤْمِنُونَ أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ».

## محبوب‌های دروغین

اسمای خداوند همه دلبری دارند، هرگاه پرتوی از اسمی در عالم مُلک متجلی شد، آن که سر بر آسمان نکرده و منبع آن اسم راننگریسته مفتون همین تجلی بی دوام و ناقص می‌شوند، و بیش‌ترین دلبری را برای اکثر مردم اسم غنی دارد، چون مال غنای موقتی برای شخص دارد اکثر به دنبال آنند.

«تُحِبُّونَ الْمَالَ حُبًّا جَمًّا»<sup>۱</sup>

«دوست دارند مال را.»

و این عشق کاذب آن‌ها را از ذات حضرت غنی دور دارد، و چون در معرض زوال است روز جدایی‌اش در پی، چرا که یا در حیات آن زوال بر مال آید یا مال بر جاست و او در معرض زوال قرار می‌گیرد؛

«وَيْلٌ لِّكُلِّ هُمَزَةٍ لُّمِزَةٍ • الَّذِي جَمَعَ مَالًا وَعَدَّدَهُ • يَحْسَبُ أَنَّ مَالَهُ أَخْلَدَهُ.»<sup>۲</sup>

«وای بر هر عیب جوی طعنه زننده، که فراوان مال اندوخت و آن را بس به شمارش می‌آورد، و می‌پنداشت مالش جاودانی است.»

---

۱. سوره فجر، آیه ۲۰.

۲. سوره هُمَزَه، آیه ۲.

بهاری تو را نفریبید که خزان‌ش دنبال است، و جمالی مغرورت  
ننماید که پیریش در پی است.

تازه جوانی به سر ریش‌خند      گفت: به پیری که کمانت به چند؟  
پیر بخندید و بگفت: ای جوان      این دهدت چرخ همی رایگان  
من گه‌گاه که به این غزل عارف بزرگوار علامه طباطبایی می‌نگرم بوی  
جنگل‌های شمال را از آن استشمام می‌کنم، ندانم تو را نیز حالی  
می‌بخشد؟

گذر ز دانه و دام جهان و خویش مباح  
که مرغ با پر آزاد می‌کند پرواز  
به کوهپایه «زان»<sup>۱</sup> بامداد با یاران  
که دور باد دل پاکشان زسوز و گداز  
چه گویمت که چه می‌گفت باد مشک افشان  
که می‌گشود به گفتار خود هزاران راز  
زمن نیوش و میاسا در این دو روز جهان  
که پیش روی تو راهی است سخت دور و دراز  
درخت‌های کهنسال «ورس»<sup>۲</sup> بر سر کوه  
که دیده‌اند به دامان کوه بس تک و تاز  
به گوش هوش شنیدم که دوش می‌گفتند  
که همچو ناله نی بودشان نوا و نواز

---

۱. دهستانی است در شمال.

۲. سروکوهی.

بسی دمیده در این جویبار سبزه نغز  
بسی رمیده بر آن آهوان مشک انداز  
بسی چمیده در این کوهسار کبک دری  
بسی شکفته در این بوستان، شکوفه ناز  
نشان مهر که دیده است در سرای سه پنج  
جهان به کس ننماید دو روز چهار باز  
همی برد پی امروز آنچه در دیروز  
همی کند به سر انجام آنچه در آغاز  
به ساز و سوز بهار و خزان شکیبا باش  
به تنگنای جهان باش «ورس» را انباز  
به هرزه راه مییما و خویش خسته مساز  
که پیش پای تو باشد بسی نشیب و فراز

(علامه طباطبایی)

«كَمْ تَرَكَوْا مِنْ جَنّٰتٍ وَ عُيُوْنٍ • وَ زُرُوْعٍ وَ مَقَامٍ كَرِيْمٍ • وَ نِعْمَةٍ  
كَانُوْا فِيْهَا فَٰكِهِيْنَ.»<sup>۱</sup>

«چه بسیار رها کردند باغ‌ها و چشمه زارها را، مقامات رفیع و  
نعماتی که از آن برخوردار بودند.»

زهره را در میان ستارگان تلالوی بیش است، اما دلبری آن را ماه  
چهارده شب به فراموشی می‌سپارد، و ماه را دلبری تا آن دم است که

خورشید جهان افروز از افق خاور سر به در نیاورد، و خورشید را دلبری تا آن دم که در دامن باختر سر فرو نبرده و چون محبوب از دست رفت دل عارف نغمه لا احب الاقلین سر می دهد،  
زان پس است که گمشده جان خویش را خالق آسمان زمین می بابد،  
این جاست که سالک به منزل می رسد:

«إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ حَنِيفًا وَ مَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ.»<sup>۱</sup>

«به راستی که من رو می کنم به سوی خالق آسمان ها و زمین  
حق گرای و تسلیم اویم و نیستم از شرک آورندگان.»  
جان آدمی طالب کمال مطلق است و هرگز با ناقص نمی آرامد، آرامش  
در وصول به آن کمال است و تا به آن منبع نرسیده گمشده دارد، خوش بر  
آن جان که جانان را یافت و طوبی آن دل که به دلبر رسید.

کاش از غیر تو آگه می نبودی جان من

خود نمی دانست جز تو جان معنی دان من

هر چه بینم غیر رویت نور چشمم گم شود

هر کسی را ره مده ای دیده بینای من

حضرت رسول ﷺ می فرمایند:

«الْأَنَاسُ نِيَامٌ فَإِذَا مَاتُوا انْتَبَهَوْا.»

«مردم در خوابند و چون مردند، بیدار می شوند.»



بسا در رؤیا گناهی می‌کنی که چون بیدار شدی و بر سر عقل آمدی در شگفت‌افتی که من چگونه در عالم خواب به دین گناه دامن آلودم؟ در روز قیامت که عقل همه در کار است و سرائر آشکار همه در حسرت و در شگفتی آنند که چگونه و چرا با این همه گناه دامن آلودند!

«قالوا يا حسرتنا على ما فرطنا فيها و هم يحملون أوزارهم على ظهورهم ألا ساء ما يزرون.»<sup>۱</sup>

«گویند: ای حسرت باد ما را بر آن چه خود را آلودیم و ایشان می‌کشند بار گناهان را بر دوش به راستی که چه زشت باری است.»

قیامت روز بیداری خواب آلودگان این جهانی است؛ در حدیث نبوی است «الدُّنْيَا كَجِلْمِ النَّائِمِ»، «دنیا همچون رؤیایی است که در خواب می‌بینید.»

و نیز حضرت علی عليه السلام می‌فرماید:

«الدُّنْيَا جِلْمٌ وَالْآخِرَةُ يَقْظَةٌ.»

«دنیا رؤیا و آخرت بیداری است.»

«بعضی دنیا را همانند دوران زندگی در رحم مادر و آخرت را همانند تولد دانسته‌اند.»

اما بدان آن که در این جا بیدار است، در سرای آخرت چیزی بر معرفت او نیافزاید، آن چه را که دید در دنیا نیز بدان اعتقاد داشته و سخن دوم نیز

سخن حکیمانه است چرا که رحم دوران سازندگی جنین است و اگر کودک در شکم مادر نقصی یافت بعد از تولد آن نقص را جبران نیست، دنیا نیز دار سازندگی سرای آخرت است که اگر کسی با خود نوری نبرد آن جا جای اکتساب نور نیست. در آن جا ظلمت زدگان نوریان را گویند:

«أَنْظُرُونَا نَقْتَبِسُ مِنْ نُورِكُمْ قِيلَ أَرْجِعُوا وَرَاءَكُمْ فَالْتَمِسُوا نُورًا.»<sup>۱</sup>

«کمی درنگ کنید تا شعله‌ای از نور شما برگیریم. گفته شود:

اگر نور خواهید باز گردید پشت سرتان و از آن جا نور

جو یید.»

ابوالفضل تارمدی سخنی جالب می‌گوید:

«همه موجودات یک بار به دنیا می‌آیند جز انسان و مرغ که

مرغ اول بیضه زاید و سپس از بیضه مرغ زاید یا نزاید و بشر

اول بشر زاید و سپس از بشر انسان زاید یا نزاید.»

از صد هزار تخم مرغ شاید صد تخم مرغ گردد و از صد هزار بشر بسا ده

نفر انسان نباشد!

دی شیخ گرد شهر همی گشت با چراغ

کز دیو و دد ملولم و انسانم آرزوست

گفتم که یافت می‌نشود جُسته‌ایم ما

گفت آن که یافت می‌نشود آنم آرزوست

(مولوی)

آن‌که از استعدادهای خداداد و امانات الهی سوء استفاده کرد و با به کارگیری آن‌ها در ساختار حیات دیگر، استفاده نمود را خداوند انسان نمی‌خواند:

«لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَ لَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَ لَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ»<sup>۱</sup>

«ایشان را دل‌هاست که با آن نمی‌فهمند و چشم‌هاست که با آن نمی‌بینند و گوش‌هاست که با آن نمی‌شنوند. ایشان هم چون چارپایان‌اند بلکه گمراه‌تر باری ایشانند غافلان.»

حکیم طوس را این سخن درست نیاید که فرمود:

جهانا می‌رور چو خواهی درود چو می‌بدروی پروریدن چه سود؟  
(فردوسی)

پروریدن برای درویدن است، زین رو فرمود: «الْدُّنْيَا مَرْزَعَةٌ آلا خِرَّةٌ»  
بهتر بود بفرماید:

جهانا بی‌رور چو خواهی درود که گر ندروی پروریدن چه سود؟  
سرمایه هر کس در آخرت محصول اکتساب او در دنیا است:

«لَهَا مَا كَسَبَتْ وَ عَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ»<sup>۲</sup>

«از برای آن‌ها است آنچه را که کسب کردند و بر علیه آن‌هاست آنچه از بدی انجام دادند.»

۱. سوره اعراف، آیه ۱۷۹.

۲. سوره بقره، آیه ۲۸۶.

«وَمَا ظَلَمَهُمُ اللَّهُ وَلَكِنْ أَنْفُسُهُمْ يَظْلِمُونَ»<sup>۱</sup>

«و خداوند به ایشان ستم نمود، ولیکن ایشان به خود ستم کردند.»

حضرت علی علیه السلام می فرمایند:

«الْإِنْسَانُ نِيَامٌ فَإِذَا مَاتُوا انْتَبَهَوْا»

«مردم در خوابیدن چون مُردند، بیدار می شوند.»

هست ما را خواب و بیداری ما	بر نشان مرگ و محشر دو گوا
حشر اصغر حشر اکبر را نمود	مرگ اصغر مرگ اکبر را زدود
لیک این نامه خیالست و نهان	و آن شود در حشر اکبر بس عیان
چون برآید آفتاب رستخیز	بر جهد از خواب خوب و زشت نیز
سوی دیوان قضا پویان شوند	نقد نیک و بد به کوره در روند
همچنین دنیا که حلم نائم است	خفته پندارد که این خود قائم است
تا بر آید ناگهان صبح اجل	وارهد از ظلمت و ظن و دغل
هر چه تو در خواب بینی نیک و بد	روز محشر یک به یک پیدا شود
آنچه کردی اندر این خواب جهان	گردت هنگام بیداری عیان

(مولوی)

در آن روز که پرده و حجاب احلام از بین رود.

«فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَائِكَ فَبَصَّرَكَ الْيَوْمَ حَدِيدًا»<sup>۲</sup>

«پرده را از تو برداشتیم، پس امروز چشمانت بس تیزبین

۱. سوره آل عمران، آیه ۱۱۷.

۲. سوره ق، آیه ۲۲.

است.»

خوش بر آن عبد که از خواب گران بیدار شد، و بهشت آخرین را به بهشت آغازین پیوست. چه دنیا را با یاد حق برای خویش جنت ساخته بود.

«وَلِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّاتٍ»<sup>۱</sup>

«و برای آن که در مقام خوف پروردگارش قرار گرفت دو بهشت است.»

ترسم روزی دست بر سر زنی که مرا بازگردانید تا بار سفر ببرندم و آن روز تو را گویند: از آن عالم بس دور افتادی.

«وَأَنَّى لَهُمُ التَّنَاطُوسُ مِنْ مَّكَانٍ بَعِيدٍ»<sup>۲</sup>

«و چگونه توانند کسب ایمان کنند از آن جای دور.»

دنیا محل زاد اندوزی بود، اکنون که دستگاه آن برچیده شد، چگونه توانید زاد اندوزید؟

آمال و آرزوها، کام و ناکامی‌ها عمری شما را مشغول کرد و امروز

«و حِيلَ بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ مَا يَشْتَهُونَ كَمَا فُعِلَ بِأَشْيَاعِهِمْ مِنْ قَبْلُ إِنَّهُمْ كَانُوا فِي شَكٍّ مُرِيبٍ»<sup>۳</sup>

«میان ایشان و خواسته‌هایشان جدایی افتاد، همان گونه که با نظایر ایشان در گذشته گذشت و ایشان در شک و تردید، عمر

۱. سورة الرِّحْمٰن، آیه ۴۶.

۲. سورة سبأ، آیه ۵۲.

۳. سورة سبأ، آیه ۵۴.

می گذاشتند.»

آن چه در این کتاب بر تو ای عزیز خواننده! گذشت ترجمان این بیت بود که:

مرا در منزل جانان چه امن و عیش چون هر دم

جرس فریاد می دارد که بر بندید منزلها

باشد که بار سفر بر بندیم و از کوچ به سر منزل جانان غافل نمانیم که

صدای ساربان می آید که:

الا ای خیمگی خیمه فرو هل که پیشاهنگ بیرون شد ز منزل

مباد از قافله عقب مانیم که راه بس دور و منزل بس پر خطر است.

این همه گفتیم لیک اندر بسیج بی عنایت خدا هیچ است هیچ

بی عنایات حق و خاصان حق گر ملک باشد سیاهستش ورق

ای خدا ای قادر بی چند و چون واقفی بر حال بیرون و درون

ای خدا ای فضل تو حاجت روا با تو یاد هیچ کس نبود روا

آن قدر ارشاد تو بخشیده ای تا بدین بس عیب ما پوشیده ای

قطره ای دانش که بخشیدی تو پیش متصل گردان به دریا های خویش

کیمیا داری که تبدیلتش کنی گر چه جوی خون بود شیرش کنی

(مولوی)

## تمنا

کودکی بودم تازه چشم به جهان گشوده، سر تا پا نیاز، امانه زبان  
درخواستی و نه بیان دردی، نه پای رفتاری، نه راه گریزی و نه دست  
تمنایی، منحصرأگریه و ناله بود، آن هم تمنای غذا.

گریه ام ساعتی بیش نبود که: مادر پستان به دهن گرفتن آموخت. اول  
بار که چشم را گشودم، مادر را دیدم، گرسنگی معده ام با او نشانده شد و  
حس کردم ایام تنهایی به سر آمده، گریه ها را رها کردم؛

لبخند نهاد بر لب من      بر غنچه گل شکفتن آموخت

کم کم ایام را پشت سر انداختم، هم سالانی را می دیدم که در کنارم به  
بازی و هیاهو مشغولند، ولی من فرار از دامن مادر را نیاموخته بودم،  
تمنای رفتار و گریز از دامن به دشت، در من بالاگرفت تا بالاخره:

دستم بگرفت و پا به پا برد      تا شیوه راه رفتن آموخت

چون با کودکان کوی آشنا شدم، همه چیزم بازی بود، هیجان، داد و  
فریاد، خنده و هیاهو همه جست و خیز، اما هر آن گاه که خسته در کنار  
مادر می نشستم

شبها بر گاهواره من      بیدار نشست و خفتن آموخت

در دل صد رازم بود، بس نیاز داشتم، اما بیان نیاز را نیاموخته بودم،  
می دیدم همه با هم در گفتگویند، با سخن مأنوسند، آرزو داشتم تا بیان

دردها را برای دیگران بیاموزم، دیری نیاید که هم او

### یک حرف و دو حرف بر زبانم الفاظ نهاد و گفتن آموخت

(ایرج میرزا)

روزها یکی پس از دیگری سپری می‌شد، چشمم هر روز به طلوع و غروبی جدید می‌افتاد هر نیازی که بر طرف می‌شد نیازی دیگر جای آن را می‌گرفت.

این روزها اسباب بازی، به بازییم گرفته بود، یکی را خراب می‌کردم و تمنای دیگرم بود، یک روز عصر که با مادرم در خیابان بودم صدای زنگی به گوشم رسید و زان پس صدها کودک پر هیاهو خیابان را پر از سر و صدا کردند، اتومبیل‌ها متوقف شدند، به مادر گفتم: این خانه مگر چند کودک دارد؟ مادر گفت: اینجا دبستان است، پرسیدم: اینها برای چه به اینجا آمده‌اند؟ گفت: تا خواندن و نوشتن آموزند. گفتم: مرا نیز این تمنا است، گفت: ماهی دیگر تو را هم به مدرسه می‌بریم، این خواست نیز برآورده شد، کلاس‌ها را یکی پس از دیگری پشت سر انداختم، اما در شور جوانی صد خواسته دیگر، اینجا آرزویی جز رفتن به دانشگاه نداشتم و همه چیزم گرفتن مدرک عالی بود، روزی که اسم خود را در لیست قبول شدگان کنکور دیدم، خود را خوشبخت‌ترین انسان‌ها می‌دیدم، اما منحصراً برای چند روز و باز هم تمنا، این بار تمنای مدرک دانشگاهی، شب‌ها به این تمنا بیداریم بود و روزها همه سرگمیم، نه تفریحی، نه بازی و نه معاشرت با دوستان همه را فدای این تمنا کرده بودم و بالاخره روزی مدرک را در کنارم نهادند، جمعی دقایقی برایم کف زدند و پدر و مادر در آغوشم



گرفتند، اما تشنگی نیارمید، این بار به تمنای کار و شغل چند ماه به هر دری زدم تا در سازمانی استخدام شدم، اما ناچار اکنون دیگر نمی‌توانم هم چون کودکان با پدر و مادر باشم، باید خود خانواده‌ای تشکیل دهم، منزل پدر جایی برای من ندارد.

چند سال بدین تمنا در تکاپو و طلب روزها و ساعاتی از شب به کار مشغول و شب‌ها در بستر در تجسم یک مسکن و مأوا رؤیایم بود.

اکنون با خدای خود آشنا بودم و راز و تمنا را با او در میان می‌نهادم، روزی که خود را صاحب منزل دیدم آتش عشق ازدواج در جانم شعله برافروخت و در این تمنا شبی لباس دامادی قامتم را زینت بخشید، پدری دست دخترش را در دستم نهاد و او را به من سپرد و از آن روز زندگانی مستقلی را شروع نمودم.

به راستی که دامن تمنا بر چیده شد؟! هرگز هر دری که گشوده می‌شد! صد در دیگر مفتوح می‌گردید، خانه همسایه از سر و صدای بچه‌ها پر بود، اما خانه ما سوت و کور و شب‌ها تنها نشسته و حرفی برای گفتن نداشتیم، این بار از خدا فرزندی خواستیم و چون خداوند پسری به ما داد صباحی چند نگذشته بود که آرزوی دختری جای آن را گرفت و سالی بعد این آرزو بر آورده شد.

این روزها کلّ اوقات صرف کودکان و در جان آرزوی سعادت آن‌ها ما را به بازی گرفته بود، آرزوها با تلالو و درخشش دل و جان را یکی پس از دیگر منور می‌کرد ولی دوران عمر سپری می‌شد و تمنا هر روز جوان‌تر، این باز برای پسر عروسی و برای دختر دامادی می‌خواستیم، موها سپید، قامت

خمیده، توان از دست رفته، دندان‌ها یکی بعد از دیگری ریخته، دید چشم  
محتاج عینک و دست نیازمند عصا، اما آرزوها هنوز استوار و پا برجا و  
تشنگی پایدار،

حیرت و سرگردانی و ظلمت      وحشت و خستگی و شام سیاه  
بگذشته نظر چو افکندم      عمر اندر هوس تباه تباه

(مؤلف)

در دست برای سفری که در پیش بود هیچم نبود، دیدم آرزو و تمناها  
عمری به بازیم گرفته. این آیه را یاد آور شدم.

«ذَرَهُمْ يَا كُلُوا وَ يَتَمَتَّعُوا وَ يُلْهِهِمُ الْأَمَلُ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ»<sup>۱</sup>

«واگذار ایشان را تا بخورند و بهره گیرند و آرزوها ایشان را به

غفلت اندازد، زود باش که بدانند.»

دیشب با خود گفتم: دیگر بس است، امشب از خدا جز خودش را  
نمی‌خواهم، همه خواسته‌ها را رها کردم و رو بدو آوردم، یافتم که عمری در  
فراز گنج به فاقه نشسته بودم

\*\*\*

تا سروشم در آن شب میمون      سخن از عشق روی تو گفت  
بر سرم دست مرحمت سایید      در دو گوشم حدیث کوی تو گفت

\*\*\*

پشت کردم به جملگی و به او      رو نمودم که کام آن جا بود

کوی او بود، کوی عشق و امید      ساقی و باده، جام آنجا بود

\*\*\*

هم زمفتاح عشق روی تو بود      که هزاران فتوح آمد پیش  
صبح گردید و راه روشن شد      سرگرانی ندیدم از این بیش

\*\*\*

تا که تا بید نور معرفتش      در دلم صد هزار لاله برست  
در کویرم بهار صد گل داد      ظلمت از زندگی کنار بجست

\*\*\*

دل به انس تو آرمیدن یافت      جان به وصل تو در بهشت آسود  
زین سپس هر کجا نظر کردم      هر دو عالم فروغ روی تو بود

(مؤلف)

عزیزا! بکوش که آرزوها تو را به بازی نگیرد، و عمر رؤیاگونه را به تمنا  
نگذرانی که جز تمنای او همه، جاذبه‌های فریبای دنیایی است، دانی که  
شیطان چه با انسان می‌کند؟

## دام فریبای شیطانی

در این فراز که آخرین فصل این مجموعه است و بساط دنیا در این فصل برچیده می‌شود و ان شاء الله در مجلدات بعد به اموری که از آخرت و رستخیز در پیش داریم پرداخته می‌شود، بر آن شدم تا یک نگرش به وضع خود داشته باشیم که آیا عمر را در ولایت شیطان گذرانیدیم یا حضرت رحمان ولی زندگانی ما بود.

در تاریخ بوده‌اند جوامعی که سال‌ها در استعمار و استحمار بودند که استعمارگران بهره و سرمایه‌های آن‌ها را به غارت می‌بردند و بر آن بودند که آن جوامع را در خواب غفلت نگه دارند تا هرگز بیدار نشوند و بردگی و بندگی آن‌ها زوال نیابد. مباد حکومت جان ما را شیطان در طول عمر به دست گرفته و ما را تا دم مرگ در غفلت نگه دارند.

قاره آفریقای مظلوم در گذشته بازار اکتساب برده فروشانی بود که سعی می‌کردند کودکان ساکن آن جا را به اسارت بکشند؛ بنابراین جنگ آن‌ها با این قوم نه برای قتل آن‌ها بود که غنیمت آن‌ها دختران و پسرانی بود که بعد از اسارت در بازار مملکت خود می‌فروختند و آن‌ها را به اسارت دیگری در می‌آوردند و این کودک از این به بعد استقلال خود را از دست می‌داد و کم‌کم با بندگی و بردگی خویش خود می‌کرد تا آن جا که اصلاً استقلال و آزادی را از یاد می‌برد و اراده‌اش در اراده مولی فانی می‌گشت.

امروز بحمدالله آن بازار تعطیل شده است، ولی بازار اسارت شیطان هم چنان در کار است و جالب آن که بسیاری از مردم عمر را در اسارت او گذرانیده و تصور می‌کنند، انسانی آزاده‌اند.

چون پری غالب شود بر آدمی      گم شود از مرد وصف مردمی  
هر چه گوید او پری گفته بود      زین سری نه زآن سری گفته بود

(مولوی)

انسان‌هایی را که شیطان به بردگی گرفت، آن‌گونه مسحور خویش می‌کند که در عمر قدم بر جای قدم او می‌گذارند و سخنانشان تکرار سخن اوست و معلوم است که گام او به کدام سوی است و سخن او چه محتوایی دارد.

«وَمَنْ يَتَّبِعْ خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ فَإِنَّهُ يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ»<sup>۱</sup>

«و کسی که قدم بر جای قدم شیطان نهاد به راستی که او امر به بدی‌ها و زشتی‌ها کند.»

«إِنَّ الشَّيَاطِينَ لِيُوحُونَ إِلَىٰ أَوْلِيَائِهِمْ»<sup>۲</sup>

«به راستی که شیاطین وحی می‌کنند به پیروانشان.»

و چه زشت است چنین دوستی و پیروی.

«وَمَنْ يَكُنِ الشَّيْطَانُ لَهُ قَرِينًا فَسَاءَ قَرِينًا»<sup>۳</sup>

«و آن که شیطان همنشین او شد چه زشت همنشینی یافته است.»

---

۱. سوره نور، آیه ۲۱.

۲. سوره انعام، آیه ۱۲۱.

۳. سوره نساء، آیه ۳۸.

## مدخل‌های شیطان

شیطان، شناخت کاملی از انسان دارد، و راه فریب او را آشناست، می‌داند که مرکز فرماندهی وجود انسان قلب و باطن اوست، پایتخت آن جا است که زمانی فتح برای او میسر است که پایتخت را تصرف کند، و مدخل ورود به آن جا منحصرأ مدخل حواس است. اما دروازه‌های حواس همه بسته است، منحصرأ دری که باز است، در گوش است و مخفیانه از این در وارد شده و بر دروازه گوش آشیان می‌سازد.

این گوش چون در تصرف او قرار گرفت، دروازه بان را بیرون می‌کند و خود به دروازه‌بانی می‌پردازد از این زمان شخص با سخنان لغو و هزل و غیبت و دروغ، خو می‌کند، از اندرز و حکمت و قرآن و معارف بی‌زار می‌شود.

«وَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَحْدَهُ اشْمَأَزَّتْ قُلُوبُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَ

إِذَا ذُكِرَ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ إِذَا هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ»<sup>۱</sup>

«و چون خداوند یاد شود، بیزار شود دل‌های آنان، که ایمان به

آخرت نمی‌آرند، اما در یاد ماسوای او شادمانند.»

چنین انسانی دایرة المعارف‌جانش منحصرأ اکتساب گوش است که در

آن‌جا جز سخنان آلوده و لغو چیزی نیست و این معارف گلزار جان را می‌خشکاند و آن را به زیاله دانی تبدیل می‌نماید، شیطان بعد از تصرف این قلعه کار برای فتح دروازه دیگر بر او آسان می‌گردد و نقشه برای فتح دروازه چشم ترسیم می‌کند، دروازه بان چشم پلک بود که دروازه بان معمولاً در هنگام ورود اجنبی دروازه را می‌بست، حيله شیطان نشان دادن مناظری بود که مطلوب نفس انسانی بود و دروازه بان را به خود مشغول می‌کرد، و او را مسحور آن منظر خارج می‌نمود.

این سرگرمی، دروازه‌بان را آن قدر مطلوب افتاد که دروازه را رها کرد و این فتح باعث شد که شیطان به جای او نشیند و این پیروزی دوم کار را برای تصرف پایتخت بس آسان تر نمود. از این به بعد این انسان به اتومبیلی تبدیل شد که ترمز آن را برداشته‌اند، هر اجنبی بی اجازه از این در وارد قلب می‌شود، و در آن جا می‌ماند. در این حالت است که صاحب این قلب چون از قداست دروازه‌بان‌ها ناامید شد فریاد بر می‌آورد:

زدست دیده و دل هر دو فریاد      که هر چه دیده بیند دل کند یاد

بسازم خنجری نیشش ز فولاد      زخم بر دیده تا دل گردد آزاد

(باباطاهر)

گشایش این دو قلعه، فرماندهی قلب را بس ضعیف نمود، آن چنان که قدرت حکومت بر اعضاء را از دست داده فرمانده گام را عقیده آن شده بود: که یک شب هزار شب نمی‌شود، در هر مجلس معصیت شرکت می‌کرد و تدریجاً یک شب او هزار شب می‌شد، فرماندهی کام بر هر غذا خواه حلال و خواه حرام حریص شده بود، تا به دانجا که کم کم صبر بر روزه رمضان را نیز

نداشت، مثل اینکه کشور جان دارد کلاً به تصرف شیطان می‌افتد.  
با آن که شخص با حلال و حرام و احکام آن آشنا بود، شیطان او را به  
دنبال خود بر سر هر سفره می‌نشاند و با این سخن پروردگار گوش نمی‌داد.  
«كُلُوا مِمَّا فِي الْأَرْضِ حَلالاً طَيِّباً وَ لَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ  
إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ»<sup>۱</sup>

«بخورید از آن چه در زمین است حلال و پاکیزه را و پیرو  
گام‌های شیطان نباشید چه او دشمن آشکار شماست.»  
علت آن بود که فرماندهی گوش در تصرف شیطان افتاده بود  
چنین شخص با آن که قلباً ارداتی به شیطان ندارد و بر لب لعنت او  
دارد مع ذلک در عمل پیرو اوست.

یکی مال مردم به تلبیس خورد      چو برخاست، لعنت بر ابلیس کرد  
چنین گفت ابلیس اندر رهی      که هرگز ندیدم چنین ابلهی  
تو را با من است ای پسر آشتی      به جنگم چرا گردن افراشتی؟  
(سعدی)



## تسخیر دل

کار به اینجا که رسید تسخیر دل برای شیطان به آسانی صورت گیرد، چون پاسداران حواس همه تابع او شدند، مراقبت این قلعه را مراقبی نیست.

«إِسْتَحْوَذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ فَأَنسَاهُمْ ذِكْرَ اللَّهِ أُولَئِكَ حِزْبُ الشَّيْطَانِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ الشَّيْطَانِ هُمُ الْخَاسِرُونَ»<sup>۱</sup>

«چیره شدن بر ایشان شیطان، یاد خدا را فراموش کردند، هم اینان حزب شیطانند، به راستی که حزب شیطان زیانکارانند.»  
کشور رحمن به تصرف شیطان افتاد و حواس و قوای شخص به حزب او پیوستند و او از این مصیبت که همگی از این زمان در تهیه سوخت جهنم خویش به فعالیت افتادند.

یاد خدا از جان رخت بریست و ترس از او را امیدی فراگیر جانشین شد و دیگر به جای درک معیت حق تعالی، شیطان همنشین و قرین شخص گردید.

«وَمَنْ يَعِشْ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ نُفِضْ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ وَ إِنَّهُمْ لَيَصُدُّونَهُمْ عَنِ السَّبِيلِ وَ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ مُّهْتَدُونَ»<sup>۲</sup>

۱. سوره مجادله، آیه ۱۹.

۲. سوره زخرف، آیات ۳۶ و ۳۷.

«و هر آنکس اعراض نمود از یاد خداوند رحمان می‌گماریم برای او شیطان را که همه جا همراه اوست و به راستی که شیاطین بازدارند ایشان را از راه و می‌پندارند که هدایت یافتگانند.»

و چنانچه در این آیه به مشاهدت نشستی اولین کار شیطان بعد از چیرگی بر ملک قلب مسدود کردن راه تذکر و اندرز و عبرت و یاد خدا بر دل است و سپس تلقین آن که راه حق و سبیل نجات همین است که در آنی. و سپس تو را چون برای اداره دروازه‌ها نیاز به اعوان و انصار داشت در دل شروع به تخم‌گذاری کرد و همان جا جوجه‌های خویش را پرورش داد و هر یک را به ماموریتی در ملک و حکومت خویش اعزام نمود.

«اتَّخَذُوا الشَّيْطَانَ لِأَمْرِهِمْ مَلَائِكًا، وَ اتَّخَذَهُمْ لَهُ إِشْرَاكًا فَبَاطِلٌ وَ فَرَّخَ فِي صُدُورِهِمْ وَ رَبِّ وَ دَرَجَ فِي حُجُورِهِمْ فَنَظَرَ بِأَعْيُنِهِمْ وَ نَطَقَ بِأَلْسِنَتِهِمْ فَرَكِبَ بِهِمُ الزَّلْزَلُ وَ زَيْنَ لَهُمُ الْخَطْلُ، فَعَلَّ مَنْ قَدَّ شَرَكَهُ، الشَّيْطَانُ فِي سُلْطَانِهِ وَ نَطَقَ بِالْبَاطِلِ عَلَى لِسَانِهِ.»<sup>۱</sup>

«در کارشان شیطان را ملاک قرار داده‌اند، و او هم آنان را شکار خود برگزید و در سینه آنان تخم‌گذاری نمود و جوجه‌های خویش را آن‌جا پرورش داد، از این پس شیطان با چشم آنان می‌نگرد و با زبان آنان سخن می‌گوید و با یاری ایشان بر مرکب گمراهی می‌نشیند و ناپسندها را در نظر گاه

۱. نهج البلاغه، خطبه ۷.

ایشان جلوه می‌دهد. اینان کارشان گواهی می‌دهد که با همکاری شیطان انجام شده هم او سخنان باطل را بر زبانشان جاری کرده است.»

در درون ایشان غوغایی است، که هرگز آرامش نمی‌یابد، و از زوایای سینه ایشان دستورات خیانت و جنایت و گناه و ستم مادام صادر می‌شود، هر یک از جوجه‌های به عرصه رسیده را سخنی است، و هر سخن را فعلی به دنبال و هر فعل گواه آن که ملهم آن شیطان است، این شخص که خود سینه‌اش چراگاه شیاطین شده است، دیگر هرگز روی خوشی و آرامش نمی‌بیند

«كَالَّذِي اسْتَهْوَتْهُ الشَّيَاطِينُ فِي الْأَرْضِ حَيْرَانَ»<sup>۱</sup>

«هم چون آن که شیاطینش از راه بیرون برده و در زمین حیران است.»

به هر سو روی می‌کند، و از همه سو پیشیمان باز می‌گردد، بر لب لبخند دارد، ولی در کنه جانش غمی جان فرسا مادام او را در خود فرو برده با همه در تماس است ولی با هیچ کس دلخوش نیست، با سلامتی از بیماران بیمارتر است و با غنا از فقر می‌هراسد و مادام در اندیشه باطل است.

«الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ وَ يَأْمُرُكُم بِالْفَحْشَاءِ»<sup>۲</sup>

«شیطان وعده می‌دهد شما را به تنگدستی و امر می‌کند به بدی.»

۱. سوره انعام، آیه ۷۱.

۲. سوره بقره، آیه ۲۶۸.

نسبت به همه بدبین است، به هیچ کس اعتماد ندارد، آینده را تیره می بیند.

«إِنَّمَا ذَلِكُمُ الشَّيْطَانُ يُخَوِّفُ أَوْلِيَاءَهُ.»<sup>۱</sup>

«این بدان جهت است که شیطان دوستانش را می ترساند.»

برای آینده بس وعده های خوب می دهد، ولی دوستان چون به معیاد گاه رسیدند، می یابند که وعده او فریب بود.

«وَعِدَّتُهُمْ وَ مَا يَعِدُهُمُ الشَّيْطَانُ إِلَّا غُرُورًا.»<sup>۲</sup>

بس سراب را آب جلوه می دهد، اما تشنه کجا در می یابد! آن گاه که عمری در تکاپوی آب بود و بس راه را با پای خسته و فرسوده طی نمود و بر تشنگیش افزود در پایان راه به جای زلال آب، خشک زار سراب را مشاهده نمود، آن دم که عمر به باد رفته، و تن فرسوده، استعدادها ضایع گشته، دل سیاه و پای لنگ و هم اکنون در پیشگاه دادار شدید العقاب و سریع الحساب شرمسار و سرافکنده.

«وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمَالُهُمْ كَسَرَابٍ بِقِيَعَةٍ يَحْسَبُهُ الظَّمْآنُ مَاءً حَتَّىٰ

إِذَا جَاءَهُ لَمْ يَجِدْهُ شَيْئًا وَ وَجَدَ اللَّهُ عِنْدَهُ فَوْقَاهُ حِسَابَهُ وَ اللَّهُ سَرِيعُ

الْحِسَابِ.»<sup>۳</sup>

۱. سوره آل عمران، آیه ۱۷۵.

۲. سوره اسری، آیه ۶۴.

۳. سوره نور، آیه ۳۹.

## دلربایی دنیا

گونه‌ای مجذوب می‌کند یاران خود را که گوششان در برابر اندرز و حکمت کر می‌شود و در برابر حق می‌ایستند و مجادله می‌کنند، ولی برای احکام باطل هیچ دلیل نمی‌خواهند و پیرو وسواس‌های مولای خود شیطانند:

«وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَ يَتَّبِعُ كُلَّ شَيْطَانٍ مَرِيدٍ»<sup>۱</sup>

«هستند از مردم گروهی که مجادله می‌کنند در علم دین، بی دانش و پیروی می‌کنند هر شیطان رانده‌شده‌ای را.»

و حزب شیطان را وای بر پایان کار، که فرصت زائل و عمر باطل و سرمایه از کف داده و برای راه‌درازی که در پیش است هیچ توشه در کف نیست. نه نماز بامدادی، نه دعای شامگاهی

نه زچشم تو به اشکی، نه زسوز سینه آهی

به فغانم از دل و تن، دل و تن مگو دو دشمن

دل سخت بی حیائی، تن سست پرگناهی

نه چنان به غفلت اندر، شده‌ام که باز یابم

ز سلامت اشتغالی، و ز عبرت اشتباهی

نه مکاشفت چو عارف، نه مجاهدت چو عابد  
نسپرد پای توفیق، به کوی دوست راهی  
به کجا گریزم ای دل، که ره گریز نبود  
نه امید تکیه گاهی نه ز آرزو پناهی  
(حیب یغمایی)  
اما چون راه بیابان آمد و پرده‌ها برافتاد و مولای حقیقی حجاب از  
رخسار برگرفت.

«حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ تَوَفَّتْهُ رُسُلُنَا وَ هُمْ لَا يُفْرَطُونَ ثُمَّ  
رُدُّوْا إِلَى اللَّهِ مَوْلَاهُمُ الْحَقُّ أَلَا لَهُ الْحُكْمُ وَ هُوَ أَسْرَعُ الْحَاسِبِينَ»<sup>۱</sup>  
«تا چون یکی از ایشان را مرگ در رسد، از ایشان جان را  
برگیرند مأموران ما و در انجام کار هیچ کوتاهی نکنند سپس  
رانده شوند به سوی خداوند، مولای برحق و آن جا مر او  
راست حکم و هم او سریع‌ترین حسابگران است.»  
اما اینجا شیطان به ریش دوستانش می‌خندد و او را با ایشان سخنی  
است، دقت فرما:

«وَ قَالَ الشَّيْطَانُ لَمَّا قُضِيَ الْأَمْرُ إِنَّ اللَّهَ وَعَدَكُمْ وَعَدَ الْحَقُّ وَ  
وَعَدْتُكُمْ فَأَخْلَفْتُكُمْ وَ مَا كَانَ لِي عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ إِلَّا أَنْ  
دَعَوْتُكُمْ فَأَسْتَجِبْتُمْ لِي فَلَا تَلُمُونِي وَ لَوْمُوا أَنفُسَكُمْ مَا أَنَا  
بِمُضْرِحِكُمْ وَ مَا أَنْتُمْ بِمُضْرِحِي»<sup>۲</sup>

۱. سوره انعام، آیات ۶۱ و ۶۲.

۲. سوره ابراهیم، آیه ۲۲.

«و شیطان گفت: هم اکنون کار از کار گذشت، به راستی که خداوند شما را وعده داد، وعده‌ای بر حق و من نیز وعده دادم و خلاف قول کردم، و مرا بر شما تسلطی نبود جز این که دعوت کردم و شما با میل و رغبت خود پذیرفتید، امروز مرا ملامت و سرزنش مکنید، خویشتن را به سرزنش بنشینید، نه من فریاد رس شمایم و نه شما مرا فریاد رسی توانید.»

### ای عزیز!

بر این سرنوشت شوم کمی به درنگ بنشین و وضع خویشتن را در ترازوی عدل بسنج، مباد که عمری در ولایت شیطان به سربری، و از خویشتن غافل مانده باشی، هنوز فرصت باقی است، اگر چه آن را هم نمی‌دانیم که تا چه زمان است، بسا بسیار زود به پایان رسد، ایام را توقّعی نیست.

با زبان عقربک می‌گفت عمر می‌روم بشنو صدای پای من  
کمی در خلوت و سکوت به استماع پای عقربک نشین و برگزشته برق  
آسای عمر بیندیش مثل این که هر چه بود جز خواب و خیالی بیش نبود،  
گیرم رؤیایی دیگر این چنین در پیش باشد.  
بازگشت را هنوز راه است و فرصت باقی.

«أَنِيبُوا إِلَىٰ رَبِّكُمْ وَأَسْلِمُوا لَهُ مِن قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ الْعَذَابُ ثُمَّ لَا تُنصَرُونَ.»<sup>۱</sup>

«باز گردید به سوی پروردگارتان و تسلیم امر او شوید پیش

از آن‌که عذاب شما را دریابد و در آن دم، نصرت و یاری  
دهنده‌ای شما را نباشد.»

«أَنْ تَقُولَ نَفْسٌ يَا حَسْرَتِي عَلَىٰ مَا فَرَطْتُ فِي جَنبِ اللَّهِ وَإِنْ كُنْتُ  
لَمِنَ السَّخِرِينَ.»<sup>۱</sup>

«آن‌گاه که نفسی به خود آمده فریاد بر آرد که واحسرتا بر من  
که بس امر خدا را فرو گذاشتم و به خویشتن ستم کردم و  
و عده‌های خدا را به تمسخر گرفتم.»

«أَوْ تَقُولَ لَوْ أَنَّ اللَّهَ هَدَانِي لَكُنْتُ مِنَ الْمُتَّقِينَ.»<sup>۲</sup>

«یا آن‌که گوید: اگر خداوند به لطف خویش مرا هدایت کرده  
بود از پرهیزگاران بودم.»

«أَوْ تَقُولَ حِينَ تَرَى الْعَذَابَ لَوْ أَنَّ لِي كَرَّةً فَأَكُونَ مِنَ  
الْمُحْسِنِينَ.»<sup>۳</sup>

«و یا آن‌گاه که چشمش به عذاب افتاد گوید: ای کاش بار  
دیگرم به دنیا می‌گردانید و جزء پرهیزگاران می‌شدم.»

بَلَىٰ قَدْ جَاءَتْكَ آيَاتِي فَكَذَّبْتَ بِهَا وَاسْتَكْبَرْتَ وَكُنْتَ مِنَ  
الْكَافِرِينَ.»<sup>۴</sup>

«آری آیاتی تشریحی و تکوینی من، بر تو آمد، آن‌ها را  
تکذیب کردی و در برابر آن سرکشی نمودی و کفران ورزیدی.»



## رهایی از دام شیطان

«أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ»<sup>۱</sup>

«آیا با شما پیمان نبستم که شیطان را نپرستید؟ چه او دشمن آشکار شما است.»

زهی جهل و نادانی بر آن آدمی که روی از دوست برتابد و به دشمن پیوندد، خالق، رب و رازق خویش را وانهد و در ملک بیگانه رود. و این جهل نیست جز بندگان ناسپاس را. و باید اندیشید که آنکه اول او بود، خالق و رازق هم او و آخر هم اوست؛ در این میان روی از او برتابیم در حالی که روزی او می‌خورم و یک دم از او بی‌نیاز نبودم، مأمورین او همه جا مراقب من بودند و دانم که روزی، هم آنان مرا شرمسار به درگاه او کشانند. او که مولای بر حق من بود و من بنده گریز پای او.

«يُرْسِلُ عَلَيْكُمْ حَفَظَةً حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَكُمْ الْمَوْتُ تَوَفَّتْهُ رُسُلُنَا وَ هُمْ لَا يُفْرَطُونَ • ثُمَّ رُدُّوْا إِلَىٰ آلِهِ مَوْلَاهُمْ الْحَقُّ ۗ أَلَا لَهُ الْحُكْمُ وَ هُوَ أَسْرَعُ الْحَاسِبِينَ»<sup>۲</sup>

«می‌فرسید به سوی شما فرشتگانی که حافظ شمایند، تا چون

۱. سوره یس، آیه ۶۰.

۲. سوره انعام، آیات ۶۱ و ۶۲.

یکی را وقت مرگ در رسد شما را بمیرانند و هیچ کوتاهی در کار ننمایند، سپس شما را به سوی مولای بر حقتان باز گردانند، خدایی که داوری و حساب خلایق با اوست و هم او بس سریع حساب است.»

### ای عزیز!

خواهی در آن روز شرمسار و سرافکننده نباشی تا فرصت باقی و سرچشمه حیات جاری است به سوی پروردگار خویش بازگرد. خداوند در قرآن جایی فرموده:

«سَارِعُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ»<sup>۱</sup>

و جای دیگر فرموده:

«سَابِقُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ»<sup>۲</sup>

جایی در این بازگشت فرماید: زود باش و سرعت بگیر و جای دیگر فرماید: حتی سعی کن در این سرعت بر دیگران سبقت داشته باشی. ولایت شیطان تو را به بندگی هزار مولای فقیر کشاند، بیندیش که:

«أَأَرْبَابٌ مُّتَفَرِّقُونَ خَيْرَ أَمِ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ»<sup>۳</sup>

«آیا آدمی مولاها را پراکنده داشته باشد بهتر، یا یک مولای یکتای مقتدر و نیرومند؟»

اگر با عزمی راسخ از ملک شیطان گریخته و به جنت سرای رحمن در

۱. سوره آل عمران، آیه ۱۳۳.

۲. سوره حدید، آیه ۲۱.

۳. سوره یوسف، آیه ۳۹.

آیی و در کار و اراده خویش استوار و راسخ باشی از ناحیه حضرت پروردگارت یاری شده و پذیراگردی.

«إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا

تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنتُمْ تُوعَدُونَ.»<sup>۱</sup>

«آنان که گفتند: پروردگار ما خدا است و بر این ایمان، پایدار ماندند، فرشتگان بر ایشان نازل شوند و گویند: نه بترسید و نه محزون باشید، بشارت باد شما را بهشتی که بدان وعده داده شده بودید.»

شکارچیان، ساعات متمادی در کمین گاه به انتظار شکار نشینند، دانی که حضرت تواب غفار این گونه در انتظار بنده تائب است.

«وَلِلْمَلْهُوفِينَ بِمَرْصَدٍ إِغَاثَةٌ.»<sup>۲</sup>

«و دل شکستگان را به کمین گاه فریاد رسی نشسته ای.»

(حضرت سجاد عليه السلام)

بر این حدیث دلربا نیز کمی به تفکر نشین:

«إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَسُطُّ يَدَهُ بِالتَّوْبَةِ لِمَسِيِ اللَّيْلِ إِلَى النَّهَارِ وَ

لِمَسِيِ النَّهَارِ إِلَى اللَّيْلِ حَتَّى تَطْلُعَ الشَّمْسُ مِنْ مَغْرِبِهَا.»<sup>۳</sup>

«خداوند عزوجل برای پذیرش گناه کار از شب تا به صبح و از صبح تا غروب آفتاب، آغوش باز کرده است.»

۱. سوره فصلت، آیه ۳۰.

۲. دعای ابو حمزه.

۳. حضرت محمد صلی الله علیه و آله؛ محجة البيضاء.

برای بازگشت به ولایت چنین پروردگاری ناز می‌کنی؟  
تو برخیز خدا یاریت کند و میندار که در برابر شیطان ضعیف هستی،  
اگر تو را سر آشتی باشد او در برابر تو ضعیف است.

«إِنَّ كَيْدَ الشَّيْطَانِ كَانَ ضَعِيفًا»<sup>۱</sup>

«به راستی که حيله شیطان ضعیف است.»

ای تن آلوده به گرد حوض گرد	پاک کی گردد بدون حوض مرد
پاک کو از حوض مهجور اوفتاد	او ز طُهر خویش هم دور اوفتاد
پاکی این حوض بی پایان بود	پاکی اجسام کی میزان بود
آب گفت آلوده را در من شتاب	گفت آلوده که دارم شرم از آب
گفت آب این شرم بی من کی رود	بی من این آلوده زائل کی شود
گر تو باشی راست و باشی تو کز	پیش‌تر می‌غیژ و بس واپس مغز
ترک لذت‌ها و شهوت‌ها سخاست	هر که در شهوت فرو شد بر نخاست
این سخا شاختی است از سرو بهشت	وای او کز کف چنین شاختی بهشت
یوسف حسنی و این عالم چو چاه	وین رسن صبر است بر امر اله
یوسفا آمد رسن در زن تو دست	از رسن غافل مشو بیگه شده است
حمدلله کاین رسن آویختند	فضل و رحمت را به هم آمیختند
در رسن زن دست و بیرون شوز چاه	تا ببینی بارگاه پادشاه

(مولوی)

## چگونگی رهایی

دقت فرما با آن که تورا دو چشم است، در یک لحظه دو جای را نتوانی دید و حتی توجه کن در هنگام مطالعه هر کلمه را جدا از کلمه دیگر بینی و در حقیقت مطالعه پرش دید چشم است از کلمه‌ای به کلمه دیگر. با آن که تورا دو گوش است در یک لحظه دو کلام را استماع نتوانی. با این مقدمه بدان که باطن انسان نیز چنین است، در یک لحظه دو اندیشه در دل جای نمی‌گیرد، چون شیطان و سواس او بر دلی نشست تو خدا را یاد کن همان لحظه بینی که با یاد حق تعالی شیطان راه‌گریز پیش گیرد، این سلاحی است که خداوند تورا با آن آشنایی داده:

«وَأَمَّا يَنْزَغَنَّكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْغٌ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ»<sup>۱</sup>

«و هر آن گاه و سواسی از شیطان در دل تو پدید آمد، به خدا

پناهنده شو چه او شنوا و بیناست.»

و دقت فرما که مرتبی و ربّ تو هم اوست و چون به ساحت او پناه آوری، نه تنها تورا ره دهد بلکه مهاجم تورا قدرت آن نباشد که به بارگاه او با تو در افتد و ناچار راه‌گریز در پیش گیرد و حضرت ربّ، تورا تعلیم فرمود که:

«قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ • مَلِكِ النَّاسِ • إِلَهِ النَّاسِ مِنْ شَرِّ

---

۱. سوره اعراف، آیه ۲۰۰.

أَلْوَسْوَاسِ الْخَنَّاسِ • الَّذِي يُوَسْوِسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ • مِنَ  
الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ»<sup>۱</sup>

«بگو: پناه می‌جویم به پروردگار مردم، سلطان و مالک مردم، خالق مردم، از شرّ و فساد شیطان و سوسه‌گر، هم او که در سینه‌های مردم و سوسه می‌کند، خواه شیطان جنّی و خواه شیطان انسی.»  
و گاه باشد که شیاطینی که در قالب انسان‌ها در آمدند در مجالست‌هایی می‌کوشند که تو را از پناهگاه امن الهی بیرون کشند و زان پس به دامان تو در آویزند، با تو مجادله کنند بی دلیل و زینت آرا باشند کردار خود را، باز بینی که ربّ مهربان را دستور این است که:

«وَ إِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ يَخُوضُونَ فِي آيَاتِنَا فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ حَتَّى  
يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ وَ أَمَا يُنْسِيَنَّكَ الشَّيْطَانُ فَلَا تَقْعُدْ بَعْدَ  
الذِّكْرِ مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ»<sup>۲</sup>

«چون گروهی را دیدی که برای خرده‌گیری در آیات ما به گفتگو می‌پردازند از آن‌ها روی برگردان تا به سخن دیگر در آیند و اگر شیطان فراموشت ساخت تا متذکّر شدی زان پس هرگز با گروه ظالمین همنشین مشو.»

آن برای پناه جویی به ساحت کبریایی حق تعالی از شیاطین جنّی بود و این آیه پناهندگی از شیاطین انس و به طور کلی بدان که هر که تو را به مجلس معصیت خواند، هر آن کس که تو را به غیبتی آلوده کرد؛ هر

۱. سوره ناس، آیه ۱ - ۶.

۲. سوره انعام، آیه ۶۸.

آن کس که باطعامی از حرام یا شبهه تو را پذیرایی نمود و هر آن کس که تو را از یاد خدا باز داشت خود شیطان انسی است با او به این دستور عمل کن.

«و ذرِّ الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَعِبًا وَ لَهْوًا وَ غَرَّتْهُمْ الْحَيَاتُ الدُّنْيَا وَ

ذَكَرُوا بِهِ أَنْ تُبْسَلَ نَفْسٌ بِمَا كَسَبَتْ لَيْسَ لَهَا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيٌّ وَ لَا

شَفِيعٌ وَ إِنْ تَعَدَلَ كُلُّ عَدَلٍ لَا يُؤْخَذُ مِنْهَا أُولَئِكَ الَّذِينَ أُبْسِلُوا بِمَا

كَسَبُوا لَهُمْ شَرَابٌ مِنْ حَمِيمٍ وَ عَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ.»<sup>۱</sup>

«وگذار آنان را که دین خود را به بازی گرفتند و حیات دنیا

ایشان را فریفته است، تو پند ده ایشان را که هر کس عاقبت به

سوی کردار خویش می‌گراید و هیچ کس را جز خداوند مولی

و شفיעی نیست و اگر کسی برای رهایی خود از عذاب دیگری

را به فدایی دهد از او نپذیرند. اینان همه به سوی اعمال

خویش گراییده می‌شوند؛ مر ایشان راست شرابی از آب

جوشان و عذابی دردناک، بدان چه کفران ورزیدند.»

و بدان که شیاطین چون به تنهایی از عهده کسی بر نیایند، دست به

دامن یکدیگر زنند و گروه‌گروه بر تو حمله آورند، تو را در آن حالت هیچ

باک نبود که قدرت مولای تو از قدرت همه عالم برتر است.

«إِنَّ الظَّالِمِينَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَ اللَّهُ وَلِيُّ الْمُتَّقِينَ.»<sup>۲</sup>

«به راستی که ظالمین گروهی پشتیبان گروه دیگریند ولی

خدای تعالی مولای پرهیزگاران است.»

۱. سوره انعام، آیه ۷۰.

۲. سوره جاثیه، آیه ۱۹.

## ولایت الهی

«اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ»<sup>۱</sup>  
«خداوند، ولیّ گروندگان است، بیرون آورد ایشان را  
تاریکی‌ها به سوی نور.»

دقت کن در جمع ظلمات و وحدت نور که اینجا توحید و یگانگی ولی  
متقین است و آن جا کثرت ولیّ آنان است که از نور هدایت راه برتافتند.

«أَرْبَابٌ مُتَفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمْ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ»<sup>۲</sup>  
«ارباب پراکنده داشتن بهتر یا خداوند یکتای صاحب  
قدرت؟»

چون پری غالب شود بر آدمی	گم شود از مرد وصف مردمی
هر چه گوید او، پری گفته بود	زین سری نه زآن سری گفته بود
چون پری را این دم و قانون بود	کردگار آن پری را چون بود
پس خداوند پری و آدمی	از پری کی بایدش آخر کمی
گر چه قرآن از لب پیغمبر است	هر که گوید حق نگفت او کافر است

(مولوی)

ما سوی الله ظلمات است و حضرت پروردگار نور، چون از ظلمات روی

۱. سوره بقره، آیه ۲۵۷.

۲. سوره یوسف، آیه ۳۹.



بر تافتی با این نور مقرب شوی آن گونه که در وجود تو از ظلمات کثرت اثری نماند.

«الْمُؤْمِنُ يُنْقَلِبُ فِي خَمْسَةِ نَوْرٍ، مَدْخَلُهُ نَوْرٌ، مَخْرَجُهُ نَوْرٌ وَ عِلْمُهُ نَوْرٌ وَ كَلَامُهُ نَوْرٌ وَ مَنْظَرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِلَى النُّورِ.

(حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ)

«بنده مؤمن در میان پنج نور غوطه ور است، در نور وارد می شود، از هر جا خارج شد آن جا را روشن نموده علمش نور و کلامش نور و دیدگاهش هم در روز رستاخیز به طرف نور است.»

ندیدی که در وصف ایشان خداوند فرمود که چون وارد به صحرای قیامت شوند:

«يَوْمَ تَرَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ يَسْعَى نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ بِأَيْمَانِهِمْ.»<sup>۱</sup>

«روزی بینی که مؤمنان و زنان مؤمن را دو نوری در پیشگاه و در سمت راستشان می تابد.»

امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمودند:

«حَتَّى يُنْزِلُوا مَنَازِلَهُمْ مِنَ الْجَنَانِ.»<sup>۲</sup>

«تا در منازل بهشتی خود فرود آیند.»

دانی که هر عبادت را نوری است که بعد از انجام آن با جان عابد در آید و

۱. سوره حدید، آیه ۱۲.

۲. نور الثقلین، ج ۳، ص ۶۱۲.

قلب او مخزن نور شود و با همین نور اعمال است که مؤمن وارد بهشت شود و قیامت را نوری نیست جز نوری که مؤمن از دنیا با خود آورد.

گر روی پاک و مجرد چو مسیحا به فلک

از فروغ تو به خورشید رسد صد پرتو

نیست غیر از نور آدم را خودش

از جز آن جان را نیابی پرورش

زین خورشها اندک اندک دل بجر

کاین غذای خر بود نه آن خُرّ

تا غذای اصل را قابل شوی

لقمه‌های نور را آکل شوی

چون خوری یک لقمه از ماکول نور

خاک ریزی بر سر نان تنور

(مولوی)

و آن‌چه خداوند بر حبیبش نازل فرمود، دعوت بندگان به سرای چهل

چراغ این نور بود.

«کتابُ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِ

رَبِّهِمْ إِلَى صِرَاطٍ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ.»<sup>۱</sup>

«کتابی که نازل کردیم آن را بیرون آورد، مردم را از تاریکی‌ها

به سوی نور به اذن پروردگارشان نوری که آن‌ها را به راه

---

۱. سوره ابراهیم، آیه ۱.

حضرت عزیز ستوده ره نماید.»

ربوبیت جسم بندگان با روزی عالم ملک است و روزی جان مؤمن که از اسم رب حاصل آید نوری است که از آیات قرآن بر دل مؤمن می‌تابد آن جا که بنده مؤمن در ذیل ولایت خداوند قرار گیرد، این نور جان او را ستاره باران کند.

«إِذَا دَخَلَ التَّوْرُ الْقَلْبَ انْشَرَحَ وَانْفَسَحَ، قِيلَ وَ مَا عَلَامَةُ ذَلِكَ؟

قَالَ اِلْتَجَا فِي عَن دَارِ الْغُرُورِ وَ اِلْاِنَابَةَ اِلَى دَارِ الْخُلُودِ وَ

اِلِاسْتِعْدَادِ لِلْمَوْتِ.»<sup>۱</sup> (حضرت محمد ﷺ)

«آن هنگام که نور وارد قلب شد، آن را می‌گشاید و باز می‌کند،

گفته شد علامت آن چیست؟ فرمودند: برکنندگی از سرای

فریب و روی آوردن به منزل جاودانگی و آمادگی برای مرگ.»

کجا روم و کرا ولی خود قرار دهم؟!

«أَلَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ.»<sup>۲</sup>

«آیا خداوند برای بنده اش کافی نیست.»

کدام ولی؟

«الَّذِي خَلَقَنِي فَهُوَ يَهْدِينِ.»<sup>۳</sup>

«هم او که مرا آفرید و هم او که مرا به راه خود رهبری فرمود.»

۱. احیاء العلوم، غزالی.

۲. سوره زمر، آیه ۳۶.

۳. سوره شعراء، آیه ۷۸.

«وَأَلَّذِي هُوَ يُطْعِمُنِي وَيَسْقِينِ»<sup>۱</sup>

«هم او که [عمری] مرا خورانید و آشامانید.»

«وَإِذَا مَرِضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِ»<sup>۲</sup>

«هم او که چون بیمار شوم مرا بهبودی بخشد.»

«وَأَلَّذِي يُمَيِّتُنِي ثُمَّ يُحْيِينِ»<sup>۳</sup>

«هم او که می میراند مرا و سپس زندگانی می بخشد.»

«وَأَلَّذِي أَطْمَعُ أَنْ يَغْفِرَ لِي خَطِيئَتِي يَوْمَ الدِّينِ»<sup>۴</sup>

«هم او که امید دارم گناهانم را در روز رستاخیز ببخشد.»

با چنین مولایی که همه چیزم به دست اوست روی، جز او به آرام؟

گر نروم به سوی او، راست بگو کجا روم

هر طرفی که رو کنم ملک وی است و کوی او

«قُلْ أَعْبُدُ اللَّهَ انْتَحِذُوا لِيَأْتِيَنَّكُمْ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ»<sup>۵</sup>

«بگو آیا جز خدا را ولی خود قرار دهم، هم او که خالق زمین و

آسمان هاست؟»

جز او را برای ولایت نپسندم و هرگز نگزینم.

«إِنَّ وَلِيَّ اللَّهِ الَّذِي نَزَّلَ الْكِتَابَ وَهُوَ يَتَوَلَّى الصَّالِحِينَ»<sup>۶</sup>

«به راستی که مولای من خداست هم او که (برای هدایتم)

قرآن را فرستاد و متولی کار نیکان است.»

۱، ۲، ۳ و ۴. سوره شعراء، آیات ۷۹ الی ۸۲.

۵. سوره انعام، آیه ۱۴.

۶. سوره اعراف، آیه ۱۹۶.

تا راه محمد ﷺ در پیش است، راهی که مرا به مولایم می‌رساند، کدام ره را پیویم و تا نغمه دعوت او جانم را می‌نوازد، گوشم را در گرو کدام استماع نهیم؟

هر ولی را نوح کشتیبان شناس      صحبت این خلق را توفان شناس  
کم گریز از شیر و اژدهای نر      ز آشنایان وز خویشان کن حذر  
در تلافی روزگارت می‌برند      یادهاشان روزگارت می‌چرند  
(مولوی)

من جز او سرور و مولایی ندانم و نشناسم.

«مَا لَكُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا شَفِيعٍ»<sup>۱</sup>

«جز او برای شما ولی و شفیع نیست.»

هم اوست که به سرای سلامت دعوت کند، چرا ولایت او نپذیریم؟

«وَاللَّهُ يَدْعُوا إِلَى دَارِ السَّلَامِ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ

مُسْتَقِيمٍ»<sup>۲</sup>

«خداست که می‌خواند به سرای سعادت و سلامت و ره

می‌نماید هر آن کس را که خواهد به راه راست.»

«أَغْيِرَ اللَّهُ أٰبْعٰی رَبًّا وَهُوَ رَبُّ كُلِّ شَيْءٍ»<sup>۳</sup>

«غیر از خدا را پروردگار خویش قرار دهم و حال آن که او

پروردگار همه چیز است.»

۱. سوره سجده، آیه ۴.

۲. سوره یونس، آیه ۲۵.

۳. سوره انعام، آیه ۱۶۴.

گر این سخنان را در نهاد جانت می‌یابی با من در این زمزمه شرکت

جوی.

«إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»<sup>۱</sup>

«به راستی که نماز و قربانی، مرگ و زندگانی من همه برای

خدا پروردگار جهانیان است.»

لیکن از چشم سر نهان بودی	تو مرا مونس روان بودی
چون شدم با خیر عیان بودی	از تو می‌یافتم خبر به گمان
گر چه با من تو در میان بودی	من خود اندر حجاب خود بودم
تو خود اندر میان جان بودی	جانم اندر جهان تو را می‌جست

## نموداری از ولایت

در حدیث معراج، مذاکره‌ای است بین حضرت پروردگار با حبیبش محمد بن عبدالله که نموداری از ربوبیت حق تعالی است برای مربوب خود: «یا احمد! آیا دانی کدام عیش گواراتر و کدام زندگی جاودانه‌تر است؟ عرض کرد: نمی‌دانم. فرمود: عیش گوارا عییشی است که صاحبش از یاد من سست نمی‌شود، نعمت‌های مرا فراموش نمی‌کند، و حق مرا جاهل نمی‌شود، رضا و خشنودی مرا پیوسته شب و روز جستجو می‌کند، اما زندگانی جاوید آن زندگی است که صاحبش برای خود کار کند تا بدانجا که دنیا در نظرش خوار و در چشمانش کوچک گردد و آخرت پیشش بزرگ جلوه نماید، خواسته مرا بر خواسته خودش ترجیح دهد، خشنودی مرا بجوید و حق مرا بزرگ شمارد، شب و روز در مواجهه با معصیت و گناه مراقب امر من باشد، و دل خود را از هر آن چه دوست ندارم پاک کند، شیطان و وسوسه‌های او را دشمن دارد و برای ابلیس تسلط و راهی به دل خود ندهد، چون چنین نمود، در دلش محبتی از خود می‌نشانم تا بدانجا که دلش را ویژه خود گردانم، فراغت و اشتغال، هم و کلام او را به نعمتی که به اهل محبت از خلق

خود داده‌ام مربوط سازم.

سپس چشم و گوش دل او را باز کنم تا با گوش دلش بشنود و با چشم دل به عظمت جلالم به نگرد در این حال دنیا برای او تنگ گردد و لذاتش برای او مبعوض باشد، در این حال دیگر از دنیا فرار می‌کند، از سرای شیطان به سرای رحمان منتقل می‌گردد. الا ای احمد! با هیبت و عظمتش می‌آرایم، این است عیش گوارا و زندگانی جاوید.

هر آن کس به رضای من عمل کرد برایش سه خصلت قرار دهم: شکری که آلوده به جهل نباشد، یادی که آلوده به فراموشی نباشد، و عشقی که بر محبت من محبت دیگری را نگزیند. این جاست که چون دوستم داشت، دوستش دارم و چشم دلش را به سوی جلال خود باز کنم، خاصه خلق خود را از او پوشیده ندارم، قامتش را با لباس حیا بیارایم تا بدانجا که همه از وی حیا کنند، در تاریکی شب‌ها و روشنی روزها، آهسته با او سخن گویم کلام و تسبیح فرشتگان را می‌شنود، دلش را بینا سازم و آمرزیده روی زمین می‌خرامد، باری این است صفات اهل محبت.»<sup>۱</sup>

حال بر گوی با این همه پذیرایی که مولایت با تو دارد، سزد که روی به

سوی دشمنش آری؟

۱. بحار الانوار، ج ۸ ص ۱۹۰ / ارشادالقلوب دپلمی.



ولایت حق تعالی تاجی است که بر سر هر کس نزیبد، و گوهری که بر سینه هر کس ننشیند.

غم عشق تو کی در هر سر آید؟      همایی کی به هر بوم و بر آید؟  
زعشقت سرفرازون سرفرازند      که خور اول به کهساران بر آید؟

(بابا طاهر)

اگر معدۀ جانت را این سخنان سیرائی ندارد تا سفره دیگر از نعمات مولا را بر تو گشایم.

«مَنْ طَلَبَنِي وَجَدَنِي وَ مَنْ وَجَدَنِي عَرَفَنِي وَ مَنْ عَرَفَنِي أَحَبَّنِي وَ  
مَنْ أَحَبَّنِي عَشِقَنِي وَ مَنْ عَشِقَنِي عَشِقْتُهُ وَ مَنْ عَشِقْتُهُ قَتَلْتُهُ وَ مَنْ  
قَتَلْتُهُ فَعَلَيْ دِيَّتِهِ وَ مَنْ عَلَيَّ دِيَّتُهُ فَأَنَا دِيَّتُهُ.»<sup>۱</sup>

«هر آن کس که مرا طلب کرد همی یابد، و چون یافت می شناسد و چون شناخت دوستم دارد و چون دوستم داشت، عاشقم گردد، و چون عاشقم شد، من نیز عاشق اویم و چون عاشقش شدم او را می کشم و هر آن کس را که گشتم بر من است دیه او و هر آن کس دیه اش بر من است خود هستم دیه او.»

«ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَ اللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ.»<sup>۲</sup>  
«آن فضل الهی است، می دهد هر آن که را خواهد، خداوند صاحب فضلی بس عظیم است.»

باری اینها است وعده او مباد دنیایت آن گونه مجذوب افتد که چشمت

۱. قرۃ العیون، فیض کاشانی، کلمه نوزده.

۲. سورۃ حدید، آیه ۲۱.

را از دیدار خدا باز دارد.

«إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَلَا تَغُرَّنَّكُمُ الْحَيَاتُ الدُّنْيَا»<sup>۱</sup>

گاه و بی‌گاه اشک چشمم را با این زمزمه می‌نشانم. اگر تو هم سر  
آشنایی داری با من هماهنگ شو  
ای نور دیدگان من از من جدا مشو  
ای آشنای جان من از من جدا مشو  
نه دل به خانه بود و نه کاشانه‌ای گزید  
بودی تو خاندان من از من جدا مشو  
این شام زندگی است که ماهش تو بوده‌ای  
ای ماه آسمان من از من جدا مشو  
در خلوت سحر زلبم رازها جهید  
ای همدم شبان من از من جدا مشو  
حتی به خواب بود به لب بی ارادتم  
نام تو بر زبان من از من جدا مشو  
هر جا برید عشق توام خلوت سکوت  
بودی تو در زبان من از من جدا مشو  
هم خود تو بوده‌ای اگر ره سپرده شد  
در هر قدم توام من از من جدا مشو  
بر چشم من قدم نه و خانه خدا تویی  
هر شام میهمان من، از من جدا مشو

بر جان نشسته چه کُنْجی ندانمت

در ژنده پیرهان من از من جدا مشو

در دل اگر شکفت دو صد لاله از امید

بودی تو باغبان من از من جدا مشو

(مؤلف)

اینان اینجا در طلّیعه انوار محبوب سرمست اند و آن جا در ظهور جمال او.

«الْعَارِفُ إِذَا خَرَجَ مِنَ الدُّنْيَا لَمْ يَجِدْهُ سَائِقٌ وَ الشَّهِيدُ فِي الْقِيَامَةِ  
وَ لَا رِضْوَانُ الْجَنَّةِ وَ لَا مَالِكُ النَّارِ قِيلَ وَ أَيْنَ يَقْعُدُ الْعَارِفُ؟ قَالَ  
عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِكٍ مُقْتَدِرٍ»<sup>۱</sup>

«عارف چون از دنیا رود نه فرشته سائق و نه در قیامت مأمور

شاهد و نه دربان بهشت و نه مالک جهنم را یابد، پرسیده شد؛

پس عارف به کجا وارد شود؟ فرمود: سلام بر او باد در

فرودگاه راستان نزد پادشاه توانا و مقتدر، افق بس درخشان و

هدف بس عالی است، بلند همتی باید تا گام بر این ره گذارد.»

ابذلوا ارواحکم<sup>۲</sup> یا عاشقین      ان تکنوا فی هواکم صادقین<sup>۳</sup>

جان به بوسی می دهد آن شهریار      الحق ای عشاق کآسان گشت کار

رنج راحت دان چو شد مطلب بزرگ      گرد گله توتیای چشم گرگ

گوی دولت آن سعادت مند برد      کو به پای دلبر خود جان سپرد

(شیخ بهایی)

۱. هزار و یک کلمه آیت الله حسن زاده آملی، ص ۴۱۸.

۲. جانهایتان را نثار کنید.

۳. اگر در عشقتان راستگو هستید.

تا در مقام ولایت این مولا سرمست و شایقت بینم به اندیشه در این حدیث دلکشت کشانم:

«إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى شَرَاباً لَأَوْلِيَّاهُ، إِذَا شَرِبُوا سَكِرُوا وَإِذَا سَكِرُوا طَرَبُوا  
وَ إِذَا طَرَبُوا طَابُوا وَ إِذَا طَابُوا ذَابُوا وَ إِذَا ذَابُوا خَلَصُوا، وَ إِذَا  
خَلَصُوا طَلَبُوا، وَ إِذَا طَلَبُوا وَجَدُوا، وَ إِذَا وَجَدُوا وَصَلُوا وَ إِذَا  
وَصَلُوا تَصَلَّوْا، وَ إِذَا تَصَلَّوْا لَا فَرْقَ بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ حَبِيبِهِمْ»<sup>۱</sup>  
«حضرت پروردگار بزرگوار شرابی است برای دوستانش که  
چون نوشند سرمست گردند و چون سرمست شدند به طرب  
آیند، و چون به طرب آمدند پاک گردند و بس از پاکی ذوب  
شوند، سپس ناب گردند، و چون ناب شدند، طالب گردند و  
چون طلبیدند همی یابند و چون یافتند با آن به پیوندند و چون  
پیوستند سوختند و چون سوختند تفاوتی بین آن‌ها و  
محبوبشان نیست.»

وصال حق زخلیقت جدایی است      زخود بیگانه کشتن آشنایی است  
چو ممکن گرد امکان برفشانند      به جز واجب دگر چیزی نماند  
(شبستری)

بایزید گوید: چون به مقام قرب رسیدم، گفتند: بخواه، گفتم: مرا  
خواست نیست، هم تو از بهر ما بخواه. باز گفتم: بخواه، گفتم: تو را خواهم  
و بس. گفتند: تا از وجود بایزید ذره‌ای مانده است، این خواست محال

۱. نحة المراد، ص ۱۰۱؛ منتخب جواهر الاسرار، ص ۴۰۲ (منقول از رسول اکرم ﷺ).

است، «دَعَّ نَفْسَكَ تَعَالَى: «نفست را رها کن و بیا»

باز گوید: یک بار به درگاه او مناجات کردم و گفتم: کیف الوصول الیک؟  
ندایی شنیدم که: ای بایزیدا! «طَلَّقَ نَفْسَكَ ثَلَاثًا ثُمَّ قَالَ اللَّهُ؛ نخست خود را  
سه طلاق ده و بعد حدیث ما کن.»<sup>۱</sup>

و در وضع حال ایشان حضرت امیرالمؤمنین چنین می فرماید:

«أَخْرِجُوا مِنَ الدُّنْيَا قُلُوبَكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَخْرُجَ مِنْهَا أَرْبَابُكُمْ.»<sup>۲</sup>

«دلها را از دنیا برکنید قبل از آن که بدنهایتان از دنیا برکنده شود.»

باری اوج ولایت حق تعالی تاجی است که حضرت مولی در این حدیث

دلچسب بر سر بنده اش گذاشته:

«مَا تَحَبَّبَ إِلَيَّ عَبْدِي بِشَيْءٍ إِلَيَّ مِمَّا افْتَرَضْتُهُ عَلَيْهِ وَإِنْ يَتَحَبَّبُ  
إِلَيَّ بِالْإِنْفَالَةِ حَتَّى أُحِبُّهُ فَإِذَا أُحِبُّهُ كُنْتُ سَمِعَهُ الَّذِي يَسْمَعُ بِهِ وَ  
بَصَرَهُ الَّذِي يَبْصُرُ بِهِ وَ لِسَانَهُ الَّذِي يَنْطِقُ بِهِ وَ يَدَهُ الَّتِي يَبْطِشُ بِهَا  
وَ رِجْلَهُ الَّتِي يَبْهَا إِذَا دَعَانِي أُحِبُّهُ وَ إِذَا سَأَلَنِي أُعْطَيْتُهُ.»<sup>۳</sup>

«اظهار دوستی نمی کند بنده ام به من به چیزی هم چون آنچه براو  
واجب ساختم و اگر اظهار مهر کند با من با مستحبات او را دوست  
دارم و چون دوستش داشتم گوشش شوم تا با من بشنود و چشمش  
شوم تا با من ببیند و زبانش تا با من سخن گوید و دستش تا با  
من کار کند و پایش تا با من ره پوید، در این حال چون از من

۱. تذکرة اولیاء - سیر و سلوک بحر العلوم.

۲. نهج البلاغه، ص ۲۰۳.

۳. بحار الانوار، ج ۷۰، ص ۲۲.

بخواهد حاجتش برآورد و در خواستش را اجابت کنم.»  
**ای عزیز!** این بود مقایسه‌ای بین ولایت رحمانی و شیطانی و ما را  
 سرنوشتی بر یکی از این دو گذرگاه، تا چه قبول افتد و چه در نظر آید. این  
 مجلس را با کلامی از مولای اولیاء حضرت امیر مومنان به پایان برم:

«اللَّهُمَّ إِنَّكَ أَنْتَ الْأَنْسِينِ لِأَوْلِيَائِكَ وَ أَحْضِرْهُمْ بِالْكَفَايَةِ  
 لِلْمَتَوَكِّلِينَ عَلَيْكَ، تُشَاهِدُهُمْ فِي سَرَائِرِهِمْ وَ تَطَّلِعُ عَلَيْهِمْ فِي  
 ضَمَائِرِهِمْ وَ تَعْلَمُ مَبْلَغَ بَصَائِرِهِمْ فَأَسْرَأْرُهُمْ لَكَ مَكْشُوفَةٌ وَ  
 قُلُوبُهُمْ إِلَيْكَ مَلْهُوفَةٌ، إِنَّ أَوْخَشَتَهُمُ الْغُرْبَةُ أَنْسُهُمْ ذِكْرَكَ وَ إِنَّ  
 صَبَّتْ عَلَيْهِ الْمَصَائِبُ لَجِئُوا إِلَى الْأَسْتِجَارَةِ بِكَ عِلْمًا بِأَنَّ أَرْزَمَةَ  
 الْأُمُورِ بِيَدِكَ وَ مَصَادِرُهَا عَنْ قَضَائِكَ.»<sup>۱</sup>

«بار پروردگارا! تو برای دوستانت انیس‌ترین انیسانی و برای  
 امور آنان که بر تو توکل کرده‌اند آماده‌ترین کسانی، رازهای  
 درون جانیشان را می‌دانی و بر ضمائر و اندیشه هایشان  
 آگاهی، اندازه بصیرتشان را می‌دانی، رازهایشان برای تو  
 آشکار و دل‌هایشان به سوی تو بس مشتاق است، آن‌گاه که  
 غربت و تنهایی آنان را به وحشت اندازد یاد تو مونس آنان  
 است و اگر مصیبت‌ها بر آنان فرو ریزد به سوی تو پناه  
 می‌آورند، چه می‌دانند که سر رشته همه کارها به دست تو  
 است و منشاء آن‌ها قضا و فرمان تو است.»

۱. نهج البلاغه، خطبه ۲۲۷.

حال اگر در وادی طلب بر آمدی، بار از دوش فرو نه، تا آزادتر روی و از دست بگذار تاره هموارتر شود، و اگر پای افزار مزاحم است، آن را بر کن، که ره در وادی طوی است که فرمودند:

«فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى.»<sup>۱</sup>

چه مسح پا با پای افزار سزاوار نیست.

مبادکه حیات و قیام را از خود دانی و معرفت این سخن را بدان روز افکنی که: «وَعَيْنِ الْوُجُوهِ لِلْحَيِّ الْقَيُّومِ وَقَدْ خَابَ مَنْ حَمَلَ ظُلْمًا.»<sup>۲</sup>  
خوار شد روی‌ها در برابر حضرت حی قیوم، به راستی که نومید شد هر آن که ظلمی را با خود داشت و ظلمی از این فاحش‌تر نبود که تو حیات و قیام را از خود دانی.

شرط است که بر بساط وصلش      آن پای نهد که سر ندارد  
وین طرفه که در هوای عشقش      آن مرغ پرد که پر ندارد  
در این جاز تو ای عزیز خواننده پوزش می‌طلبم که در این کتاب بیشتر  
تو را به تجسم مرگ نشاندم، غرض غفلت زدایی از دل تو بود و آمادگی برای  
سفری که همگی در پیش داریم. و سخن پیر جام را در این جا یادآورد  
می‌شوم که فرمود:

«اگر کسی تو را بترساند که بعداً ایمن شوی به از آنکه ترا ایمن کند و بعداً

به خطر افتی.»

در پایان از تو التماس دعا دارم و اگر حیاتی بود دنباله این سخن را در

۱. سوره طه، آیه ۱۲.

۲. سوره طه، آیه ۱۱۱.

مجلس دیگر در کنارت نشینم.

و تمنا دارد اگر روزی گذارت بر سنگ آرامگاهی افتاد که این ابیات بر آن نقش شده دقیقی به عبرت و دلجویی کنار آن بنشین و سوره فاتحه‌ای بخوان که نفحات جانبخش تو حیات بخش دلی فرسوده باشد.

از یاد رفته را، چه خوش این یاد آشناست

بر باد رفته را غم و غم‌خوارگی سزاست

ای رهگذار بر سر این تربت آر دمی

آمرزش از خدای بخواهی مرا رواست

این دردمند کز همه جا دست شسته است

از دل دعای خیر تو بر درد او شفاست

گستاخی گناه از کرم و رحمت تو بود

ور نه خلاف امر تو خود جرأت که راست؟

گر سیئات را حسناتش کنی نصیب

خوان کریم هست و بر این خانه این رواست

از سفره کریم گدا بیشتر برد

بی‌توشه این گدا و خدا واهب‌العطاست

شرمنده بنده‌ایم به در ایستاده‌ایم

خانه خدا رحیم و سرا مرحمت سراسر است

از خرمن علی مگرم خوشه‌ای رسد

بی حاصل غریب نرانی که آشناست



نموداری از ولایت □ / ۲۸۱

بر این کریم گر نظر افکنی چه باک

بر قلب<sup>۱</sup> بی بها نظرت همچو کیمیاست

بر ساحت غفور خطا بهتر از صواب

بر درگه کریم گدا به ز پادشاست

(مؤلف)

\*\*\* پایان \*\*\*

## واژه نامه

آژنگ: چین و چروک	توتیا: سرمه
آکیل: خورنده	تون: آتشدان حمام، گلخن
آفل: غروب کننده، از بین رونده	تخیر: دارای اختیار
انشاء: آفرینش، ایجاد	تحیّت: درود، سلام
آمل: آرزو	ترنم: آواز، سرود
اوهام: وهم‌ها، گمان‌ها	تفحص: جستجو
ایده: فکر، نظر	تلبیس: نیرنگ ساختن، پنهان کردن
ایدر: اینجا	تمتعات: جمع تمتع، بهره‌ها
آلم: درد و رنج	توتیا: محلولی برای تقویت چشم
افضال: نیکویی، بخشش	تهجد: شب زنده داری
بُراق: اسب تیز رو	جامد: منجمد و بی جان
بو که: بوده باشد که	جرس: آواز، نغمه
بیضه: تخم مرغ	جنع: بی تابی
پند نیوش: کسی که پند می شنود	جلوات: جمع جلوه
تهجد: برخاستن برای نماز شب	حرز: دعا برای دفع چشم زخم
تائب: توبه کننده	حُدی: آواز شتربانان

خرآس: آسیائی که با خر می‌گردید	زنگار: تیرگی و غبار
خسته: مجروح، زخمی	زنگی: سیاه‌پوست، منتسب به
خلاق: آفریننده	زنگبار
خمار آلود: مست	زینهار: هشدار، امان
دُبر: عقب، پشت	ژاژ: سخن بیهوده
دُلْدُل: مرکب حضرت علی <small>علیه السلام</small>	ژنده: کهنه
دلق: لباس درویشان	سائقه: سوق دهنده، حرکت دهنده
دوشینه: شب گذشته	سابقه: پیشی گیرنده
دولاب: چرخ آبکشی	ساعَر: جام شراب
دی: مخفف دیروز	سجن: زندان
ذو لباب: خردمند	سرمَد: جاویدان
رحیل: کوچ کردن	سروش: فرشته
رسن: طناب	سُکر: مستی
روضه: باغ	سکرات: بیهوشی‌ها
روضه رضوان: بهشت	سمند: اسب زرد رنگ
رضوان: دربان بهشت	سمور: نام حیوانی است
ریحان: هر گیاه خوشبو	سنان: سر نیزه
زال: پیر زن	سوفار: عقاب
زان: دهستانی است در شمال	سهمگین: ترسناک
زفت: درشت، فربه	سهمناک: ترس آور
زقوم: هر چیز تلخ و سمی	شاطر: چابک
زکی: پاکیزه	شایق: مشتاق، آرزومند

کرشمه: اشاره با چشم و ابرو	شبه: نوعی سنگ سیاه
کنف: حمایت، پناه	شمن: بت پرست
کیف اصباح: چگونه صبح کردی	صفیر: فریاد
گلخن: تون حمام	طایر: پرونده
گول: فریب	طرفه: تازه، نو
لجه: عمیق ترین بخش دریا	طرفة العين: چشم بر هم زدن
لعب: بازی	طره: موی جلوی پیشانی
لم یزل: جاودان	عبداً موقناً: بنده‌ای در حال یقین
مأکول: خورده شده	عبث: بیهوده، بی‌فایده
مبدل: دگرگون کننده	عنان تاییدن: برگشتن، رجعت
متأله: مرد الهی، حکیم	عندلیب: بلبل
متمم: کامل کننده	عوان: پاسبان، نگهبان
شمن: بت پرست	عنقا: مرغ افسانه‌ای
محتوم: واجب، لازم	عقده: گره
محبی: حیات بخش	عزه: مغرور، فریفته
مخدر: بی‌حس کننده	غور: دقت، بررسی
مربوب: بنده، عبد	فرط: غلبه، بسیاری
مستور: پوشیده شده	فریبا: فریبنده
مفتون: شیفته، عاشق	فیوضات: بخشش‌ها، الهامات
مفتی: فتوا دهنده	قز: ابریشم
مغاک: گودال	قصور: کوتاهی، کاخ‌ها
منعص: تیره کننده، ناخوش گرداننده	کحل: سنگ سرمه

نفسیر: فریاد	موحش: ترسناک
نقا: پاکیزگی	مهد: گهواره
نگارستان: محل پر نقش و نگار	مُهمَل: کلام بیهوده و بی معنی
نیوش: ندای غیبی	مهتًا: گوارا
وادی طوی: وادی مقدس	مهجور: دور افتاده
وبال: عذاب، سختی	میمون: مبارک، خجسته
ورس: سرو کوهی	ناسوت: علم طبیعت
ورطه: میدان خطر، مهلکه	نُبی: قرآن
ولا: دوستی	نسائم: جمع نسیم
هزار: بلبل	نسیان: فراموش
هبوط: سقوط	نصب العین: مقابل چشم
هاتف: سروش غیبی	نفحه: دمیدن

## کتاب نامه

- ۱ - قرآن مجید.
- ۲ - نهج البلاغه.
- ۳ - غرر الحکم.
- ۴ - صحیفه سجادیه.
- ۵ - مفاتیح الجنان.
- ۶ - دیوان حافظ شیرازی.
- ۷ - مثنوی معنوی.

\*\*\*

- ۸ - اعلام الدین فی صفات المؤمنین، حسن دلمی، آل البیت، ۱۳۶۶ هـ - ق.
- ۹ - احیاء العلوم، غزالی، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۲ هـ - ش.
- ۱۰ - الامالی، شیخ طوسی، دار الثقافة، ۱۴۱۴ هـ - ق.
- ۱۱ - الامالی، شیخ صدوق، کتابخانه اسلامی، ۱۳۶۲ هـ - ش.
- ۱۲ - الاختصاص، تحقیق علی اکبر غفاری، جامعه مدرسین قم، بی تا.
- ۱۳ - البلد الامین، ابراهیم کفعمی، بی تا، بی نا.
- ۱۴ - الخصال، شیخ صدوق، ترجمه محمدباقر کمره‌ای، انتشارات کتابچی، ۱۳۷۴ هـ - ش.
- ۱۵ - الکافی، شیخ کلینی، دارالکتب اسلامی، ۱۳۶۵ هـ - ش.
- ۱۶ - بحار الانوار، علامه مجلسی، مؤسسة الوفاء بیروت، ۱۴۰۴ هـ - ق.
- ۱۷ - تذکرة الاولیاء، عطار نیشابوری، انتشارات بهزاد، ۱۳۷۲ هـ - ش.
- ۱۸ - تفسیر نور الثقلین، الحویزی، تحقیق رسولی محلاتی، مؤسسه اسماعیلیان، ۱۴۱۲ هـ - ق.

- ۱۹ - تنبيه الخواطر، مسعود بن عيسى ورام، دارالكتب الاسلاميه، ۱۳۶۸ هـ - ش.
- ۲۰ - جامع السعادات، مهدي نراقي، دارالتفسير، ۱۳۱۷ هـ - ق.
- ۲۱ - ديوان فيض كاشاني، انتشارات اسوه، ۱۳۷۱ هـ - ش.
- ۲۲ - سنن ترمذی، دار احیاء التراث بیروت، ۱۳۴۱ هـ - ق.
- ۲۳ - شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحديد، دار احیاء الكتب العربية بیروت، ۱۳۸۵ هـ - ق.
- ۲۴ - صحيح بخاری، دارالفکر بیروت، ۱۴۱۸ هـ - ق.
- ۲۵ - علل الشرايح، شيخ صدوق، مكتبة الداوري، بی تا.
- ۲۶ - فروع كافي، شيخ كليني، دار الكتب الاسلاميه، بی تا.
- ۲۷ - قرّة العيون، فيض كاشاني، دار الكتاب اسلامي، ۱۳۶۸ هـ - ش.
- ۲۸ - كليات سعدي، به كوشش محمد علي فروغي، انتشارات امير كبير، ۱۳۷۲ هـ - ش.
- ۲۹ - كنز العمال، علي بن حسام الدين متقي، مؤسسة الرساله بيروت، ۱۳۷۳ هـ - ق.
- ۳۰ - هزار و يك كلمه، علامه حسن زاده آملی، بوستان كتاب، ۱۳۸۰ هـ - ش.
- ۳۱ - مجمع الزوائد، علي هيتمي، دار الكتب عربي، ۱۳۶۱ هـ - ق.
- ۳۲ - مجموعه ورام، ابوالحسين ورام، ترجمه محمد رضا عطايي، بنياد پژوهش های آستان قدس رضوي، ۱۳۶۹ هـ - ش.
- ۳۳ - مستدرک الوسائل، مؤسسه آل البيت، ۱۴۰۸ هـ - ق.
- ۳۴ - مستدرک سفینه البحار، علي نمازی، جامعه مدرسين قم، ۱۴۱۹ هـ - ق.
- ۳۵ - مصباح الشريعه، منسوب به امام صادق عليه السلام، مؤسسة الاعلمی للمطبوعات، ۱۴۰۰ هـ - ق.
- ۳۶ - مصباح المتهجد، محمد بن حسن طوسي، فقه الشيعة بيروت، ۱۳۶۵ هـ - ق.
- ۳۷ - معانی الاخبار، شيخ صدوق، انتشارات اسلامي، ۱۳۶۱ هـ - ش.
- ۳۸ - مناقب، ابن شهر آشوب، زبان نوین، ۱۳۷۸ هـ - ش.
- ۳۹ - وسائل الشيعه، شيخ حرّ عاملی، مؤسسه آل البيت، ۱۴۰۹ هـ - ق.

**آثار استاد کریم محمود حقیقی «حفظه الله»**

- ۱- طوفان عشق (نایاب)
- ۲- فروغ دانش جدید در قرآن و حدیث (نایاب)
- ۳- عبادت عاشقانه
- ۴- از خاک تا افلاک
- ۵- بیک مشتاقان
- ۶- هدهد سبا
- ۷- مرغ سلیمان
- ۸- فریاد جرس (کتاب حاضر)
- ۹- ساغر سحر
- ۱۰- از ایشان نیستی می گو از ایشان
- ۱۱- تخلّی
- ۱۲- تزکّی
- ۱۳- تخلّی در دو جلد
- ۱۴- تجلّی در چهار جلد
- ۱۵- ساز یک تار
- ۱۶- لطف حق

**علاقمندان برای تهیه هر یک از آثار فوق  
با انتشارات حضور تماس حاصل فرمایید.**